

# بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

سپاس و ستایش شایسته‌ی خدایی است که پیام‌آوران خود را با دلایل روشن همراه هدایت، فرستاد تا مردم را از تاریکی به سوی نور و روشنی ببرند و به راه پروردگار بلند مرتبه و ستوده هدایت نمایند.

و درود و سلام می‌فرستیم به برترین فرستاده‌ی الله و بزرگوارترین دعوتگر، سردارمان محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم، کسی که الله جل‌جلاله وی را خاتم پیامبرانش گردانید و سرگذشت او را در تمام ابعاد زندگی برای مؤمنان الگو قرار داد، و با دین او قانون‌گذاری‌های دیگر را ختم کرد، و رسالتش را کامل‌ترین و شامل‌ترین رسالت‌ها برای نیازمندی‌های مردم در همه‌ی عصرها و نسل‌ها گردانید؛ درود و سلام خداوند بر او و بر یاران هدایت یافته و نیکش باد که خداوند به دلیل فطرت سالم، صدق عقیده و فداکاری‌ها و از خودگذری‌های شان، آنان را با شرافت حمل رسالت اسلام بر همه‌ی امت‌های روی زمین برتری داد؛ و آنان نیز به نیکی حق این نعمت را ادا نمودند، در راه آن خون‌های شان را جاری ساختند و خانه‌های خود را ترک گفتند، تا امانتی را که تحویل گرفته بودند به بهترین وجه ادا نمایند، پیام دین را به همه برسانند و به خاطر خدا و رسولش خیرخواه مردم باشند، و این چنین بود که بر قلّه‌ی انسانیت قرار گرفتند و فضیلتی یافتند که کس را یارای برابری با آن نیست، و تا قیام قیامت همه‌ی مسلمانان مدیون ایشان‌اند. خداوند از ایشان و دوست‌داران‌شان و تمام کسانی

که بعد از آنها بیرق دعوت را بدوش گرفتند راضی و خوشنود باد.

خوانندگان گرامی!

آن چه پیش رو دارید مجموعه یادداشت‌هایی است که بعد از تقدیم آنها به شکل سخنرانی‌های مفصل برای دانشجویان سال اول فاکولتة شرعیات با عجله و در حالت بیماری نوشته شده است و هدف از جمع‌آوری آنها تهیه مجموعه‌ای از بارزترین و واضح‌ترین مظاهر الگو در زندگی رسول کریم صلی الله علیه وسلم است که همه مسلمانان، دعوتگران، عالمان دین و فقہان نیازمنداند تا در مورد آنها بیندیشند و آنها را نصب العین خویش قرار دهند، باشد تا شرف پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم را کسب کرده و به وسیلة آن دروازة پیروزی دعوت را در میان مردم بگشایند و رضایت الله جل‌شأنه را به دست آورند و شرافت همراهی پیامبر صلی الله علیه وسلم در باغ‌های پُر نعمت بهشت را نصیب شوند، چرا که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

[النساء:13]

(این حدود خدا است و هرکس از خدا و پیغمبرش اطاعت کند، خدا او را به باغ‌هایی [بهشت] وارد می‌کند که در آنها رودبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است).

کتاب پیش‌رو شامل این بحث‌ها می‌شود:

الف- مقدمه، که شامل دو بخش است:

- ویژگی های سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و فواید یادگیری آن.
  - مصادر و مراجع صحیح سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم.
  - ب- فهم دقیق سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم که شامل ده فصل می باشد:
    - فصل اول: زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت.
    - فصل دوم: زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت تا مرحله هجرت به حبشه.
    - فصل سوم: زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم از مرحله هجرت به حبشه تا هجرت به مدینه.
    - فصل چهارم: هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا استقرار ایشان در مدینه.
    - فصل پنجم: غزوات رسول خدا صلی الله علیه وسلم از جنگ بدر تا فتح مکه.
    - فصل ششم: انتشار اسلام در جزیره العرب بعد از فتح مکه.
    - فصل هفتم: زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه تا وفات.
    - فصل هشتم: ویژگی های قانون گذاری اسلامی در مدینه.
    - فصل نهم: اخلاق پیامبر صلی الله علیه وسلم و تهمت های مستشرقین و مبلغین مسیحی.
    - فصل دهم: تأثیرات شخصیت پیامبر صلی الله علیه وسلم و دعوت وی بر جهان.
- از خداوند طلب دارم که با وجود کوتاهی، عجله و کمی وقت به من توفیق دهد تا بتوانم دقت نظر لازم را در سیرت نبوی به دست آورم و موفق شوم هدفی که از تدریس این مضمون در فاکولت شرعیات

دنبال می‌نمایم را حاصل کنم، و دانشجویان دختر و پسر علاقمند مطالعه سیرت پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گردیده، و مفاهیم و درس‌های آن را بر روح و روان خود حک کنند تا در استقامت در دین و رویه نیک‌الگوی مردم شوند، و به بهترین شکل ایشان را به سوی اصلاح دعوت نمایند، تا باشد که باری دیگر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم خورشید تابان زندگی مسلمانان گردیده تاریکی‌ها را از حیات‌شان بزداید و با حرارت و گرمی خویش قلب‌ها، عقل‌ها و عمل‌کردهای‌شان را به سوی خیر بکشد و باری دیگر به جامعه اسلامی صفا و استقامت و نمونه بودنش را برگرداند و امت اسلامی از نو به جایگاه صدارت و قیادت سرتاسر جهان باز گردند و بار دیگر سخن الله جل‌جلاله در مورد ما مسلمانان تحقق یابد که می‌فرماید:

{كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ} [آل عمران: 110]

(شما [ای پیروان محمد] بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید [مادام که] امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید).

دمشق 1381 هـ ق

مصطفی سباعی

ویژگی‌های سیرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم

سیرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم امتیازات زیادی دارد بگونه‌ای که اگر به دقت مورد مطالعه

قرار گیرد، فرد می‌تواند همزمان از مزایایی روحی، عقلی و تاریخی مستفید گردد؛ در کنار این، علمای شریعت، دعوتگران به سوی الله و تمام کسانی که در راستای کارهای اصلاح اجتماعی فعالیت دارند را به سوی شیوه‌هایی مختلف در ابلاغ شریعت خدا هدایت می‌نماید و همچون ریسمان محکمی است که هنگام طوفان حوادث و شدت سختی‌ها می‌توان برای نجات به آن چنگ زد؛ سیرت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم قلب‌های مردم را در مقابل دعوتگران می‌گشاید و باعث می‌شود اصلاحی که ایشان خواهان آن‌اند بسی زودتر و بهتر به ثمر نشیند و نتیجه دهد.

و اما بارزترین ویژگی‌های سیرت نبوی به شکل خلاصه عبارت‌اند از:

اول- سیرت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم صحیح‌ترین سیرت در تاریخ پیامبران و مصلحان بزرگ به‌شمار می‌رود، چرا که زندگی‌نامه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از طریق صحیح‌ترین و دقیق‌ترین شیوه‌های علمی به دست ما رسیده است - چنان چه در بحث مصادر سیرت به آن خواهیم پرداخت- بگونه‌ای که جای هیچ‌گونه شکی در رویدادهای بارز و اتفاقات بزرگ آن باقی نمی‌ماند؛ از طرفی می‌توان به راحتی اتفاقات، معجزات و وقایع عجیب و غیر واقعی که در عصرهای بعدی توسط افرادی جاهل در مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفته شده را تشخیص نمود سخنانی که اغلب مواقع به قصد بالابردن مقام وی و قدسیت رسالتش بیشتر از آن چه الله برای رسول خویش می‌خواستگفته شده است.

ویژگی سیرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این است که بر خلاف زندگی دیگر پیامبران بگونه صحیح به ما رسیده که هیچ‌نوع شکی در آن راه ندارد، به عنوان مثال در مورد زندگی موسی علیه‌السلام یهود

آن قدر دروغ و تحریف وارد ساخته‌اند که ما به راستی نمی‌توانیم زندگی واقعی موسی علیه‌السلام را با مراجعه به تورات فعلی در یابیم، تاجایی که بسیاری از منتقدین غربی در مورد صحت بعضی از اسفار تورات مشکوک‌اند و عده‌ای هم کاملاً معتقدند که این اسفار در زمان موسی علیه‌السلام نوشته نشده و حتی متعلق به زمان نزدیک حیات وی نیز نمی‌باشد، بلکه مدتی طولانی بعد از موسی علیه‌السلام توسط کسانی که ما هیچ مشخصه و نشانی از ایشان نداریم نوشته شده است؛ این قضیه خود به تنهایی برای مشکوک بودن زندگی موسی علیه‌السلام به روایت تورات کافی است، به همین دلیل مسلمان برای باور کردن صحت سیرت ایشان جز آن چه در قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر آمده مرجعی ندارد.

این مسأله در مورد سیرت عیسی علیه‌السلام نیز صدق می‌کند، و گفته می‌شود انجیل‌هایی که رسماً مورد تأیید کلیساهای مسیحی قرار دارد، صدها سال بعد از حضرت مسیح نوشته شده، و بدون کدام مدرک علمی از بین صدها انجیل دست‌داشته مسیحیان انتخاب گردیده است، در کنار این برای نسبت دادن این انجیل‌ها به نویسندگان آنها هیچ مدرک علمی‌ای که بتوان به آن اعتماد کرد موجود نیست، چرا که انجیل بر اساس سند متصل به نویسنده‌اش روایت نشده، تاجایی که بعضی از پژوهش‌گران غربی حتی در مورد اسامی بعضی از این نویسندگان اختلاف نظر دارند که دقیقاً چه کسانی بودند؟ و در کدام عصر زندگی می‌کردند؟

وقتی وضعیت زندگی‌نامه پیامبرانی که ادیان شان از جمله دیانت‌های پرطرفدار جهان است چنین باشد طبیعتاً در مورد زندگی رهبران دینی و فلاسفه دیگر که پیروانشان به صدها میلیون انسان می‌رسد همچون «بودا» و «کنفوشیوس»، این شک بسی قوی‌تر می‌شود؛ داستان‌هایی که پیروان این ادیان از

سرگذشت رهبرانشان نقل می‌کنند هرگز بر اساس اصلی معتبر از نظر بحث‌های علمی نیست، بیشتر رویدادهایی است که کاهنان در بین خود رد و بدل می‌کردند، و در هر نسلی بر آن خرافات و افسانه‌هایی افزوده می‌شد که با هیچ عقل روشن و آزاد از تعصبی برابری نمی‌کرد.

بنابر این می‌بینیم که صحیح‌ترین و قوی‌ترین سیرت از لحاظ دلایل اثبات که به شکل متواتر نقل شده تنها و تنها سیرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌باشد.

دوم- زندگی رسول الله صلی الله علیه و سلم در تمامی مراحل خود کاملاً واضح و آشکار است، از زمان ازدواج پدرش عبدالله با مادرش آمنه تا زمان وفات خودش صلی الله علیه و سلم. ما بسیاری چیزها در مورد تولد، کودکی، جوانی و حتی مشاغلی که قبل از نبوت به آنها مصروف بوده و سفرهایی که خارج از مکه داشته و دیگر رویدادهای زندگی‌اش تا زمانی که خداوند او را به حیث فرستاده خویش برگزید، می‌دانیم؛ و اما در مورد زندگی وی بعد از بعثت این آگاهی بسیار دقیق‌تر و واضح‌تر و کامل‌تر است و همه احوالش سال به سال بر ایمان روشن است؛ تا جایی که می‌توان گفت زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم همچون روشنی خورشید واضح است؛ بنا به قول بعضی از پژوهش‌گران غربی: «محمد صلی الله علیه و سلم تنها کسی است که در روشنی خورشید متولد شده».

و این مسأله‌ای است که مانند آن و یا حتی نزدیک به آن در مورد هیچ یک از پیامبران گذشته وجود ندارد؛ مثلاً مادر مورد کودکی، جوانی و شیوة زندگی موسی علیه السلام قبل از نبوتش هیچ نمی‌دانیم، و حتی از زندگی بعد از پیامبری وی نیز چیز اندکی موجود است یعنی به طور کل از آن چه در دسترس می‌باشد نمی‌توان تصویری کامل از شخصیت موسی علیه السلام دریافت نمود، عین قضیه در مورد

عیسی علیه‌السلام گفته می‌شود، ما چیزی در مورد طفولیت وی نمی‌دانیم به جز آن چه انجیل‌های موجود یادآوری نموده‌اند که وی به هیکل یهود داخل شد و با دانشمندان یهود مناقشه کرد؛ این تنها حادثه‌ای است که از کودکی وی ذکر شده، حتی ما در مورد زندگی وی بعد از نبوت نیز چیز زیادی نمی‌دانیم مگر آن چه به دعوتش مربوط بوده و در مورد زندگی شخصی‌اش مطالب بسیار کمی در دست می‌باشد، از اینها که بگذریم مسأله کاملاً تاریک و مبهم است.

این کجا و آن چه مصادر صحیح سنت با دقیق‌ترین تفصیل از زندگی شخصی پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وسلم، و حتی از غذا خوردن، نشست و برخاست، لباس، شکل و قیافه، ویژگی‌های بیانی، تعاملات با خانواده، عبادت‌ها، نمازها و رفتار وی با دوستانش را برای ما نقل کرده‌اند؟ تا جایی که دقت در روایت زندگی وی به حدی رسیده بود که برای ما تعداد تارهای سفید سر و محاسن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را نیز بیان نموده‌اند.

سوم- سیرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم حکایت زندگی انسانی است که خداوند وی را با رسالت خویش گرامی داشته، در حالی که وی را از ویژگی‌های انسانی خارج نساخته و زندگی‌اش را با افسانه نیامیخته و صفات خدایی را چه کم و چه زیاد برایش اضافه نکرده است. این در حالی است که اگر مقایسه‌ای بین سیرت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم با آن چه مسیحیان از زندگی عیسی علیه‌السلام روایت می‌کنند، و یا هم آن چه بودایی‌یان از بودا و بت‌پرستان از خداهایان‌شان می‌گویند داشته باشیم، برای ما فرق واضح بین سیرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و زندگی‌نامه‌ی ایشان آشکار می‌شود؛ به همین سبب بسیار بعید به نظر می‌رسد که شخصیت آنها از لحاظ رفتار انسانی و اجتماعی در پیروان‌شان



مؤثر واقع شود، چرا که ادعای الوهیت برای عیسی علیه السلام و بودا ایشان را از الگو بودن به عنوان نمونه انسانی در زندگی فردی و اجتماعی بسیار دور ساخته در حالی که محمد صلی الله علیه و سلم برای همیشه یک الگوی نمونه انسان کامل برای هر فردی که خواهان زندگی سعادتمند و بزرگوارانه در روابط شخصی یا خانوادگی و یا هم اجتماعی باشد باقی خواهد ماند، از اینجا است که الله تعالی در کتاب بزرگوارش می فرماید:

{لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ} [الأحزاب: 21]

(سرمشق و الگویی زیبایی در شیوه پندار و گفتار و کردار پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که دارای سه ویژگی باشند: امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدا را بسیار یاد کنند).

چهارم- سیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم شامل تمامی ویژگی های انسانی زندگی انسان می شود، برای ما از زندگی محمد جوان و امانت دار و راست کار قبل از این که به رسالت برسد سخن می گوید؛ همچنان که زندگی رسول خدا را به عنوان دعوتگری به سوی الله که در جستجوی بهترین وسایل برای قبول دعوت خویش است بیان می دارد، دعوتگری که آخرین تلاش و توان خود را برای رساندن پیام خویش به کار می گیرد، در کنار این زندگی اش را به عنوان رئیس دولتی که بنیان حکومت خویش را بر قوی ترین و صحیح ترین نظام بنا می سازد روایت می کند؛ حکومت داری که دولت خویش را با بیداری و هوشیاری و اخلاص و راستی محافظت می نماید تا کامیابی آن را تضمین کند؛ برای ما زندگی پیامبری را بیان می کند که همسر و پدر با عاطفه و خوش رفتاری است و به خوبی حقوق و مسؤولیت های هر یک از زن و شوهر و فرزندان را درک می کند؛ برای ما از زندگی پیامبر مربی و مرشدی سخن می گوید که

یارانش را به بهترین وجه تربیت می‌کند، تربیتی که از خلال آن روح بزرگش را به ارواح آنان می‌دمد و روان پاکش را به سوی روان‌های‌شان می‌فرستد، تا جایی که یارانش می‌کوشند در خورد و بزرگ زندگی خویش به وی اقتدا نمایند. برای ما از زندگی پیامبر راستگویی سخن می‌گوید که به عفت کلام، آداب صحبت و ملاحظه مخاطب به شدت پایبند است تا آنجا که اصحابش وی را از خودشان و خانواده‌ها و نزدیکان‌شان هم بیشتر دوست دارند؛ برای ما از زندگی جنگجویی شجاع، فرماندهی پیروز، سیاست‌مداری کامیاب، همسایه‌ای امین و هم‌پیمانی صادق سخن می‌گوید.

خلاصه این که: سیرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم شامل تمامی ابعاد زندگی انسانی در اجتماع می‌باشد، تا جای که وی را نمونه‌ای برازنده برای هر دعوتگر، رهبر، پدر، همسر، دوست، مربی، سیاستمدار و هر رئیس حکومتی گردانده است.

ما هرگز نمی‌توانیم مانند این حالت یا حتی نزدیک به آن را در مورد زندگی پیامبران پیشین و یا مؤسسان ادیان دیگر و فیلسوفان چه در قدیم و چه در بین متأخرین بیابیم؛ مثلاً موسی رهبر امتی بود که ایشان را از بردگی نجات داد و برای‌شان قواعد و اصولی وضع نمود که تنها به درد همان‌ها می‌خورد؛ از این که بگذریم دیگر در زندگی وی نمی‌توان برای جنگجویان الگویی یافت و یا برای مربیان و سیاستمداران و رؤسای جمهور و پدران و همسران نمونه‌ای برتر معرفی کرد؛ عیسی علیه‌السلام نیز ممثل دعوتگری زاهد بود که ترک دنیا نموده مالک هیچ مال و خانه و متاعی نبود؛ و در سیرت موجود عیسی علیه‌السلام هرگز وی به عنوان الگویی از فرمانده لشکر و یا رئیس دولت و یا پدر و همسر چرا که او از دواج نکرده بود. و یا قانون‌گذار و دیگر خصوصیتی که مادر سیره محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌یابیم دیده نمی‌شود. عین مسأله

در مورد بودا، کنفوشیوس، ارسطو، افلاطون، ناپلئون و دیگر افراد سرشناس تاریخ جریان دارد، همه آنان - اگر شایستگی آن را داشته باشند- نمی‌توانند جز از یک ناحیه الگو قرار گیرند یعنی همان بخشی از زندگی‌شان که در مورد آن شهرت یافته‌اند؛ و تنها انسانی که در تاریخ بشر لیاقت این را دارد که برای تمام گروه‌ها و همه استعدادها و جمیع مردم الگو باشد، محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم است.

پنج- سیرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم خود به تنهایی دلیلی است که جای شک بر صدق رسالت و نبوت وی باقی نمی‌گذارد، چرا که زندگی انسان کاملی را به تصویر می‌کشد که دعوتش را از یک کامیابی به سوی کامیابی دیگر راه می‌برد، آن هم نه از طریق کارهای خارق‌العاده و معجزات بلکه از راه‌های کاملاً طبیعی؛ می‌بینیم که دعوت خویش را آغاز می‌کند و مورد آزار واقع می‌گردد؛ همچنان ادامه می‌دهد تا برایش یارانی پیدا می‌شود، مجبور به جنگ می‌شود و می‌جنگد؛ اما بسیار حکیم است و در رهبری‌اش موفق؛ و هنگامی که لحظه وفاتش فرا می‌رسد دعوتش تمام جزیره عربی را از طریق ایمان فرا گرفته نه به سبب زور و فشار؛ کسی که بداند عرب‌ها چه عادات و عقایدی داشتند و برای مقابله با دعوتش از انواع مقاومت‌ها کار گرفتند، حتی برای ترور وی نقشه کشیدند، و کسی که بداند در جنگ‌هایی که بین این دو طرف جریان داشت و هیچ برابری‌ای در افراد و تجهیزات نبود و هر بار هم پیروزی از آن مسلمانان بود، کسی که مدت کوتاه پیامبری وی را تا وفاتش بداند که فقط بیست و سه سال بود، مطمئن می‌شود که به طور قطع محمد رسول خدا بوده است، و آن ویژگی‌هایی که خداوند به وی بخشیده بود از پایداری و توانمندی و اثرگذاری و پیروزی هیچ دلیلی نداشت جز این که وی به واقع یک پیامبر بود، و امکان ندارد خداوند انسانی دروغگو را این گونه بی‌نظیر در تاریخ بشر پشتیبانی

کند، بنابراین سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم درستی و صدق رسالت وی را با استدلالی عقلی، برای ما ثابت می‌سازد. و اما معجزات پیامبر هرگز دلیل اصلی ایمان آوردن عرب‌ها نبود حتی ما جایی را سراغ نداریم که عده‌ای از دشمنان کافر مسلمانان با دیدن کدام معجزه پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی ایمان آورده باشند؛ در ضمن، معجزات مادی بر کسانی که شاهد آن‌اند گواه قرار می‌گیرد، در حالی که مسلمانان بعدی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندیدند و معجزه‌ای از او مشاهده نکردند به خاطر دلایل عقلی قطعیتی که بر راستی ادعای نبوت وی تأکید داشت به او ایمان آورده‌اند، از آن جمله یکی قرآن است؛ قرآن کریم یکی از معجزات عقلی پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌باشد که هر عاقل منصفی را مجبور می‌سازد به راستی محمد صلی الله علیه وسلم و دعوت و پیامبری وی ایمان آورد.

و این کاملاً با آن چه از زندگی پیامبران پیشین برای پیروان شان به میراث مانده متفاوت است؛ از سرگذشت آنان این گونه برداشت می‌شود که مردم زمانی به آنها ایمان می‌آوردند که معجزات و کارهای خارق‌العاده مشاهده می‌کردند، بدون این که عقل‌های شان به دلیل اصول دعوت آن پیامبر، انقیاد از آنان را بپذیرد؛ واضح‌ترین نمونه برای این حالت سرور مان مسیح علیه السلام است؛ الله تعالی در قرآن کریم برای ما بیان می‌دارد که اولین پشتیبان وی برای قناعت دادن یهودیان به راستی رسالتش این بود که وی نابینایان مادرزاد و افرادی را که مبتلا به مرض برص بودند و دیگر مریضان را شفا می‌داد، مردگان را زنده می‌کرد، و در مورد آن چه در خاتمه‌های شان می‌خورند و ذخیره می‌نمودند به آنها خبر می‌داد، و همه اینها به اجازة الله جل جلاله بود؛ انجیل‌های موجود می‌گویند این معجزات تنها دلیل ایمان یک دفعه‌ای مردم بود، نه این که او را آن گونه که قرآن کریم برای ما حکایت می‌کند به عنوان پیامبر قبول کرده

باشند، بلکه او را خدا و فرزند خدا دانستند. که خداوند از این بیهودگویی‌ها مبرا است. مسیحیت بعد از مسیح نیز به خاطر معجزات و کارهای خارق العاده نقل شده از وی انتشار یافت. سفر اعمال پیامبران در انجیل بزرگترین دلیل بر این امر است. تا جایی که می‌توان مسیحیت را دینی دانست که پیروانش به دلیل همین معجزات و کارهای عجیب به آن ایمان آورده‌اند نه بر اساس قناعت عقلی؛ از این جاست که مشخصه بارز سیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض وجود می‌کند که احدی از راه مشاهده معجزات عجیب وی ایمان نیاورده است، بلکه همیشه این قناعت عقلی و وجدانی بوده که افراد را به ایمان تشویق نموده است، و اگر پروردگار به رسول خویش معجزاتی بخشیده جز این نبوده که خواسته است وی را گرامی بدارد و دشمنان ستیزه‌گر وی را در مانده سازد.

اگر کسی قرآن کریم را به دقت بررسی نماید، درمی‌یابد که شیوة قرآن قناعت دادن عقل‌ها از طریق محاکمة عقلی و به تصویر کشیدن عظمت پروردگار در خلقتش می‌باشد؛ شناخت کامل شیوه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و سلم با وجود امی بودنش بر اساس آن عمل می‌کرد و آوردن قرآن توسط وی دلیل واضحی بر صدق رسالت او است؛ چنان چه الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ. أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [العنكبوت: 50-51]

(و می‌گویند: چه می‌شد اگر معجزاتی از سوی پروردگارش بدو عطاء می‌گردید! بگو: معجزات همه متعلق به خدا است و من تنها بیم‌دهنده روشن‌گری هستم و بس. آیا همین اندازه برای آنان کافی و بسنده

نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم و پیوسته بر آنان خوانده می‌شود مسلماً در [نزول] این [کتاب] رحمت بزرگی [در حق بندگان] و تذکر سترگی است [برای کسانی که درهای قلب خود را به روی حقیقت می‌کشایند].

و هنگامی که کفار قریش از رسول الله صلی الله علیه و سلم همانند امت‌های گذشته طلب معجزه کردند پروردگار به وی امر نمود که این گونه جواب شان را بدهد:

﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ [الإسراء: 93]

(بگو: پروردگار من منزّه است. مگر من جز انسان فرستاده‌ای هستم؟).

این قضیه را از گفته خداوند بشنوید:

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا مِثْلَ بَخْسٍ أَوْ تَأْتِيَنَا سَحَابًا مِثْلَ بَخْسٍ أَوْ يُكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُرْحٍ أَوْ تُرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ [الإسراء: 90-93]

(گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی. یا این که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکه تکه بر سر ما فرود آری همان گونه که می‌پنداری، و یا این که خدا و فرشتگان را بیلوری و با ما

رویاروی گردانی یا این که سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر این که کتابی همراه خود برای ما بیاوری که آن را بخوانیم بگو: پروردگار من منزّه است. مگر من جز انسان فرستاده‌ای هستم؟.

این چنین بود که قرآن به صراحت و وضوح بیان نمود که محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم انسان پیامبری است که برای اثبات رسالت خویش بر کارهای خارق‌العاده و معجزات تکیه نمی‌کند بلکه افراد را با عقل‌ها و قلب‌های شان مخاطب می‌سازد.

پروردگار متعال می‌فرماید:

{فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ} [الأنعام:125]

(آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را [با پرتو نور ایمان باز و] گشاده برای [پذیرش] اسلام می‌سازد).

مصادر سیرت نبوی

مصادر اصلی و مورد اعتماد برای سیرت نبوی چهار مصدراند به شرح زیر:

1- قرآن کریم:

اساسی‌ترین مصدری که خطوط اصلی سیرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را برای ما رسم می‌نماید، قرآن کریم است؛ قرآن هنگامی که می‌خواهد کیفیت رشد وی را به تصویر کشد می‌فرماید:

[ ]

{أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ، وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ} [الضحى: 6-7]

(آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران نیافت و رهنمودت کرد؟).

و در جایی دیگر در مورد اخلاق بزرگوارانه و عالی وی می‌گوید:

{وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ} [القلم: 4]

(تو دارای خوی سترگ [صفات پسندیده و افعال حمیده] هستی).

همچنان قرآن در مورد آزار و اذیت‌ها و مشقت‌هایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در راه دعوت متحمل شده سخن می‌گوید، و برای ما بیان می‌دارد که مشرکان با توصیف وی به نام‌های جادوگر و دیوانه می‌خواستند مردم را از دین خدا باز دارند؛ قرآن هجرت پیامبر و مهم‌ترین جنگ‌هایی که بعد از هجرت داشته همچون جنگ بدر، احد، احزاب، صلح حدیبیه، فتح مکه و غزوة حنین را بیان می‌دارد؛ و از بعضی معجزات وی همچون اسراء و معراج سخن می‌گوید؛ و مجموعاً در مورد بسیاری از اتفاقات زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم صحبت می‌نماید، و از آنجا که قرآن با اعتمادترین کتاب روی زمین است، و از ویژگی‌های ثبوت متواتر این است که فکر انسان عاقل هرگز نمی‌تواند در مورد مطالب و صحت تاریخی آن مشکوک گردد؛ به همین دلیل وقایع سیرت با قرآن مقایسه می‌شود و مطلقاً این کتاب به عنوان صحیح‌ترین مصدر سیرت به‌شمار می‌رود.

اما آن چه باید در نظر داشت این است که قرآن وارد تفصیلات وقایع زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نمی‌شود، بلکه به شکل خلاصه به آنها اشاره می‌نماید، مثلاً هنگامی که از جنگی صحبت می‌کند به دلایل و اسباب آن نمی‌پردازد، از تعداد مسلمانان و مشرکان چیزی بیان نمی‌دارد و عدد کشته‌ها و اسیران



مشرکین را یادآوری نمی‌کند، بلکه از درس‌ها، پندها و اندرزهایی سخن می‌گوید که در جنگ نهفته بوده است؛ و به طور کل شیوة قرآن در بیان تمام داستان‌های پیامبران سابق و امت‌های گذشته همین است؛ از این رو نمی‌توانیم در باره سیرت نبوی به نصوص قرآن اکتفا کرده و زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به شکل کامل از آن استخراج نماییم.

2- سنت صحیح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم:

سنت صحیح نبوی که در کتاب‌های امامان حدیث گردآمده و همة عالم اسلامی به درستی و اعتماد به آنها اعتراف دارند عبادت‌اند از:

کتاب‌های شش‌گانه: بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه. علاوه بر آنها می‌توان از مؤطا امام مالک و مسند امام احمد نام گرفت؛ این کتاب‌ها مخصوصاً بخاری و مسلم در رأس همة کتاب‌ها از لحاظ صحت و اعتماد و تحقیق قرار دارند، اما کتاب‌های دیگر شامل احادیث صحیح و حسن و گاهی هم ضعیف می‌شوند.

از کتاب‌هایی که بخش اعظم زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم، حادثه‌های زندگی وی، جنگ‌ها، و کارهایش را در بر دارد، می‌توانیم به برداشت همه‌جانبه‌ای - هر چند بعضی اوقات ناکامل- از سیرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم دست یابیم که به حد بسیار زیادی می‌توان به آن اعتماد نمود چرا که همه با سند متصل به صحابه رضی‌الله‌عنهم روایت شده است و ایشان کسانی بوده‌اند که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم زیسته‌اند و همیشه همراهش بوده‌اند، خداوند دینش را به وسیله ایشان کامیاب نمود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آنها را تحت نظر خویش پرورش داده بود، به همین دلیل کامل‌ترین نسل

تاریخ در استقامت، اخلاق، قوت ایمان، راستی سخن، و بلندی روح و کمال عقل بودند؛ بناءً لازم است تمام آن چه که ایشان از رسول الله صلی الله علیه و سلم برای ما روایت نموده‌اند و با سند صحیح متصل به ما رسیده است را همچون حقیقتی تاریخی بدون شک و گمان قبول نماییم.

مستشرقان مغرض و دنباله‌روان ایشان از مسلمانان سست ایمان، که فریب زرق و برق‌های غرب و دانشمندان آن را خورده‌اند، می‌کوشند در صحت کتاب‌های مورد اعتمادی که نزد ما است شک و شبهه ایجاد نمایند تا از این طریق بتوانند شریعت الهی را نابود سازند، و وقایع سیرت را مشکوک جلوه دهند، اما پروردگاری که عهده‌دار محافظت از دینش گردیده است کسانی را می‌آفریند که تیرهای باطل فریب‌شان را به سوی گردن‌های خودشان باز گردانند؛ من در کتاب دیگرم به نام «سنت و جایگاه آن در قانون‌گذاری اسلامی» به تلاش‌های علما در جهت پاکسازی و تصفیة سنت نبوی و ایراد شبهه‌های مستشرقین و پیروان شان و مناقشة آنها به شکل علمی پرداخته‌ام، از خداوند می‌خواهم که آن را قبول کرده و در روز قیامت در صفحه حسناتم جای دهد.

3- اشعار عرب‌های عصر رسالت:

شکی نیست که یکی از راه‌های مقابله مشرکان با پیامبر صلی الله علیه و سلم و دعوتش بدگویی وی به زبان شعرای شان بود؛ به‌ناچار مسلمانان نیز توسط شاعران شان همچون حسان بن ثابت و عبد الله بن رواحه رضی الله عنهما سخنان آنها را رد می‌نمودند که این شعرها در کتاب‌های ادبی حفظ گشته و برای کتاب‌های سیرتی که بعدها نوشته شد یکی از منابع به شمار رفت، به گونه‌ای که اکنون ما می‌توانیم حقایق زیادی را در مورد جوی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن می‌زیسته و دعوت اسلام

در آن رشد نموده از این اشعار استخراج نماییم.

4- کتاب‌های سیرت:

اتفاقات سیرت نبوی مجموعه روایاتی است که صحابه رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین به کسان بعد از خود انتقال دادند، که بعضی از این روایات به دقت کوچک و بزرگ سیرت را پی‌درپی نقل کرده‌اند، بعد از ایشان تابعین این خبرها را گرفته و در کتاب‌هایی جمع‌آوری نمودند، که در این میان نیز بعضی توجه خاص و کاملی به این مسأله داشتند که می‌توان ابان بن عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه (32-105 هـ.ق)، عروه بن زبیر بن عوام (23-93 هـ.ق)، عبد‌الله بن ابی بکر انصاری (متوفی 135 هـ.ق)، محمد بن مسلم بن شهاب زهری (50-124 هـ.ق) وی کسی بود که به فرمان عمر بن عبد‌العزیز شروع به جمع‌آوری سنت کرد، و عاصم بن عمر بن قتاده انصاری (متوفی 129 هـ.ق) نام برد.

سپس توجه به سیرت به نسل بعدی انتقال یافت، در این دوره نیز کسانی به شکل مستقل به نوشتن سیره پرداختند، که مشهورترین شان عبارت‌اند از محمد بن اسحاق بن یسار (متوفی 152 هـ.ق) که جمهور علما و محدثان بر مورد اعتماد بودنش اتفاق نظر دارند، به جز آن چه از مالک و هشام بن عروه بن زبیر در مورد نقد وی گفته شده است، و نظر بسیار از دانشمندان محقق این است که سخنان این دو عالم بزرگ ریشه در ناراحتی‌های شخصی داشته که بین این دو و ابن اسحاق موجود بوده است.

ابن اسحاق کتاب «المغازی» خود را بر اساس مجموعه احادیث و روایاتی نوشته بود که خودش در مکه و مدینه استماع نموده بود، اما باکمال تأسف این کتاب به دست ما نرسید و از جمله کتاب‌های

ارزشمندی است که از ذخیره میراث فرهنگی ما مفقود شده است، اما مضامین آن از طریق کتاب سیره ابن هشام که وی از شیخ خود بکایی که او از مشهورترین شاگردان ابن اسحاق بود روایت کرده، به دستمان رسیده است.

سیره ابن هشام:

نامش ابو محمد عبد الملك بن ایوب حمیری است؛ در بصره پرورش یافت و با اختلاف روایت در سال (213 یا 218 هـ.ق) فوت نمود، ابن هشام کتاب سیره اش را به نام «السيرة النبوية» از مجموعه روایات استادش بکایی که وی از ابن اسحاق نقل می‌کرد، و روایت‌هایی از استادان دیگرش که ابن اسحاق در سیرت خویش یادی از آنها نموده گرد آورده است؛ وی در مواردی که روایت‌های ابن اسحاق با نوق علمی و توانمندی‌های نقدی اش هم‌نوا نبوده از نقل آنها صرف نظر کرده است، و توانسته کتابی از جمله کامل‌ترین، صحیح‌ترین و دقیق‌ترین مصادر سنت را تألیف نماید، و تاجایی مورد قبول مردم قرار گرفت که آن را مستقیماً به نام خودش یاد کردند و به نام سیره ابن هشام مشهور شد؛ بر این کتاب دو دانشمند اندلسی به نام‌های سهیلی (508-581 هـ.ق) و خشنی (535-604 هـ.ق) شرح نوشته‌اند.

طبقات ابن سعد:

نامش محمد بن سعد بن منیع زهری بود و در بصره سال (168 هـ.ق) متولد شد و به سال (230 هـ.ق) در بغداد فوت نمود؛ وی کاتب محمد بن عمر واقدی مورخ مشهور در مغازی و سیرت بود (130-207 هـ.ق)، ابن سعد در کتابش به نام «طبقات» بعد از بیان سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به ذکر اسامی

صحابه و تابعین بر حسب طبقات، قبیله‌ها، و مکان‌های شان پرداخته است؛ کتاب «طبقات» وی از جمله مطمئن‌ترین مصادر سابقه‌دار سیرت و حفظ اسامی صحابه و تابعین شمرده می‌شود.

تاریخ طبری:

ابو جعفر محمد بن جریر طبری (224-310 هـ.ق) امام، فقیه، محدث و صاحب مذهب در فقه بود اما مذهبش چندان گسترش نیافت؛ کتابش را در تاریخ نوشت و تنها به سیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم اکتفا نمود، و بعد از بیان سیرت به تاریخ دولت‌های اسلامی تا نزدیک وفات خویش پرداخت.

طبری از جمله علمای ثقه (مورد اعتماد) در روایاتش شمرده می‌شود، اما مشکل وی این بود که بسیاری از روایت‌های ضعیف و دروغ را با اکتفا به ذکر سند و روایت‌کننده‌های شان که عموماً در زمان خود او برای مردم و علما شناخته شده بودند در کتابش نقل می‌کرد؛ مثلاً روایت‌هایش از «ابی مخنف» با وجودی که او شیعه متعصبی بود، اما طبری از خبرهای وی به کثرت نقل می‌کند؛ گویا با ذکر نام وی مشکل ضعیف و دروغ بودن سخنان او را از عهده خویش برمی‌دارد و به گردن «ابی مخنف» می‌اندازد.

مراحل پیشرفت تألیف سیرت:

بعد از این مراحل، تألیف سیرت پیشرفت نمود و بعضی به نوشتن بخش‌هایی از سیرت به شکل اختصاصی پرداختند، از آن جمله: «دلایل النبوة» از اصفهانی، «الشمائل المحمدية» از ترمذی، «زاد

المعاد» از ابن قیم جوزی، «الشفاء» از قاضی عیاض، «المواهب اللدنیة» از قسطلانی که بعدها زرقانی متوفی سال (1122هـ.ق) آن را در هشت جلد شرح نمود.

بعد از آن پیوسته علما در مورد زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم به شیوه‌های جدید مطابق پسند عصر خویش کتاب‌هایی نوشتند که از مشهورترین کتاب‌های نوشته شده در عصرهای اخیر کتاب «نور الیقین فی سیرة سید المرسلین» نوشته شیخ محمد خضری رحمة الله علیه می‌باشد، از این کتاب بسیار استقبال شد و در اکثر مدارس علوم دینی در اقصی نقاط جهان اسلام تدریس می‌گردد.

## فصل اول

### زندگی پیامبر صلی الله علیه و سلم قبل از بعثت

الف- رویدادهای تاریخی

اخبار ثابت و صحیح از حیات پیامبر صلی الله علیه و سلم برای ما از حقایق زیر سخن می گوید:

1- وی در یکی از نجیبترین خانواده‌های عرب به دنیا آمد، از بنی هاشم یکی از اصیلترین شاخه‌های قریش بود و قریش نیز در بین عرب‌ها شریفترین و پاک‌نسبترین قبیله به شمار می‌رفت که از مکاتب خاصی برخوردار بود، عباس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند که وی فرمود:

«إن الله خلق الخلق فجعلني من خيرهم من خير فرقهم وخير الفريقين ثم تخير القبائل فجعلني من خير قبيلة ثم تخير البيوت فجعلني من خير بيوتهم فأنا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا»<sup>1</sup>

(پروردگار موجودات را آفرید و مرا از بهترین گروه‌شان گردانید، و از بین دوگروه (انس و جن) مرا در بهترین‌شان قرار داد، سپس قبایل را انتخاب کرد و مرا در بهترین قبیله قرار داد، بعد از آن خانواده‌ها

---

1- سنن ترمذی (584/5)؛ شیخ البانی حدیث مذکور را ضعیف می‌گوید.

را برگزید و مرا در بهترین خانواده قرار داد، بناءً من بهترین مخلوقاتم هم از لحاظ شخصیت و هم از لحاظ خانواده).

و به دلیل همین نسب گرامی اش بود که مشرکین قریش که از هیچ آزاری نسبت به وی کوتاهی نکردند و دروغ‌های زیادی به وی روا داشتند، هرگز نتوانستند در مورد نسب وی طعنه‌ای به وی بزنند.

2- وی یتیم به دنیا آمد، و پدرش عبد الله زمانی که او تقریباً جنینی دو ماهه در بطن مادرش بود وفات یافت، و هنگامی که شش ساله شد مادرش آمنه فوت کرد و محمد صلی الله علیه وسلم هنوز کودکی بیش نبود که تلخی محروم شدن از مهر و محبت پدر و مادر را چشید، بعد از آن پدرکلاتش عبد المطلب سرپرستی وی را به عهده گرفت، او نیز زمانی که محمد صلی الله علیه وسلم کودکی هشت ساله بود درگذشت و سپس عمویش ابو طالب او را تا جوانی برومند شد سرپرستی نمود؛ قرآن کریم نیز به یتیم بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم اشاره می‌کند و می‌فرماید:

{الْمُ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَى} [الضحى:6]

(آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟).

3- رسول الله صلی الله علیه وسلم چهار سال آغاز طفولیت خویش را در صحرا بین قبیله بنی سعد گذرانید، به همین دلیل بنیة قوی، جسمی سالم، زبانی فصیح و اندامی چابک داشت و در همان کودکی به خوبی اسب سواری را می‌دانست که همه و همه از مواهب زندگی با صفای صحرا و آرامش و پاکي هوای آن و خورشید تابنده اش می‌باشد.



4- در همان کودکی اش سراپا نجابت بود و نشانه‌های نکاوت در رفتارش خودنمایی می‌کرد به گونه‌ای که هر بیننده‌ای را به خود مجذوب می‌نمود؛ هنگامی که جدش بر فرش مخصوص خود می‌نشست هیچ کدام از فرزندان او را اجازه نبود همراه وی بر آن فرش بنشینند، و چون پیامبر خورده‌سال می‌آمد و بر فرش پدرکانش می‌نشست، و عموهایش می‌خواستند وی را از آن دور سازند عبدالمطلب برای شان می‌گفت: «فرزندم را بگذارید، به خدا قسم من در او نشانه‌های بزرگی را می‌بینم».

5- محمد صلی الله علیه و سلم در آغاز جوانی اش گوسفندان اهالی مکه را در برابر چند قیراط که اجرت می‌گرفت به چرا می‌برد، پیامبر صلی الله علیه و سلم خود می‌فرماید:

«مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعَى النِّعَمَ فَقَالَ أَصْحَابُهُ وَأَنْتَ فَقَالَ نَعَمْ كُنْتُ أُرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطٍ لِأَهْلِ مَكَّةَ»<sup>1</sup>

(خداوند هیچ پیامبری را به رسالت برنگزید مگر این که پیش از آن گوسفند چرانده است. یارانش گفتند: شما هم یا رسول الله؟ جواب دادند: بلی؛ من گوسفندان اهالی مکه را در مقابل چند قیراط به چرا می‌بردم).

و چون به پانزده سالگی رسید برای خدیجه دختر خویند در مقابل اجرتی که تعیین شده بود تجارت می‌کرد.

6- پیامبر صلی الله علیه و سلم هرگز با جوانان هم‌سن و سالش در کارهای بیهوده و لهو و لعب شریک

---

1- صحیح البخاری ت (530/5)

نشد، چرا که خداوند وی را از این مسایل نگه می‌داشت، در کتاب‌های سیرت نقل شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم شبی در روزگار جوانی صدای آوازی را از یکی از خانه‌های مکه شنید که عروسی داشتند، خواست که برود و آن را ببیند، اما خداوند خواب را بر وی چیره‌گردانید، فردایش از حرارت خورشید بیدار شد. هرگز با قومش در عبادت بت‌ها شریک نشد، و از آن چه برای بت‌ها قربانی می‌شد هیچ وقت نخورد، شراب ننوشید، و قمار بازی نکرد، و هرگز کسی از زبانش سخن زشت و ناروا نشنید.

7- از همان آغاز جوانی دارای عقلی برتر و قضاوت‌هایی شایسته بود، قضیه گذاشتن حجر الاسود به مکان مشخصش در کعبه دلیل واضحی بر این امر است؛ داستان از این قرار بود که سیل باعث تخریب دیوارهای کعبه شده بود، اهل مکه اتفاق کردند که کعبه را کاملاً خراب کنند و از نو بسازند و چنین کردند، وقتی به مکان حجر الاسود رسیدند در مورد این که چه کسی شرافت گذاشتن حجر الاسود را در جایش نسیب شود، دچار اختلاف نظر شدند، هر قبیله می‌خواست این بزرگی را برای خود کسب کند، به همین دلیل جنجال بالا گرفت تا جایی که همه آماده جنگ شدند، بعد از چندی توافق کردند اولین کسی که از دروازه بنی شیبه وارد شود بین شان حکم کند، و اولین کسی که وارد شد محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود، چون او را دیدند گفتند: این امین است ما به حکمش راضی هستیم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را از موضوع آگاه کردند و او نیز مشکل را به گونه‌ای حل کرد که همه طرف‌های درگیر راضی شدند، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم پتوی خود را هموار ساخت و حجر الاسود را در آن نهاد، سپس فرمود از هر قبیله یک نفر گوشه پتو را بگیرد وقتی آن را برداشتند و به مکان نهادن حجر الاسود رساندند، آن را گرفت و با دستان خود در جایش نهاد، همه راضی شدند، و خداوند به وسیله حکمت و درایت وی از

خونریزی وحشت‌ناکی که قریب بود در بین عرب‌ها برپا شود جلوگیری نمود.

8- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در جوانی بین قوم خود به صادق و امین معروف بود، و حسن معامله، وفای به عهد، ثبات اخلاقی، و آبرومندی، صفاتی بود که به آنها شهرت داشت و خدیجه را علاقمند ساخت تا تجارت با مالش را به وی پیشنهاد کند آن هم با اجرتی دو برابر آن چه به دیگران می‌پرداخت، تجارت با قافله‌ای که هر سال از مکه به قصد بصره حرکت می‌کرد؛ وقتی قافله به مکه بازگشت غلام خدیجه به نام میسره وی را از امانت و اخلاص محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم آگاه کرد، خدیجه دید این بار بسی بیشتر از دفعات دیگر سود برده به همین دلیل باز هم بر دست مزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم افزود، و تمام این واقعات سبب شد که علاقمند از دواج با وی شود، محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم از دواج با خدیجه را قبول کرد هر چند نسبت به او پانزده سال کوچک‌تر بود، برترین شهادت به اخلاق نیکوی او قبل از نبوت سخنان خدیجه بود، هنگامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ناگهان در غار حرا با وحی روبرو شد و در حالی که ترسیده بود به خانه آمد خدیجه برایش گفت: «به خدا قسم که پروردگار تو را خوار نمی‌کند، تو کسی هستی که با خویشاوندان رابطه نیک داری، ضعفا را همکاری و ناداران را کمک می‌نمایی، مهمان‌نوازی و کارهای خیر را پشتیبانی می‌کنی.»

9- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دوبار به خارج از مکه سفر نمود، بار اول در دوازده سالگی همراه عمویش ابوطالب، و بار دوم در بیست و پنج سالگی برای تجارت با مال خدیجه، در هر دو دفعه به سوی شهر بصره از شهرهای شام سفر نمود، و شاهد گفتگوهای تاجران، آثار سرزمین‌های مختلف، و عاداتی که ساکنان آنها داشتند بود.

10- خداوند چنین می‌خواست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دو سال قبل از هجرت علاقمند رفتن به غار حراء شدش که در جانب شمال غربی مکه واقع بود، وی تقریباً یک ماه را که بیشتر آن در رمضان بود- در آنجا با خود خلوت می‌کرد و در مورد قدرت‌های عظیم پروردگار تفکر می‌نمود، وی این حالت را همچنان ادامه داد تا هنگامی که بر او وحی آمد و قرآن کریم نازل شد.

ب- درس‌ها و اندرزها

از بحث‌هایی که گذشت می‌توان درس‌ها و پندهای زیر را برداشت نمود:

1- هرگاه دعوتگر یا مصلح اجتماعی از جمله خانواده‌های شریف محیط خود باشد، باعث می‌شود مردم به وی بهتر و راحت‌تر گوش بسپارند، زیرا عادت مردم چنین است که با دعوتگران و مصلحانی که از سرزمین خودشان نمی‌باشند و یا از اصل و نسب خوبی برخوردار نیستند، مخالفت می‌نمایند؛ اما اگر کسی به سراغ شان آید که در مورد نسب و جایگاه اجتماعی او و خانواده‌اش نقطه‌ضعفی نیابند، برای فرار از شنیدن دعوت و گوش سپردن به سخنانش چیزی جز چند دروغ بی‌اساس نمی‌یابند که در موردش بگویند؛ برای همین هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نامه‌ای برای هرقل نوشت و او و قومش را به اسلام دعوت نمود، و هرقل تصمیم گرفت در این مورد تحقیق کند، به دنبال ابوسفیان فرستاد که به قصد تجارت به روم آمده بود، وی اولین مسأله‌ای که از ابوسفیان پرسید این بود که: نسب این فرد در میان شما چگونه است؟ ابوسفیان که در آن هنگام مشرک بود گفت: او از لحاظ نسبی از جمله شریف‌زادگان ما است، و هنگامی که سؤال‌های هرقل از ابوسفیان تمام شد و جواب‌های خود را

دریافت کرد، برای ابوسفیان علت این سؤال‌ها را در مورد محمد صلی الله علیه و سلم این گونه توضیح داد: از تو پرسیدم که نسبش در میان‌تان چگونه است؟ و فهمیدم که از جمله اشراف‌تان است، زیرا خداوند هر پیامبری را که برگزیند، از میان بزرگان و خانواده‌های مورد احترام مردم انتخاب می‌کند.

درست است که اسلام برای اصل و نسب در مقایسه با اعمال و زنی قایل نیست، اما هیچ مانعی نیست که بین هر دوی اینها جمع کنیم، و فرد هم اصالت خانوادگی داشته باشد و هم سربلندی در عمل کرد صالح، زیرا اگر چنین شد بسی بهتر و عالی‌تر است و کامیابی و پیروزی نیز نزدیکتر، چنان چه در حدیث صحیح پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید:

«فَخِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَّهُوا»<sup>1</sup>

(بهترین‌تان در جاهلیت بهترین‌تان در اسلام است به شرط این که در دین آگاه شود).

2- وقتی دعوتگر مشکلات زندگی را در کودکی بیشتر بچشد، وی را در مورد مفاهیم انسانی شگرف احساسی عمیق می‌بخشد و وجودش را در برابر یتیمان و فقیران و کسانی که مورد آزار قرار گرفته‌اند مملو از احساسات عاطفی می‌نماید؛ و بیشتر می‌کوشد تا نسبت به این گروه‌ها انصاف داشته‌باشد و به آنها نیکی و مهربانی نماید؛ چرا که هر دعوتگر موفق نیازمند ذخیره عظیمی از عواطف پاک انسانی است که وی را به دردهای ضعیفان و تیره‌بختان بی‌نوا آگاه سازد؛ در حقیقت هرگز این احساس نمی‌تواند وجود داشته‌باشد مگر این که فرد در زندگی خود کم و بیش آن چه را مستضعفان و یتیمان و

---

1- صحیح البخاری ت (450/8)

بی‌نوایان چشیده‌اند بچشد.

3- هرچه دعوتگر در جوی هم‌نوا تر با فطرت رشد یابد و از زندگی پیچیده‌ی مدرن به‌دور باشد از صفای ذهن، قوت عقلی، جسمی و روحی، سلامت منطق و تفکر بیشتری برخوردار خواهد شد، از اینجا است که درمی‌یابیم خداوند عرب را از روی تصادف و بدون دلیل برای رسالت اسلام انتخاب نکرده است، بلکه برای این بوده که ایشان نسبت به امت‌های متمدن همسایه‌ی خود دارای نفوسی پاک‌تر، تفکری سالم‌تر، و اخلاقی درست‌تر، بودند؛ همچنین آنها مردمی توانمندتر برای تحمل مشکلات جنگ در راه دعوت الله و نشر پیام آن در گوشه و کنار عالم بودند.

4- شایسته‌ترین افراد برای مرکزیت دعوت و رهبری آن، کسانی‌اند که زیرک، دانا، هوشیار و شریف باشند؛ افراد نادان و سبک‌مغز و کسانی که دارای شخصیت متوسط‌اند برای بنیاد رهبری فکری، یا اصلاحی و یا روحی هرگز شایسته نیستند؛ بلکه از جمله قوانین زندگی این است که در هر ناحیه‌ای از حیات انسان‌های نادان، کسانی که تفکری آشفته و نظراتی منحرف دارند شایسته و مستحق رهبری نیستند، و اگر به‌طور تصادفی شرایط و ظروف احیاناً یکی از ایشان را به رهبری و قیادت رساند، به سرعت وضعیت خراب می‌شود و اطرافیانش بعد از این که از روی کارهایش پی به کوته‌فکری، انحراف و یا پریشانی‌های فکری‌اش بردند، او را رها می‌سازند.

5- باید فرد دعوتگر در مصارف زندگی به خود متکی باشد و یا این که از طریق شرافتمندانه مصارف وی تأمین شود، نه با گدایی و ذلت و خواری؛ زیرا دعوتگران راستین انسان‌های شریفی‌اند که هرگز نمی‌پسندند با صدقات و بخشش‌های مردم چرخ زندگی خویش را بچرخانند تا هر نوع احترام و

عزتی که در قلب مردم نسبت به ایشان است از میان برود؛ بخشش در مقابل درخواست و گدایی - هر چند صریح و واضح نباشد- باز هم باعث خواری و ذلت فرد می‌گردد؛ به این دلیل اگر در جایی کسی را یافتیم که ادعای دعوت و ارشاد مردم را دارد اما با حیل‌های مختلف اموال آنها را می‌گیرد مطمئن می‌شویم او فرد پست همتی است که خودش هم برای خود ارزشی قایل نیست، چه رسد به این که اقوام و همسایه‌ها برایش احترامی داشته باشند!! و کسی که برای خود پستی را بپذیرد کی می‌تواند دیگران را به مکارم اخلاقی دعوت نماید، و در مقابل ستمگران و افراد فاسد بایستد، و با شر و فساد مبارزه کند، و در امت روح کرامت و شرافت و استقامت بدمد؟

6- استقامت و رفتار نیک دعوتگر در جوانی اش بیاتگر کامیابی وی در مسایل بعدی یعنی دعوت الی الله، اصلاح اخلاق و مبارزه با منکرات می‌باشد؛ زیرا کسی نمی‌تواند در زندگی وی قبل از دعوت نقطه‌ضعفی بیابد؛ بسیار دیده شده افرادی که به دعوت و اصلاح به خصوص اصلاح اخلاق- پرداختند، ولی مردم از آنها روی برتافته به سخنان شان اهمیت نداده‌اند، از بزرگترین عواملی که سبب این کار شده گذشته آلوده و اخلاق ناشایست ایشان در اذهان مردم است، تا جایی که این گذشته بد دلیلی برای مشکوک بودن راستی این دعوتگران شده و آنها را متهم به استفاده جویی از طریق دعوت می‌نمایند، و یا این که می‌گویند اینها کسانی‌اند که عیش خود را کرده‌اند و لذت دنیا و شهوت‌های آن را چشیده‌اند و دیگر از مال و جاه و شهوت برای شان آرزویی نمانده بعد از این همه، حالا به دعوت برای اصلاح اقدام کرده‌اند.

اما دعوتگری که در جوانی اش پابرجا و نیک است، همیشه با افتخار و سرافراز زندگی خواهد کرد و

دشمنان اصلاح هرگز نمی‌توانند در گذشته‌های دور یا نزدیکش نقطه‌ضعفی را برای طعنه زدن به او بیابند، و نه هم می‌توانند گذشته‌ی منحرفی را بیابند تا وی را در انظار مردم بدنام و بی‌ارزش سازند. بله! درست است که پروردگار توبه‌ی انسان پشیمانی را که به اخلاص به سوی الله باز گردد می‌پذیرد و با حسنات فعلی گناهان گذشته‌اش را محو می‌سازد، اما این با دعوتگری که به امید کامیابی دعوتش متوجه رفتار و آبروی خویش است بسیار فرق می‌کند.

7- تجاربی که دعوتگر از خلال سفرها، معاشرت با مردم و شناخت کارها و وضعیت و مشکلات ایشان کسب می‌نماید، اثر بسیار زیادی در کامیابی دعوت دارد؛ و کسانی که با مردم فقط از طریق کتاب‌ها و مقاله‌ها ارتباط دارند بدون این که عملاً با افکار و جهت‌های مختلف شان تعامل داشته باشند، در مسیر دعوت و اصلاح ناکام خواهند ماند؛ زیرا هنگامی که مردم ببینند که این دعوتگران از اوضاع و مشکلات شان بی‌خبراند، هرگز به سخنان ایشان گوش نخواهند داد و دعوت شان را نخواهند پذیرفت، بنابراین هر کس بخواهد در بین دینداران اصلاحی به وجود آورد باید با آنها در مساجد، مجالس و اجتماعات‌شان شرکت کند، و کسی که می‌خواهد در وضعیت کارگران و کشاورزان تحولی ایجاد نماید لازم است که با آنها در قریه‌ها و کارگاه‌ها همراه شود، در خانه‌های شان غذا بخورد و در اجتماعات‌شان با آنها به گفتگو نشیند، کسی که می‌خواهد در روابط اجتماعی میان مردم اصلاح آورد باید با آنها در بازارها و کلبه‌ها و مجالس‌شان همراه شود، و کسی که قصد دارد اوضاع سیاسی را اصلاح سازد باید با سیاستمداران تعامل داشته باشد، تنظیمات‌شان را بشناسد، سخنانی‌های‌شان را بشنود، و برنامه‌ها و کتاب‌های‌شان را بخواند، بعد از آن اوضاع و جوی را که در آن به‌سر می‌برند به



دقت بررسی نماید، فرهنگی که شیرازه اصلی فکرشان را می‌سازد بشناسد و هدفی که به سوی آن به پیش می‌روند را بفهمد، تا بداند چگونه با آنها تعامل کند که باعث تنفرشان نگردد و بتواند بدون این که عواطف و احساسات‌شان را بر علیه خود تحریک کند آنها را به سوی دعوت اصلاحی خود بکشد. در کنار این دعوتگر باید تلاش ورزد تا در زندگی تجاری را کسب کرده و در مورد وضعیت مردم اطلاع حاصل نماید تا بتواند هر چه بیشتر این سخن الله تعالی را عملی سازد که می‌فرماید:

{ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ} [النحل:125]

(مردمان را با سخنان استوار و به‌جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان) و چه زیباست این سخن مأثور که می‌گوید: «بامردم به اندازه درک‌شان سخن گویند آیا می‌خواهید که الله و رسولش را تکذیب کنند؟»<sup>1</sup>

8- بر دعوتگر الی الله لازم است که هر از چندگاهی اوقاتی را برای خلوت کردن با خود اختصاص دهد که در آن روح و روان خود را با الله جل‌جلاله ارتباط داده و نفس خویش را از تیرگی‌های اخلاق زشت و آشفتگی‌های محیط اطراف پاک سازد، این چنین خلوت‌ها برای وی فرصتی را فراهم می‌سازد تا نفس خویش را در کوتاهی‌ها، لغزش‌ها، در نظرنگرفتن حکمت‌ها، دوری کردن از شیوه و برنامه‌ها و جاهایی که با مردم در جدال و مناقشه فرورفته و یاد خدا را به فراموشی سپرده محاسبه کند؛ برایش

---

1- در صحیح بخاری کتاب العلم آماده است: «بَاب مَنْ خَصَّ بِالْعِلْمِ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ كَرَاهِيَةً أَنْ لَا يَفْهَمُوا. وَقَالَ عَلِيٌّ حَدَّثَنَا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ أَنْجُبُونَ أَنْ يَكْذَبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

فرصتی است که به یاد خدا مأنوس شود و آخرت را به یاد آورد، آخرتی که بهشتی دارد و آتشی سوزنده، به یاد مرگ و سختی‌های گلوگیر و دردهایش بیفتد. اینها مسایلی بود که موجب شد تهجد و قیام اللیل برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرض گردد، و برای دیگران مستحب، در این میان مستحق‌ترین افراد به علاقمندی بر این نافلة کسانی‌اند که به سوی الله و شریعت و جنتش دعوت می‌کنند. در خلوت و تهجد و برخاستن برای بندگی خدا در نیمه‌های شب لذتی نهفته است که تنها کسانی درکش می‌کنند که خداوند آنان را به این نعمت اکرام نموده باشد، از زبان ابراهیم بن ادهم رحمه الله می‌شنویم که در مورد تهجد و عبادت نیمه شبش می‌گوید: «ما در این عبادت‌ها لذتی را می‌یابیم که اگر پادشاهان از آن آگاه می‌شدند برای دست یابی به آن با ما مبارزه می‌کردند».

در این راستا سخن الله تبارک و تعالی ما را کافی است آنجا که خطاب به رسولش صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ، فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا. نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا. إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا تَقِيلاً. إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً. [المزمل: 1-6]

(ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی [از آن] بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بگاه [تا به یک سوم شب می‌رسد]. یا بر نیمه آن بیفزای [تا به دو سوم شب می‌رسد] و قرآن را بخوان خواندنی [همراه با دقت و تأمل، و در ضمن شمرده و روشن]. ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد. عبادت شبانه، [افعال آن] مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال [آن] درست‌تر و پایرجاتر است).

# فصل دوم

زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم از بعثت تا هجرت به حبشه

الف- رویدادهای تاریخی

در این مرحله تاریخ برای ما این وقایع را ثبت نموده است:

1- نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم چهل ساله شدند، در روز دوشنبه هفدهم رمضان همان سال جبرئیل همراه وحی بر ایشان فرود آمد؛ امام بخاری رضی الله عنه در کتاب صحیحش با سندی متصل به عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها کیفیت نزول وحی

[ ]

بر پیامبر صلی الله علیه وسلم را چنین بیان می‌دارد:

«اولین علایمی که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم ظاهر شد خواب‌های صالح بود، بگونه‌ای که خوابی نمی‌دید مگر این که به روشنی صبح تعبیر می‌شد؛ بعد از آن به خلوت گزینی علاقمند شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم در غار حرا خلوت می‌کرد و شب‌هایی پی‌درپی در آنجا به عبادت خدا مشغول می‌گردید، تا زمانی که توشه‌اش تمام می‌شد، آنگاه نزد خدیجه باز می‌گشت تا باری دیگر توشه‌ای برگزید و برای خلوت کردن به غار حرا بازگردد؛ این حالت ادامه داشت تا این که فرشته‌ی حق در غار حرا نزدش آمد؛ فرشته به او نزدیک شد و گفت: «إقرأ» بخوان پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: من خواننده نیستم. سپس فرمود فرشته مرا در برگرفت و فشرد بگونه‌ای که بر من گران آمد سپس رهایم ساخت و گفت: «إقرأ» بخوان. گفتم: من خواننده نیستم. بار دوم مرا گرفت و فشرد تا جایی که احساس دشواری کردم، سپس رهایم کرد و گفت: «إقرأ» بخوان، گفتم: من خواننده نیستم. بار سوم مرا در بغل گرفت و فشار داد و باز رهایم کرد و بعد از آن گفت:

{إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ} [العلق: 1-5]

(بخوان به نام پروردگارت. آن که آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است. همان خدایی که به وسیله قلم آموخت. به انسان چیزهایی را آموخت که

نمی‌دانست).

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حالی که ترسیده بود به خانه بازگشت و به خدیجه دختر خویند رضی‌الله‌عنها فرمود: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. او را پوشاندند تا این که بیم و هراس از دلش بیرون شد؛ بعد به خدیجه واقعه را تعریف کرد و گفت: از این اتفاق بر خود بیمناکم، خدیجه گفت: به خدا قسم که الله هرگز تو را خوار نمی‌سازد، تو کسی هستی که پیوند خویشاوندی را برقرار می‌کنی، ضعفا را همکاری و ناداران را کمک می‌نمایی، مهمان‌نوازی و کارهای خیر را پشتیبانی می‌کنی. خدیجه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را همراه خود نزد ورقه پسر نوفل پسر اسد پسر عبد‌العزی، که پسر عمویش بود برد؛ وی مردی بود که در دوران جاهلیت نصرانی شده بود و کتاب‌های عبرانی را می‌نوشت، بخش‌هایی از انجیل را نیز به عبرانی نوشته بود، در این زمان پیرمرد کهن‌سالی بود که چشمانش نابینا شده بود، خدیجه برایش گفت: پسر عمو دقت کن ببین پسر برادرت چه می‌گوید، ورقه رو به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم کرد و گفت: ای برادرزاده چه دیدی؟ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را از حادثه با خبر ساخت، و ورقه برایش گفت: این همان صاحب اسراری است که بر موسی نازل شد؛ ای کاش در آن هنگام جوانی قوی می‌بودم، ای کاش زنده باشم روزی که قومت تو را بیرون می‌کنند؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: مرا بیرون می‌کنند؟ گفت: بله هرگز کسی مانند آن چه تو آوردی نیاورده مگر با وی دشمنی شده است، و اگر در آن روز زنده بودم تو را با جدیت پشتیبانی خواهم کرد. اما چندی نگذشت که ورقه وفات یافت و وحی برای مدتی قطع شد.»

در روایت ابن هشام از ابن اسحاق آمده: پیامبر صلی الله علیه وسلم در غار حرا خوابیده بودند که جبرئیل با پارچه‌ای از جنس ابریشم خالص که در آن نوشته‌ای بود نزد ایشان آمد و گفت: بخوان... الی آخر، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: من هم خواندم، وقتی تمام شد او رفت و من گویا از خواب بیدار شدم، احساس می‌کردم آن کلمات در قلبم نگاشته شده است، از غار خارج شدم ناگاه در میانه کوه صدایی از آسمان شنیدم که می‌گفت: ای محمد تو رسول الله هستی و من جبرئیل می‌باشم، سرم را به سوی آسمان بلند کردم و نگریدم، جبرئیل را به صورت مردی دیدم که قدم‌هایش را بر افق آسمان نهاده و می‌گوید: ای محمد تو رسول خدا هستی و من جبرئیل می‌باشم؛ بر جای خود ایستادم و به او نگاه می‌کردم نه به جلو می‌رفتم و نه به عقب، از او روی خود را به دیگر سوی آسمان گرداندم اما به هر جا می‌نگریستم او را می‌دیدم، همچنان بر جای خود ایستاده بودم تا این که شخصی را که خدیجه دنبالم فرستاده بود نزد آمد.

2- اولین کسی که به پیامبر ایمان آورد همسرش خدیجه رضی الله عنها بود، بعد از او پسر عمیش علی رضی الله عنه در حالی که بیش از ده سال عمر نداشت ایمان آورد، و سپس غلام آزاد شده‌اش زید بن حارثه رضی الله عنه، و بعد ابوبکر صدیق رضی الله عنه؛ از میان برندگان اولین کسی که مسلمان شد بلال بن ابی رباح حبشی بود؛ بنابراین خدیجه اولین فردی بود که به وی ایمان آورد، در آخر روز دوشنبه پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه وی اولین نماز را به جا آورد؛ در آن روزگار نماز دو رکعت در صبح و دو رکعت در عشاء بود.

3- بعد از مدتی وحی قطع شد، روایات در مورد مدت آن مختلف است، طولانی‌ترین مدتی که ذکر شده سه سال و کمترین مدت آن شش ماه است که دومی صحیح می‌باشد. انقطاع وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم دشوار آمد تا جایی که به بلندی کوه می‌رفت و دلش می‌خواست خود را به پایین بیندازد؛ چون گمان می‌کرد خداوند بعد از این که وی را به مقام رسالت انتخاب نمود، بر وی خشم گرفته است؛ بعد از چندی نزول وحی بار دیگر آغاز گردید، و چنان چه امام بخاری در «کتاب صحیح خویش» از قول جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: روزی در حال قدم زدن بودم که ناگهان صدایی از آسمان شنیدم، نگاهم را بالا بردم همان فرشته‌ای که در حرا به سراغم آمده بود را دیدم که بر تختی بین آسمان و زمین نشسته است، از وی هراسیدم، بازگشتم و گفتم مرا بیوشانید، اینجا بود که الله تعالی نازل فرمود:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ. وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ [المدثر: 1-5]

(ای جامه بر سر کشیده. برخیز و مردمان را از عذاب خدا بترسان! و تنها پروردگار خود را به بزرگی و کبریایی بستای. و جامه خویش را پاکیزه دار. و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن).  
بعد از آن وحی پی‌درپی نازل شد.

4- در این زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم به مدت سه سال کسانی را که به نوعی نسبت به درک و عقل‌شان اطمینان داشت به سوی اسلام دعوت می‌نمود، تا تعدادی از مردان و زنان بدرایت و سلیم النفس به اسلام گرویدند.

5- زمانی که تعداد مسلمانان تقریباً به سی نفر رسید پروردگار رسول خویش صلی الله علیه و سلم را فرمان داد تا دعوت را علنی سازد، و چنین فرمود:

{فَأُصْدِعْ بِمَا تُوَمَّرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ} [الحجر:94]

(پس آشکارا بیان کن آن چه را که بدان فرمان داده می‌شوی، و به مشرکان اعتناء مکن).

6- با این کار مرحله آزار مسلمان‌ها و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آغاز گشت، برای مشرکین خیلی عجیب و وحشتناک بود که پیامبر خواب و خیال‌های‌شان را بی‌عقلی می‌خواند، خدایان‌شان را ناتوان می‌دانست، و دین جدیدی را آورده بود که به سوی خدای یگانه‌ای دعوت می‌نمود که چشم‌ها را یارای دیدن او نبود، ذات دانا و مهربانی که آگاه به همه دقیق امور بود.

7- در این مرحله رسول الله صلی الله علیه و سلم مؤمنان را به شکل سری در خانه ارقم بن ابی ارقم ملاقات می‌کرد، همچنین کسانی را که می‌خواستند به دین اسلام مشرف شوند در این خانه به حضور ایشان می‌آوردند، پیامبر برای‌شان آیاتی که جدیداً نازل شده بود را تلاوت می‌کرد و احکام و قوانینی را که تا آن زمان آمده بود برای‌شان تعلیم می‌داد.

8- سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمان یافت که اقوام نزدیکش را به خاطر پذیرش این دین اخطار دهد؛ به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و سلم بر بلندای کوه صفا ایستاد و تکتک شاخه‌های قریش را به نام صدا کرد و آنها را به سوی اسلام و ترک پرستش بت‌ها دعوت نمود، به آنها وعده بهشت داد و از آتش جهنم برحذرشان داشت، که ناگاه ابولهب برایش گفت: «هلاک شوی، ما را برای همین جمع



نمودی؟!».

9- قریش تصمیم گرفت که خود را از دست رسول الله صلی الله علیه وسلم خلاص سازد، اما عمویش ابوطالب از وی حمایت نمود و از تسلیم کردن او به ایشان امتناع ورزید، بعد از رفتن قریشیان از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست تا در دعوت خود مقداری کوتاه بیاید، پیامبر گمان کرد که عمویش یاری وی را ترک گفته است، و جمله مشهور خود را بیان نمود که: «به خدا قسم اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند تا این کار را ترک کنم، هرگز چنین نخواهم کرد تا زمانی که پروردگار آن را پیروز گرداند و یا من بمیرم».

10- انیت و آزار مشرکین بعد از آن بسیار شدت گرفت تا جایی که تعدادی در زیر شکنجه و آزار جان باختند و تعدادی نابینا و معیوب گشتند.

11- هنگامی که قریش پایداری مؤمنان را در عقیده‌شان مشاهده نمودند تصمیم گرفتند با پیامبر صلی الله علیه وسلم معامله‌ای بکنند، به این اساس که هرچه ثروت می‌خواهد به وی بدهند و اگر می‌خواهد او را به ریاست برسانند، اما پیامبر صلی الله علیه وسلم همه را رد نمود و نپذیرفت.

12- و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم سخت‌گیری قریش و استمرار ایشان در تعذیب صحابه را دید به ایشان فرمود: «به سرزمین حبشه بروید چرا که در آنجا پادشاهی است که به هیچ کس ظلم نمی‌کند، و شما می‌توانید تا زمانی که خداوند برای‌تان گشایشی فرماید در آنجا بمانید». مسلمانان برای بار اول به تعداد ده مرد و چهار زن به سوی حبشه هجرت نمودند، اما بعد از این که خبر مسلمان شدن

عمر و توانمند شدن اسلام را شنیدند به سوی مکه باز گشتند؛ ولی هنوز مدت زیادی نگذشته بود که ایشان به همراه تعداد دیگری از مؤمنان که تعدادشان مجموعاً به هشتاد و سه مرد و یازده زن می‌رسید برای بار دوم به سوی حبشه هجرت نمودند.

13- مشرکان با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم، بنی هاشم و بنی مطلب قطع رابطه نمودند با این موارد: که با ایشان خرید و فروش نکنند، ازدواج ننمایند، رابطه نداشته باشند، و هرگز هیچ گونه صلحی را نپذیرند؛ این مقاطعه دو یا سه سال به درازا کشید که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و همراهانش سختی‌های زیادی رسید و بالآخره با تلاش عقلای قریش خاتمه یافت.

ب- درس‌ها و اندرزها

1- هرگاه خدا برای بنده‌ای اراده نماید تا او را به سوی دعوت و اصلاح هدایت کند، در قلب وی گمراهی‌ها و فساد اجتماعش را ناشایست و بد می‌گرداند.

2- محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم در انتظار نبوت نبود و حتی خوابش را هم نمی‌دید، و این خواست خداوند بود که برای پاک‌ی وی و آمادگی روحی در تحمل مشکلات رسالت، علاقة خلوت‌گزینی و عبادت را در نفس وی ایجاد کرد؛ چرا که اگر غیر از این بود و ایشان به انتظار نبوت می‌بود دلیلی نداشت که از نزول وحی در بار اول وحشت نماید، و بعد از رجعت به خانه از خدیجه در مورد اتفاقی که در غار برایش رخ داده بود پرس‌وجو کند؛ حتی به این قضیه اطمینان نیافت تا زمانی که جبرئیل را دید که برایش می‌گفت: ای محمد تو رسول الله هستی و من جبرئیل می‌باشم، و تا این که ورقه بن نوفل برای او و خدیجه تأکید

نمود که آن چه در غار دیده همان وحیی است که زمانی بر موسی علیه السلام نازل شده بود.

3- هرگاه دعوت اصلاحی از اعتقادات و درک عقلی اجتماعی که در آن تبلیغ می شود بسیار دور باشد، بهتر است برای مدتی دعوتگر دعوت خویش را علنی نسازد تا زمانی که عده ای را در پشتیبانی خود بباید که حاضر باشند در راه فکر و عقیده خود همه چیز را قربانی بدهند، و اگر آزاری متوجه دعوتگر گردید مؤمنان واجب دعوت را به پیروی از او ادامه دهند و استمرار آن را تضمین نمایند.

4- رسول الله صلی الله علیه وسلم عرب ها را با برنامه ای غافلگیر نمود که اصلاً فکرش را نمی کردند، به همین دلیل با تمام توان دعوت وی را رد نموده و در مقابل آن ایستادند، تا جایی که تمام تلاش شان غلبه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی بود، که این خود یک دلیل تاریخی در رد گفته بعضی ملی گرایان است که گمان می کنند محمد صلی الله علیه وسلم در رسالت خویش آرزوها و اهداف عرب ها را که تا آن روز در خیال خود می پروا نداشتند بر آورده ساخت، ولی در مقایسه با وقایع تاریخی ثابتی که ملاحظه نمودید این فرضیه بسیار خنده دار به نظر می رسد، و گویندگان این سخنان و امثال ایشان جز مبالغه در دعوی قومگرایی و نشان دادن اسلام به عنوان امری ناشی از ذات و تفکر عرب هدفی ندارند، که این به معنای انکار واضح پیامبری رسول الله و نادیده گرفتن بخش عظیمی از رسالت اسلام است.

5- پایداری مؤمنان بر عقیده شان بعد از تمام آن آزار و شکنجه هایی که گمراهان بدجنس بر ایشان تحمیل نمودند، خود دلیلی بر راستی ایمان، اخلاص در معتقدات، و تعالی روحی و نفسی ایشان می باشد، بگونه ای که دیده می شود میزان آرامش نفسی و اطمینان روحی و عقلی شان و امیدهایی که

از کسب رضای الله جل جلاله داشتند بسی بیشتر از تعذیبها و محرومیتها و شکنجه‌هایی بود که اجسامشان درک می‌کرد. تسلط در نزد مؤمنان صادق و دعوتگر مخلص همیشه به معنی تسلط بر روحها است نه بر جسمها، به همین دلیل ایشان می‌کوشند تقاضاهای روحی‌شان را برآورده سازند و به خواسته‌های جسمی‌شان از راحت‌طلبی‌ها و اشباع لذت‌ها اهمیت نمی‌دهند، و با چنین اشخاصی است که دعوت‌ها پیروز می‌شوند و مردم از تاریکی‌ها و جهالت‌ها آزاد می‌گردند.

6- سخن رسول الله صلی الله علیه و سلم به عمویش ابوطالب در رد پیشنهادهای قریش برای پذیرش مال و ملک دلیل واضحی بر راست‌گویی وی در ادعای رسالت و علاقه‌اش بر هدایت مردم است، به همین ترتیب بر دعوتگر لازم است که در استمرار دعوت خویش مصمم باشد هر چند باطل‌گرایان تمام قوای خود را برای مبارزه با وی جمع کرده باشند؛ به پیشنهادهای مقام و منصب فریب نخورد، چرا که تحمل مشکلات در راه حق نزد مؤمنان سبب آرامش روح و قلب است و رضایت الله و جنت او بسی ارزشمندتر و گرامی‌تر از هر جاه و مقام و مال دنیوی می‌باشد.

7- بر دعوتگر لازم است که هر چند روز و یا هفته‌ای یک بار با دوستان و همکارانش نشستنی داشته باشد تا ایمان به دعوت را در نفوس‌شان افزایش دهد و راه‌ها، شیوه‌ها و آداب آن را برای‌شان تعلیم دهد؛ و اگر از نشست‌های علنی بر خود یا جماعتش در هراس بود، باید بکوشد که این گردهمایی‌ها به شکل پنهانی صورت گیرد تا مبادا باطل‌گرایان محیط‌بر آنها بشورند و یا بر انیت و آزارشان بیفزایند.

8- دعوتگر باید دعوت اصلاحی خود را پیش از همه به نزدیکانش عرضه کند، و زمانی که او وظیفه

خود را در این راستا به انجام رساند در مقابل الله و همچنین مردم به خاطر گمراهی و یا فساد ایشان دیگر مسؤول نیست.

9- هرگاه دعوتگر جماعت خویش را از لحاظ جانی و یا عقیدتی در خطر یافت باید برای شان مکان امنی را بیابد که از دشمنی باطل‌گرایان در امان باشند، و این سخن هرگز مخالف وجوب قربانی دادن دعوتگر حق نمی‌باشد، زیرا هنگامی که دعوتگران تعدادشان کم باشد لشکریان باطل به سادگی می‌توانند بر آنان غلبه یابند و خود را از دست دعوت‌شان خلاص کنند، در حالی که اگر در مکانی امن به سر برند استمرار و انتشار دعوت خویش را تضمین نموده‌اند.

10- فرمان پیامبر صلی الله علیه و سلم برای بار اول و دوم به یارانش جهت هجرت به حبشه دلالت بر این دارد که رابطه دینی بین ادیان آسمانی هرچند که دیانت‌شان مختلف باشد بسی قوی‌تر و محکم‌تر از رابطه ایشان همراه بت‌پرستان و بی‌دینان است، چرا که ادیان آسمانی در مصدر و اصول صحیح خود بر اموری همچون اهداف اجتماعی بزرگ، ایمان به الله و پیامبران و روز آخرت با هم اتفاق نظر دارند، و همین امر سبب شده الفت بین آنها محکم‌تر از هر ارتباط و الفتی حتی از رابطه قومیت و خون و وطن بابتی دینی و بت‌پرستی و کفر به قوانین الله باشد.

11- هرگز اهل باطل به راحتی در مقابل اهل حق تسلیم نمی‌شوند، و هرگاه برای غلبه بر دعوت حق از یک مسیر شکست بخورند و سایل و مسیرهای دیگری می‌جویند و می‌یابند و این کار همچنان ادامه دارد تا زمانی که حق به شکل نهایی خود پیروز شود و باطل نفس‌های آخرش را بکشد.

## فصل سوم

زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت به حبشه تا هجرت به مدینه

الف- رویدادهای تاریخی

وقایع بارز این مرحله عبارتند از:

- 1- در سال دهم بعثت عموی رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات کرد، او کسی بود که در زمان حیات خود با تمام وجود از برادرزاده اش محمد صلی الله علیه وسلم حمایت نمود و در زمان زندگی او قریش نتوانست به خاطر احترام و هیبتش آزار و اذیتی را متوجه پیامبر صلی الله علیه وسلم نماید؛ به همین دلیل وفات او ناراحتی عمیقی را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم به همراه داشت، هنگامی که ابوطالب بر بستر مرگ بود پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار علاقمند بود که وی کلمه اسلام را بر زبان آورد، اما او از ترس این که قومش وی را طغنه زنند و این کارش را ننگ بدانند ایمان نیاورد.
- 2- در همان سال خدیجه رضی الله عنها نیز وفات نمود، او زنی بود که بار ناراحتی ها و اندوه دشمنی های قریش را از قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم می کاست، با وفات او پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار ناراحت شد و آن سال را که عمویش ابوطالب و همسرش خدیجه وفات نمودند «عام الحزن» یعنی سال اندوه نام نهاد.

3- بعد از وفات عمو و همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم قریش انیت و آزار خود را بر وی شدت بخشید، به همین اساس پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی شهر طایف رفت تا شاید در «ثقیف» کسانی را بیابد که به دعوتش توجه نمایند و آن را کمک کنند؛ اما آنها به زشتی دعوت اسلام را رد نمودند و کودکانشان را تحریک کردند تا او را با سنگ بزنند تا جایی که از پاهای مبارکش خون جاری شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم از آنجا خارج شد و به کناره باغی از باغ‌های طایف پناه برد آنگاه با خشوع و خضوع رو به درگاه الله نموده دعا کرد: «بارها! از ناتوانی و ضعفم، و از این که مردم مرا خوار ساختند به درگاه تو شکایت می‌کنم، ای مهربان‌ترین مهربانان، تو پروردگار درماتدگانی، تو پروردگار منی، مرا به کی و اگذار می‌کنی؟ آیا به بیگانگان بدخلق عبوس؟ آیا مرا به دشمنانم می‌سپاری؟ با وجود این اگر تو بر من خشم نگرفته باشی این حالات برایم اهمیتی ندارد، زیرا می‌دانم فضل و رحمت تو در محافظت من از بلاها بسی بیشتر است، پروردگارا! از این که بر من خشم بگیری و یا غضبت متوجه من شود، به نور و جهت که روشن‌کننده تاریکی‌ها و اصلاح‌کننده کار دنیا و آخرت است پناه می‌برم، دشواری‌ها را آن قدر تحمل می‌کنم تا از من راضی شوی، به راستی هیچ تغییر دهنده و هیچ قدرتی وجود ندارد به جز از سوی تو».

4- رسول الله صلی الله علیه و سلم از طایف بازگشت بدون این که دعوتش را ثقیف بپذیرد، بلکه هیچ کس ایمان نیلورد مگر «عداس» غلام عتبه و شیبیه پسران ربیعہ، او برده‌ای مسیحی بود، با دارانش وقتی رفتار ناشایست و تهاجم ثقیف را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم دیدند تحت تأثیر قرار گرفتند به همین دلیل

وی را با ظرفی از انگور نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادند، هنگامی که عداس انگورها را به پیامبر صلی الله علیه وسلم تقدیم نمود ایشان از او گرفتند و با گفتن (بسم الله) شروع به خوردن نمودند، این سخن نظر عداس را به خود جلب کرد، چرا که از این مردم هرگز چنین سخنی نشنیده بود، این قضیه دروازه گفتگورا بین عداس و نبی اکرم صلی الله علیه وسلم گشود و در آخر عداس مسلمان شد.

5- معجزه اسراء و معراج با اختلاف روایت در مورد تاریخ آن به وقوع پیوست، آن چه با تأکید می توان گفت این است که این واقعه در سال دهم بعثت یعنی قبل از هجرت و یا بعد از آن اتفاق افتاده است، و در مورد کیفیت آن سخن صحیح که جمهور علما بر آن اتفاق دارند این است که در یک شب بوده و پیامبر در بیداری با جسم و روح خویش این سفر را انجام داد؛ در شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد و سپس از آنجا به سوی آسمان های بالا عروج داده شد، و بعد از آن در همان شب به خانه اش در مکه بازگشت نمود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم قریش را از این معجزه باخبر ساخت قضیه را به استهزاء گرفتند و مسخره کردند، اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه و مسلمانان با ایمان وی را تصدیق کردند.

6- در همین شب نمازهای پنج گانه بر هر بالغ عاقل فرض گردید.

7- زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بنا بر عادت هر ساله اش در میان قبایل مختلف در موسم حج گشت و گذار می نمود و آنها را به قبول اسلام و ترک عبادت بت ها فرا می خواند، در نزدیکی عقبه جایی که حاجیان رمی جمرات را انجام می دهند با گروهی از اوس و خزرج روبه رو شد، وی ایشان را به اسلام دعوت کرد و آنها هم مسلمان شدند، تعدادشان هفت نفر بود و بعد از بازگشت به مدینه داستان



ملاقات خود با نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و پذیرش اسلامشان را برای قوم خود تعریف کردند.

8- در سال بعدی یعنی سال دوازدهم بعثت در موسم حج به تعداد دوازده نفر از انصار به مکه آمدند، با پیامبر صلی الله علیه وسلم ملاقات نموده و با او بیعت کردند، هنگامی که به مدینه باز می‌گشتند پیامبر صلی الله علیه وسلم مصعب بن عمیر را با آنها فرستاد تا برای مسلمانان قرآن بخواند و اسلام را تعلیم دهد، به زودی اسلام در مدینه به سرعت منتشر شد.

9- در سال بعدی تعداد بیشتری از انصار در موسم حج به شکل مخفیانه با پیامبر صلی الله علیه وسلم دیدار نمودند، که تعدادشان به هفتاد مرد و دوزن می‌رسید، ایشان با پیامبر صلی الله علیه وسلم بر کمک و تأیید دین و پشتیبانی از وی بگونه‌ای که از خانواده‌هایشان حمایت می‌کنند، پیمان بستند؛ و بعد از این که رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان‌شان دوازده نفر را به حیث سرپرست انتخاب کرد تا ناظر و مواظب قوم خویش باشند به سوی مدینه بازگشتند.

## ب- درس‌ها و اندرزها

1- گاهی پیش می‌آید که دعوتگر را یکی از خویشاوندانش هر چند در دعوت نیست حمایت می‌کند، در زمانی که دعوت ضعیف است این کار می‌تواند برای دعوتگران مفید تمام شود و بسیاری از انسان‌های شرارت‌پیشه را از دشمنی کردن و آزار دادن مانع شود؛ مسأله قومیت از جمله مسائلی است که داعی می‌تواند برای حمایت خود و دعوتش از آن استفاده ببرد البته به شرط این که وی با منکراتی که قومش مرتکب می‌شوند همراهی نکند.

2- همسر صالح و مؤمن که به دعوت ایمان دارد می‌تواند بسیاری از سختی‌ها را از دوش شوهر دعوت‌گرش بردارد و در درد و غم‌هایش با او شریک گردد، و به این وسیله از شدت رنج‌هایش بکاهد، و در روح و روان وی استقامت و پایداری را ریشه‌دار سازد، به این اساس وجود چنین زنی می‌تواند تأثیری به‌سزایی در کمک و کامیابی دعوت داشته باشد، زندگی بی‌بی خدیجه رضی‌الله‌عنها در کنار رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم الگویی درخشان از زن مؤمن به دعوت خیر است که با تمام آن چه می‌توانست نقش بزرگ خویش را در کامیابی همسر دعوت‌گرش و ایجاد ثبات و پایداری در نفس وی برای دعوت ایفا نمود و در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ایستاد؛ از دست دادن چنین همسری در کشاکش نبرد اصلاح خساره بزرگ محسوب می‌شود که همسر دعوت‌گرش راهی جز غم و اندوه ندارد.

3- غم و ناراحتی بر از دست‌دادن همسر مؤمن و مخلص، و خویشاوندی که با وجود ایمان نداشتن به دعوت باز هم از آن حمایت می‌کرد، غمی است که مقتضای طبیعت مخلص برای دعوت است، و نشانه وفاداری به قربانی‌ها و پشتیبانی‌های همسر نمونه‌اش می‌باشد، و برای همین هنگامی که ابوطالب مرد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «خداوند بر تو رحم کند و تو را بیمارزد، تا خداوند مرا از این کار منع نکند همچنان برایت طلب استغفار خواهم نمود» مسلمانان دیگر هم به پیامبرشان اقتدا نمودند و برای مرده‌های مشرک‌شان طلب بخشش می‌کردند تا این سخن الله تبارک و تعالی نازل شد:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ {التوبة: 113}

(پیغمبر و مؤمنان را نرسد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و مشرکان اهل دوزخند).  
بعد از این پیامبر صلی الله علیه و سلم از طلب بخشش برای ابوطالب دست برداشت و مسلمانان دیگر نیز چنین کردند.

همچنین رسول الله صلی الله علیه و سلم در طول زندگی خویش برتری‌های خدیجه رضی الله عنها را یاد می‌کرد، به او لطف داشت و با دوستانش به نیکی رفتار می‌نمود، تا جایی که عایشه رضی الله عنها نسبت به وی رشک می‌برد با وجود این که او فوت شده بود، زیرا بسیار زیاد از زبان پیامبر صلی الله علیه و سلم تعریف و تمجید او را می‌شنید، بخاری از وی نقل کرده است که گفت: «هرگز نسبت به هیچ کدام از زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم رشک نبردم آن گونه که نسبت به خدیجه این احساس را داشتم با وجود این که او را ندیده بودم، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم بسیار از او یاد می‌کرد، و اگر در خانه گوسفندی ذبح می‌شد بخشی از آن را برای دوستان خدیجه می‌فرستاد، تا جایی که باری برایش گفتم: آن قدر از او یاد می‌کنید که گویا در دنیا زنی دیگر به جز خدیجه نیست، فرمودند: او چنین و چنان بود و از طرفی مادر فرزندانم می‌شد.»

4- رفتن پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی طایف بعد از این که مردم مکه وی را نپذیرفتند، دلیل بر تصمیم قطعی ایشان در استمرار دعوتش، و نا امید نشدن از نپذیرفتن دعوت از سوی مردم می‌باشد، و جستجوی میدانی جدید برای دعوت بعد از این که موانع در فضای اولی بسیار زیاد شد؛ همچنان در این

که ثقیف کودکان و نابخردان خود را علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم تحریک کردند اشاره به یکی از ویژگی‌های همیشگی شر دارد، که استفاده از انسان‌های کم عقل در جهت آزار دعوتگران خیر است. و اما در جاری شدن خون از پاهای مبارک نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در حالی که او پیامبر خدا بود، بزرگترین الگو برای دعوتگران حق می‌باشد که باید در راه خدا آزارها را تحمل کنند و آمادگی هر نوع قربانی را داشته باشند؛ دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم در کنار باغ نیز دعایی جاودان است که نشان می‌دهد ایشان در دعوت خویش و تصمیم بر ادامه‌دادن آن صادق بود هر چند سختی‌ها به نهایت برسد، و او تنها چیزی را که اهمیت می‌دهد رضایت الله متعال است نه خوشی بزرگان و رهبران، و نه رضایت عامه مردم و اشخاص و گروه‌ها آنجایی که می‌فرماید: «اگر بدانم تو بر من خشم نداری دیگر هیچ چیزی برایم مهم نیست»؛ همچنین در این دعا می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم با پناه‌بردن به الله و کمک‌خواستن از او، توانمندی و قدرت را از وی طلب می‌نماید؛ و مسأله دیگری که می‌آموزیم این است که هرگاه بر داعی آزارها و اذیت‌ها شدت گرفت تنها مسأله‌ای که باید از آن بترسد خشم و غضب الله است و بس، نه هیچ خشم دیگری.

5- در معجزه اسرا و معراج اسرار بسیاری نهفته است که از این بین به سه مورد اشاره می‌کنیم:

اول: ارتباط قضیه مسجد الاقصی و اطرافش یعنی فلسطین به عالم اسلامی؛ یعنی همان گونه که مکه بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرکز تجمع عالم اسلامی و وحدت اهدافش شمرده می‌شود، دفاع از فلسطین نیز به منزله دفاع از اسلام است، و بر تکتک مسلمانان در گوشه و کنار عالم واجب است تا به این مسأله اهمیت دهند، و هر نوع کم‌کاری و بی‌تفاوتی در دفاع و آزادسازی آن به معنی

کوتاهی کردن در رابطه با اسلام است و جنایتی شمرده می‌شود که الله به خاطر آن هر مؤمنی را مجازات خواهد کرد.

دوم: مسأله معراج رمز تعالی مسلمان است، و بر او لازم می‌گرداند که خود را از خواسته‌ها و تمایلات دنیوی بربکشد، و با ویژگی علو مقام، برتری هدف و پرواز دایمی در فضای زندگی نمونه و کامل، از دیگر افراد بشر متمایز گردد.

سوم: در این مسأله اشاره‌ای است به توان سفر به فضا و خارج شدن از محدوده جاذبه زمین، و پیامبر ما صلی الله علیه و سلم در حادثه اسراء و معراج اولین فضانورد در تاریخ همه عالم است، و سفر در فضا و به سلامت بازگشتن به زمین کار ممکن است که برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم در عصرش بر اساس معجزه صورت گرفت، و امکان این وجود دارد که برای مردم دیگر از طریق علم و فکر حاصل شود.

6- فرضیت نماز در شب اسراء و معراج اشاره به حکمتی دارد که نماز برای آن مشروع شده است؛ گویا الله تعالی برای بندگان مؤمن خود می‌فرماید: اگر معراج پیامبرتان با جسم و روحش به سوی آسمان معجزه بود، برای شما در هر روز پنج بار این امکان وجود دارد که با ارواح و قلب‌های‌تان به سوی من بالا روید، عروج روحی‌ای که شما را از هواهای نفسانی و شهوت‌های‌تان برمی‌کشد، و با آن عظمت و قدرت و وحدانیت‌م را به تماشا می‌نشینید، عروجی که شما را به رهبری جهان سوق می‌دهد، آن هم نه از راه به بردگی کشیدن مردم و قهر و غلبه، بلکه از راه خیر و تعالی، و از راه پاکی و

7- رفتن پیامبر صلی الله علیه و سلم در ایام حج نزد مسافران، اشاره به این دارد که برای دعوتگر کافی نیست که در ضمن درس‌ها و یاد در خانه‌اش مردم را به سوی خیر دعوت کند، بلکه باید برای این کار به تمام جاهایی که مردم در آن جمع می‌شوند و یا امکان تجمع ایشان است برود و آنها را به دین دعوت نماید؛ در کنار این اگر بار بار مردم از وی روی گردانند و سخنانش را نپذیرند، دعوتگر نباید ناامید شود، چرا که پروردگار حتماً برایش یاران مؤمن به دعوتش را محیا خواهد کرد، آن هم بگونه‌ای که هرگز فکرش را نکرده و حسابش را نداشته است؛ چه بسا این عده اندک در بعضی مناسبت‌ها تأثیر زیادی در انتشار دعوت حق و خیر داشته باشند و سبب پیروزی نهایی آن بر شر و همکارانش گردند، همان طور که دیدیم ایمان هفت نفر اول انصار که با رسول الله صلی الله علیه و سلم در بار اول ملاقات نمودند اسلام را در مدینه به جریان انداخت؛ این حرکت در انتشار اسلام و حاکمیت آن تأثیر به‌سزایی داشت، زیرا برای مؤمنان ستم‌کشیده مکه محیطی را فراهم ساخت تا به سوی مدینه هجرت کنند و در آن اقامت گزینند، و برای رسول الله صلی الله علیه و سلم پناهگاه امنی فراهم آمد که بتواند در آن دولتش را بر پا نماید و دعوتش را گسترده دارد، و یارانش از آنجا رهسپار مقابله با شرک و مشرکین در میدان‌های جنگ گردند، جنگ‌هایی که در نهایت پیروزی جاودانه ایمان و شکست ابدی شرک را به همراه داشت؛ خداوند از انصار اوس و خزرج راضی باد، به راستی که ایشان بر اسلام و مسلمین و تمام عالم چه رحمت بی‌پایانی بودند؛ همچنین خداوند از برادران مهاجرشان که در ایمان آوردن از ایشان پیشی بسته بودند نیز راضی باشد، کسانی که در راه الله جل جلاله ارزشمندترین اموال و وطن‌های‌شان

را قربانی دادند، و از خدا می‌خواهیم ما را با ایشان در جنت جاودان یکجا گرداند.

## فصل چهارم

از هجرت تا استقرار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مدینه

الف- رویدادهای تاریخی

1- زمانی که قریش از مسلمان شدن عده‌ای در یثرب با خبر شدند بر آزار مسلمانان مکه افزودند؛ در اینجا بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمان هجرت به سوی مدینه را صادر کرد؛ مسلمانان به طور پنهانی آغاز به هجرت نمودند، به جز عمر رضی‌الله‌عنه که مشرکان قریش را از هجرت خویش آگاه ساخت و برای‌شان گفت: هر کس می‌خواهد مادرش به عذایش بنشیند فردا در آن دشت با من روبه‌رو شود، ولی هیچ کس جرأت نکرد به مقابلش بیرون شود.

2- هنگامی که قریش دانستند مسلمانان در مدینه با عزت و امنیت زندگی می‌کنند جلسه‌ای در دارالندوه گرفتند تا راهی بیابند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را از بین ببرند، در نهایت به این نتیجه رسیدند که از هر قبیله جوانی چابک را انتخاب نمایند تا این جوانان با هم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به قتل برسانند و در نتیجه این خون در بین قبایل تقسیم شود و بنی‌مناف نتوانند با همه آنها به جنگند و ناچار به گرفتن خون‌بها راضی شوند؛ بر اساس این پلان جوانانی که برای قتل رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم انتخاب شده بودند در شب هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر دروازه خاتة ایشان

جمع شدند و منتظر بیرون آمدن شان بودند تا وی را به قتل برسانند.

3- پیامبر صلی الله علیه وسلم آن شب بر بستر خود نخوابید و از علی رضی الله عنه خواست که در بسترش بخوابد، و به او فرمان داد که صبح روز بعد امانت‌هایی که از کفار قریش نزدش بوده به آنها بازگرداند، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم بدون این که کسی از مأموران قتل او را ببیند از خانه‌اش بیرون شده و به خانه ابوبکر رضی الله عنه رفت، او قبلاً دو شتر را برای خود و رسول الله صلی الله علیه وسلم آماده کرده بود؛ سپس هر دو عزم خارج شدن نمودند و ابوبکر رضی الله عنه عبد الله بن اریقظرا که مشرک بود به عنوان راهنما به جهت مدینه انتخاب کرد، تا از راه معروف نروند و ایشان را راهی دیگر نشان دهد تا کفار قریش نتوانند آنها را بیابند.

4- رسول الله صلی الله علیه وسلم و همراهش ابوبکر رضی الله عنه در روز پنج‌شنبه اول ربیع الاول به سمت مدینه هجرت کردند که در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه وسلم پنجاه و سه سال داشتند، از قضیه هجرت ایشان جز علی رضی الله عنه و خانواده ابوبکر رضی الله عنه کسی با خبر نبود، عایشه و اسماء رضی الله عنهما در تهیه توشه سفر همکاری می‌کردند، اسماء کمر بندش را دو نیم کرد و با آن سر ظرف طعام را محکم بست و به همین دلیل به «ذات النطاقین» یعنی صاحب دو کمر بند مشهور شد، آن دو همراه راهنمای خود به سمت یمن حرکت کردند تا این که به غار «ثور» رسیدند، مدت سه شب در آنجا ماندند و در این مدت عبدالله بن ابوبکر که جوانی دانا و تیزهوش بود همراهشان می‌خوابید، سحرگاهان از نزدشان بیرون می‌شد، و صبح‌گاهان به سوی قریش بیرون می‌آمد گویا شب را در میان شان خوابیده است، و بعد خود را از تمام تصمیم‌هایی زشتی که شبانه گرفته بودند با خبر می‌ساخت و شب هنگام با آن



اخبار نزد اصحاب غار باز می‌گشت.

5- نجات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از کشته شدن، در میان قریش قیامتی بر پا کرد، در تمام راه‌های مکه به دنبالش کشتند ولی او را نیافتند، رو به سوی یمن کردند، نزدیک غار «ثور» ایستادند و بعضی‌شان گفتند شاید او و دوستش در غار باشند، دیگران جواب دادند: آیا نمی‌بینید که عنکبوت چگونه به دهانه غار تار تنیده است، و آن پرندگان چطور آنجا لانه کرده‌اند، همه اینها دلیل بر این است که مدت‌ها است به این غار کسی داخل نشده، این در حالی بود که ابوبکر رضی‌الله‌عنه پاهای‌شان را می‌دید که نزدیک دروازه غار ایستاده‌اند، از ترس جان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر خود می‌لرزید و به ایشان می‌گفت: به خدا قسم ای رسول‌الله اگر یکی از ایشان پیش پای خود را نگاه کند ما را خواهد دید، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را با این سخن آرام می‌ساختند که: «ای ابوبکر گمانت در مورد دو نفری که سوم‌شان خدا است، چیست؟»

6- قریش به سوی تمام قبایل فرستاده‌ای ارسال کردند که هر کسی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و دوستش را زنده یا مرده تحویل دهد مبلغ زیادی را برایش پرداخت می‌کنند، این وعده سخاوت‌مندانۀ افراد طمع‌کار را فریفت و از آن جمله سراقه بن جعشم با خود تصمیم گرفت آن قدر به دنبال‌شان بگردد تا خودش به تنهایی صاحب جایزه شود.

7- بعد از این که جستجوی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و دوستش متوقف شد ایشان به همراه راهنمای‌شان از غار خارج شدند و از طرف ساحل دریای احمر راه را در پیش گرفتند، بعد از این که راه

طولانی‌ای را رفته بودند سراقه ایشان را یافت، چون به آنها نزدیک می‌شد پاهای اسبش در ریگ‌ها فرو می‌رفت تا جایی که نمی‌توانست حرکت کند، سه بار کوشید که اسب را به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم حرکت دهد اما نمی‌شد، اینجا بود که دانست در مقابل پیامبری بزرگ قرار گرفته است؛ سراقه از رسول الله صلی الله علیه و سلم خواست در صورت پیروزی و موفقیت برایش چیزی را وعده دهد، پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز او را به دست‌بند‌های کسرا و عده دادند که آنها را می‌پوشد، بعد سراقه به مکه بازگشت، و چنین وانمود کرد که هیچ‌کس را ندیده است.

8- پیامبر صلی الله علیه و سلم و دوستش در روز دوازدهم ربیع الاول به مدینه رسیدند، انتظار صحابه طولانی شده بود و آنها هر روز صبح به حومه مدینه می‌آمدند و به سوی دشت می‌نگریستند، و تا ظهر همتا می‌ماندند؛ آن روز وقتی او را دیدند خوشی عجیبی همه را فرا گرفت و کودکان شروع به آواز خواندن کردند و می‌گفتند:

من ثنّیات الوداع	طلع البدر علینا
مادعاً لله داع	وجب الشکر علینا
جنت بالأمر المطاع	أیها المبعوث فینا

(ماه شب چهارده از سمت ثنّیات الوداع بر ما طلوع کرد. و شکر این نعمت تا زمانی که عبادت کننده‌ای بر روی زمین وجود داشته باشد بر ما واجب است. ای کسی که از جانب خدا به سوی ما برگزیده شده‌ای! با فرماتی نزد ما آمده‌ای که اطاعت از آن بر ما حتمی است).

9- رسول الله صلى الله عليه وسلم در راهش به سوی مدینه به منطقه‌ای به نام «قبا» رسید که در دو مایلی جنوب مدینه موقعیت داشت، در آنجا اولین مسجد در اسلام را تأسیس نمود، و چهار روز در آن اقامت گزید، و در صبح روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد، در منطقه بنی سالم بن عوف زمان نماز جمعه فرا رسید و در آنجا نیز مسجدی بنا نهاد و اولین نماز جمعه، و اولین خطبه در اسلام را انجام داد، سپس به سوی مدینه رهسپار شد، هنگامی که به آنجا رسید اولین کاری که انجام داد این بود که مکانی را که شترش در آن زانو زد برای ساختن مسجدی برای خود برگزید، این زمین از دو کودک یتیم از انصار بود، پیامبر صلى الله عليه وسلم قیمت آن زمین را پرداخت نمود، ولی آن دو گفتند: ای رسول خدا دل‌مان می‌خواهد این زمین را برایت ببخشیم، اما پیامبر صلى الله عليه وسلم نپذیرفت و آن را به قیمت ده دینار طلا از ایشان خرید و از مال ابوبکر آن را پرداخت کرد، بعد از آن مسلمانان را در بنای مسجد فرا خواند و همه به سوی این کار شتافتند، پیامبر صلى الله عليه وسلم همراه‌شان خشت‌ها را انتقال می‌داد تا این که ساخت مسجد تمام شد، مسجدی که دیوارهایش از خشت و سقفش از شاخه‌های درخت خرما بود که بر تنه‌های درخت خرما ایستاده بود.

10- بعد از آن بین مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار نمود و برای هر یک از انصار برادری از مهاجران تعیین کرد، هر انصاری با برادر مهاجرش به سوی خاتمه خود رفت و دار و ندارش را بر او عرضه کرده خواست با او تقسیم کند.

11- سپس رسول الله صلى الله عليه وسلم نوشته‌ای را ثبت نمود که بعضی قوانین را در بین انصار و مهاجرین مشخص می‌کرد، و در عین حال معاهده صلحی بود با یهود که به ایشان قول محافظت از دین

و مال‌شان داده شده بود؛ این نوشته را ابن هشام با تمام تفصیلاتش در کتاب سیرت خود ذکر نموده است، نوشته‌ای که در برگیرنده تمامی اصولی است که اولین دولت اسلامی بر اساس آن برپا شده بود، از حقوق انسانی گرفته تا عدالت اجتماعی، رفتار باگذشت در مقابل ادیان و همکاری بر مصلحت‌های اجتماع، که برای هر طالب علمی لازم است به آنها مراجعه کرده و به خوبی آن را بفهمد و اصولش را حفظ نماید.

در اینجا موارد عمومی‌ای که این عهدنامه تاریخی جاودان در برداشت را ذکر می‌کنیم:

- 1- وحدت امت اسلامی بدون هیچ‌گونه تفرقه در بین آنها.
- 2- مساوات در بین فرزندان امت در تمام حقوق و کرامت‌ها.
- 3- همکاری امت اسلامی در تمام اموری که در بردارنده ظلم، گناه و تجاوز نباشد.
- 4- هماهنگی همه امت در تعیین روابط با دشمنان‌شان به گونه‌ای که هیچ مسلمانی بدون مسلمانان دیگر با کسی صلح نمی‌کند.
- 5- بنیان‌گذاری اجتماع بر اساس بهترین نظم و محکم‌ترین اصول.
- 6- مبارزه با کسانی که بر علیه دولت و نظام عمومی آن برخواسته‌اند، و واجب بودن دوری از هر نوع همکاری با ایشان.
- 7- حمایت از تمام کسانی که قصد همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری با مسلمانان را دارند، و جلوگیری از هرگونه ظلم و تجاوز بر علیه ایشان.

8 - دین و مال غیرمسلمانان کاملاً برای شان محفوظ است، و نه مجبور به پذیرش دین اسلام می شوند و نه اموالشان گرفته می شود.

9 - بر غیرمسلمانان لازم است که در مصارف دولت همانند مسلمانان سهم بگیرند.

10 - غیرمسلمانان باید همراه مسلمانان در دفع خطر از کیان دولت بر ضد هر دشمنی همکاری نمایند.

11 - همچنین در مصارف جنگ ها تا زمانی که دولت در حال جنگ است ایشان باید سهم شونند.

12 - دولت نیز باید با غیرمسلمانان در ردّ کسانی که به ایشان ظلم می نمایند همان گونه همکاری نماید که برای دفع ظلم و تجاوز از یک مسلمان کار می کند.

13 - مسلمانان و غیرمسلمانان باید از حمایت دشمنان دولت و همکاران ایشان خودداری نمایند.

14 - هرگاه مصلحت امت در صلح بود بر تمامی مسلمانان و غیرمسلمانان لازم است که صلح را بپذیرند.

15 - هیچ انسانی به گناه دیگری گرفتار نمی شود، و مجازات تنها بر خود شخص و خانواده اش جاری می گردد.

16 - آزادی گشت و گذار در داخل و خارج دولت با حمایت و محافظت دولت آزاد است.

17 - از گناهکار و ظالم حمایت نمی شود.

18 - اساس جامعه بر همکاری بانیکی و تقوا است نه باگناه و تجاوز.

19 - از این اصول دو قدرت محافظت می‌کند:

- قدرت معنوی: که عبارت از ایمان ملت به الله جل جلاله می‌باشد، و این که او مراقب و محافظشان است و اگر خوبی کنند و به عهد خویش وفادار باشند آنها را شامل رحمت خود می‌گرداند.
- قدرت مادی: که عبارت است از رئیس دولت که محمد صلی الله علیه و سلم ممثل آن می‌باشد.

ب- درس‌ها و اندرزها

1- اگر مؤمن به قدرت خود اطمینان داشته باشد از انجام کارهایش هراسی ندارد، بلکه آنها را علنی انجام می‌دهد، و به دشمنان دعوت خویش اهمیتی نمی‌دهد زیرا مطمئن است که بر آنان توانمند است، همان طور که عمر رضی الله عنه هنگام هجرتش چنین کرد، در ضمن این نشان می‌دهد که گرفتن موقف قدرت‌مندانه باعث ایجاد وحشت در دل دشمنان خدا می‌گردد و احساس ناتوانی را در روان‌هایشان جاری می‌سازد، شکی نیست که اگر آن مشرکان تصمیم می‌گرفتند همه با هم بر عمر حمله برند حتماً می‌توانستند وی را بکشند، اما موقف شجاعانه عمر ترس را در دل تکتک آنها جای داده بود، و هر کدام می‌ترسید که نکند عمر مادرش را به ماتمش بنشانند؛ باید به یاد داشت که یکی از ویژگی‌های اهل شر این است که به سختی نسبت به زندگی‌شان بخیل و حریص‌اند.

2- باطل‌گرایان هنگامی که از متوقف ساختن دعوت حق و اصلاح نا امید شوند و ببینند که مؤمنان از دست‌شان بیرون می‌شوند و از دشمنی‌هایشان نجات می‌یابند، آخر الامر به کشتن دعوت‌گر مصلح

متوصل می‌شوند، آن هم به گمان این که اگر وی را بکشند از دستش خلاص شده و بر دعوتش غلبه خواهند یافت؛ در هر عصر و زمانی این مفکوره تمام انسان‌های بد و فاسدی است که دشمن اصلاح‌اند؛ و مادر زندگی خود شاهد این مسأله بودیم و آن را به چشم خود مشاهده کردیم.

3- سرباز صادق و مخلص به دعوت، جان خویش را فدای رهبرش می‌سازد، چرا که سلامتی دعوت، در سلامتی رهبر نهفته است، و در نابودی او سستی و نابودی دعوت؛ آن چه علی رضی‌الله‌عنه در شب هجرت انجام داد و در بستر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم خوابید قربانی دادن زندگی‌اش بود در راه حیات رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم، زیرا امکان این وجود داشت که جوانان قریش به خاطر انتقام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم شمشیرهای‌شان را بر سر علی فرود آورند، چرا که او سبب شده بود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به راحتی نجات یابد، اما علی رضی‌الله‌عنه به این قضیه اهمیت نداد، زیرا برایش همین کافی بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم، پیامبر امت و رهبر دعوت، سالم بماند.

4- این که مشرکان قریش با وجود دشمنی با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و تصمیم‌گیری بر قتلش باز هم امانت‌های خود را به وی می‌سپردند دلیل بر این است که همیشه دشمنان اصلاح در نفوس خود به راستی و امانت‌داری و پاکی دعوت‌گر معترف‌اند؛ به این که زندگی او از ایشان بهتر است و رفتارش پاک‌تر، اما گمراهی و لجاجت و چسبیدن به عادت‌ها و تقلیدهای گمراه‌کننده، ایشان را بر دشمنی و کینه و مبارزه و حتی اگر بتوانند بر کشتن دعوت‌گر تحریک می‌کند.

5- اندیشه رهبر دعوت، یارنیس دولت و یا مسوول حرکت اصلاحی در نجات خویش از تسلط افرادی که در کمینش نشسته‌اند و تصمیم به ترور وی را دارند، و کارها و پلان‌هایی که در مسیر نجات خویش

طرح می‌کند تا بتواند با این کار حرکت خود را در میدانی دیگر با قدرت بیشتر و کار سخت‌تر ادامه دهد، هرگز ترس و فرار از مرگ و گریز از قربانی دادن با روح و جان شمرده نمی‌شود.

6- از موقف عبد الله بن ابوبکر برای ما جایگاه جوانان در کامیابی دعوت اسلامی نمایان می‌شود؛ جوانان ستون اصلی هر دعوت اصلاحی به شمار می‌روند، و اگر انگیزه قربانی و رهایی را در نفس‌های‌شان بتوان زنده گردانید، دعوت‌ها را سریع‌تر از تصور به سوی کامیابی و پیروزی به پیش می‌رانند؛ وقتی به اولین مؤمنان مسلمان نظر افکنیم می‌بینیم که همه‌شان جوانان بودند، رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگام بعثت چهل ساله بود، ابوبکر رضی الله عنه سه سال از ایشان کوچک‌تر بود، و عمر رضی الله عنه از این دو سن‌اش کمتر بود، و علی رضی الله عنه از همه کم‌سن‌تر، عثمان رضی الله عنه نیز از رسول الله صلی الله علیه و سلم کوچک‌تر بود، و دیگران هم مانند عبد الله بن مسعود، عبدالرحمن بن عوف، ارقم بن ابی الارقم، سعید بن زید، بلال بن رباح، عمار بن یاسر و... رضی الله عنهم همه و همه جوانانی بودند که سختی‌های دعوت را بر دوش کشیدند و در راهش قربانی‌ها دادند، عذاب و درد و مرگ را چشیدند، اینها بودند که اسلام را به کامیابی رساندند، تلاش‌های این جوانان و کوشش برادران‌شان بود که دولت خلافت راشده برپا شد، و فتوحات اسلامی شایسته انجام گرفت، به فضل ایشان بود که اسلام به ما رسید، اسلامی که خداوند با آن ما را از جهالت و گمراهی و بت‌پرستی و کفر و فسق نجات داد.

7- از موقف عایشه و اسماء رضی الله عنهما در مسأله هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم، نیازمندی دعوت به زنان دعوتگر را می‌توان برداشت نمود، چرا که زنان دارای عاطفه عمیق، نفوسی



آسان‌پذیر و قلب‌هایی پاک‌اند که بیشترین انگیزه‌ها را جهت کار خیر دارند، اگر زنی به مسأله‌ای ایمان آورد دیگر در نشر و دعوت به سوی آن به هیچ سختی‌ای اهمیت نمی‌دهد، حتی می‌کوشد که همسر و برادران و فرزندان را نیز به این کار قانع سازد، ما در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم صفحات درخشانی از جهاد زنان در راه اسلام داریم که برای ما تأکید می‌نماید اگر حرکت اصلاحی اسلامی بدون اشتراک زنان کار کند همیشه کند خواهد بود و کمترین اثر را در اجماع خواهد داشت، پس به‌ناچار باید نسلی از دختران با ایمان، همراه اخلاق نیک و عفت و پاکی به وجود آید، آنها نسبت به مردان بسی توانمندتراند تا ارزش‌هایی را که جامعه امروز ما به آن محتاج است در بین زنان انتشار دهند، در کنار این ایشان به زودی همسران و مادرانی خواهند گشت، و ما می‌بینیم که بخش بزرگی از تربیه کودکان صحابه و بعد از ایشان تابعان و دیگر بزرگ‌مردان برمی‌گردد به زنان مسلمانی که این نسل‌ها را با اخلاق و آداب اسلامی و محبت اسلام و پیامبرش تربیت نمودند، تا جایی که بزرگوارترین نسل‌هایی را آفریدند که در همت عالی و اخلاق نیک و خوبی دین و دنیا تاریخ به خود دیده بود.

امروز ما نیز باید این حقیقت را درک کنیم، و تلاش نماییم تا زنان و دختران، بیرق دعوت و اصلاح اسلامی را در بین زنان بردارند، باید به یاد داشت که ایشان بیش از نیمی از جمعیت امت را تشکیل می‌دهند و این بسنده است تا انگیزه کافی برای فرستادن دختران و خواهران‌مان جهت یادگیری شریعت اسلامی به جاهایی که اسلام را به خوبی تدریس می‌کنند داشته باشیم. همچون فاکولته‌های شرعیات در پوهنتون‌ها. و هرچه تعداد این زنان آگاه به امور دینی، فقیه در مسایل شرعی، آشنا به تاریخ اسلام، دوستدار رسول الله صلی الله علیه و سلم و آراستگان به خلق و خوی مادران مؤمنان، زیاد گردد،

می‌توانیم چرخ اصلاح اسلامی را با قدرتی بیشتر به سوی جلو برانیم، و هر روز به زمانی نزدیکتر شویم که اجتماع اسلامی مادر احکام و قوانین اسلام غوطه‌ور شود؛ انشاء الله.

8- کورشدن چشم مشرکان از دیدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و دوستش در غار ثور، در حالی که نزدیک آن نیز بودند و روایاتی که برای ما حکایت از تنیدن تار عنکبوت و خوابیدن پرنده بر دهانه غار دارند همه و همه نشانه‌ای واضح از توجه پروردگار به پیامبران، دعوتگران و دوستانش می‌باشد، و اگر این رحمت الهی نسبت به بندگانش نمی‌بود اجازه می‌داد تا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به دست مشرکان بیفتد و ایشان زندگی وی و دعوت او را که رحمت برای عالمیان بود ختم سازند، در کنار این نشان می‌دهد که الله تعالی در سخت‌ترین لحظات به فریاد بندگان دعوتگر مخلص خویش می‌رسد، و آنان را از تنگناهای دشوار می‌رهاند، و چه بسا چشمان در کمین نشسته صاحبان شر که با فریب و نیرنگ در انتظار فرصت‌اند را کور سازد؛ در مسأله نجات رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و دوستش از حادثه غار ثور هیچ چیزی جز تصدیق این سخن الله تبارک و تعالی را نمی‌توان یافت که می‌فرماید:

{إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ} [غافر: 51]

(ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان به‌پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم).

{إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا} [الحج: 38]

(خداوند دفاع می‌کند از مؤمنان).

9- ترس ابوبکر رضی الله عنه در غار، از این که مبادا مشرکان ایشان را ببینند نمونه خوبی از تعامل صحیح در زمانی است که سرباز دعوتگر صادق جان فرمانده امینش را در خطر می بیند. ابوبکر در آن ساعت از مرگ خودش در هراس نبود، زیرا اگر چنین بود هرگز با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در این هجرت خطیر همسفر نمی شد، راهی که اگر مشرکان او را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گرفتند کمترین مجازاتش مرگ بود، بلکه او بر حیات رسول کریم و آینده اسلام می ترسید.

10- جواب رسول الله صلی الله علیه و سلم به ابوبکر که جهت آرامش وی فرمود: «نظرت در مورد دو نفری که الله سومشان است، چیست؟» مثالی واضح در اطمینان واقعی به خدا و پشتیبانی او و اتکا به وی در دشواری ها است، که خود دلیلی واضح بر راستگویی رسول الله صلی الله علیه و سلم در ادعای نبوت است، زیرا دیده می شود که ایشان در سخت ترین اوضاع به سر می برد، اما با وجود آن در گفته هایش نشانه هایی از اطمینان بر این که الله جل جلاله وی را برای هدایت و رحمت بر مردم فرستاده و هرگز در چنین حالاتی او را تنها نخواهد گذاشت، دیده می شود، این اطمینان را هرگز یک مدعی دروغین و عاریتی نمی تواند داشته باشد، در چنین حالاتی فرق واضح دعوتگران اصلاح و مدعیان دروغین و استفاده جویان عاریت پیشه آشکار می گردد زیرا راست گویان کسانی اند که همیشه قلب های شان برای رضایت الله جل جلاله می تپد و هرگز امید خویش را در پشتیبانی او از دست نمی دهند، اما دسته دیگر در هنگامه سختی ها، وحشت سرپای شان را می گیرد و مشقت ها نابکارشان می کند، و هیچ کمک و پشتی بانی از الله تعالی به آنان نمی رسد.

11- در مسأله تعقیب پیامبر صلی الله علیه و سلم توسط سراقه و ناتوانی وی از دست‌گیری‌شان نیز دلیلی بر نبوت برحق رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌باشد؛ او هر بار که می‌کوشید به سوی ایشان حرکت کند پاهای اسبش در ریگ‌ها فرو می‌رفت و از حرکت باز می‌ماند، سپس از اسبش فرود آمده و رویش را به سوی مکه می‌گرداند، در این وقت اسب از شن بیرون می‌شد، اما همین که دوباره رو به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌کرد همان اتفاق می‌افتاد، آیا وقوع چنین حادثه‌ای جز برای پیامبر مبعوثی که الله تعالی وی را پشتیبانی و همکاری می‌کند امکان دارد؟ برای همین بود که سراقه وقتی این موضوع را از خلال حادثه دانست فریاد برآورد و از رسول الله صلی الله علیه و سلم امان خواست، او به خوبی فهمیده بود که عنایت الهی پیامبر صلی الله علیه و سلم را در بر گرفته و قوای بشر توان تسلط بر وی را نخواهد داشت، و برای همین حاضر شد از جایزه صرف‌نظر کرده، و عده پیامبر را برای خود نگه‌دارد.

12- و عده پیامبر صلی الله علیه و سلم به سراقه در مورد دست‌بندهای کسرا، خود معجزه‌ای دیگر بود؛ انسانی که از رویه‌رو شدن با قومش می‌گریزد، هرگز امکان ندارد فکر فتح امپراطوری فارس و استیلا بر گتج‌های کسرا را بکند مگر این که پیامبری فرستاده از جانب خدا باشد؛ و عده رسول الله صلی الله علیه و سلم برای وی تحقق یافت؛ بعد از فتح ایران سراقه هنگامی که دست‌بندهای کسرا را در میان غنایم دید از عمر بن خطاب رضی الله عنه خواست که و عده رسول الله صلی الله علیه و سلم را اجرا نماید، عمر رضی الله عنه نیز در مقابل جمعی از صحابه آن دست‌بندها را به دستان سراقه کرد و گفت: سپاس خدایی را که از کسرا دست‌بندهایش را گرفت و به سراقه بن جعشم اعرابی پوشانید. معجزه‌های

سفر هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم یکی بعد از دیگری رخ می داد تا بر ایمان مؤمنان بیفزاید و اهل کتاب و مترددین و منکران متأكد شوند که او فرستاده پروردگار جهانیان است.

13- انصار و مهاجران یثرب از این که رسول الله صلی الله علیه وسلم به سلامت رسیده بود آن چنان خوشحال بودند که زنان و کودکان شان هم برای استقبال از پیامبر صلی الله علیه وسلم از خانه ها بیرون آمده و مردان کارهای شان را ترک نموده بودند، یهودیان مدینه نیز در ظاهر امر با اهالی یثرب در این شادی شریک شده بودند، اما در باطن از آمدن این رقیب جدید بسیار ناراحت بودند؛ شادی مؤمنان از ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم امری عجیب نبود زیرا او ایشان را به خواست خدا از تاریکی به سوی نور و راه الله غالب و ستوده هدایت کرده بود، و موقف یهود نیز مسأله غریبی نبود چرا که ایشان به چاپلوسی و نفاق در اجتماعاتی که نمی توانند بر آن تسلط یابند معروف اند، و نسبت به کسانی که رهبری ملت ها را از ایشان می ستانند و نمی گذارند به نام قرض و وام ثروت های مردم را به تراج برند و با ادعای خیرخواهی و نیک اندیشی خون مردم را جاری سازند، خشم و کینه سیاهی را به دل می گیرند، این ویژگی همیشگی یهود است و آن قدر در این کینه توزی خود پیش می روند تا به دسیسه افکنی و توطئه پراکنی و بعد از آن اگر بتوانند ترور و کشتار دست می زنند، این دین و سرشت تغییرناپذیرشان است، که بار رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بعد از استقرارش در مدینه چنین کردند، با وجود این که در بین شان معاهده ای بر اساس همکاری و همزیستی بسته شده بود، اما یهود قومی است که همیشه و همیشه آتش جنگ ها را برمی افروزند اما:

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ؛ [المائدة: 64]

(آنان هر زمان که آتش جنگی علیه پیغمبر و مؤمنان افروخته باشند، خداوند آن را خاموش ساخته است).

14- از مجموع اتفاقات هجرت به سوی مدینه برای ما واضح می شود که پیامبر صلی الله علیه و سلم به هر جا که می رسید اولین کارش بنای مسجدی بود که مسلمانان در آن جمع شوند، در طول چهار روزی که در قبا ماند مسجدی در آن بنا کرد، و هنگامی که در میانه راه بین قبا و مدینه به دشت «رانو» به قبیله بنی سالم بن عوف رسید و زمان نماز جمعه فرا رسید، در آنجا نیز مسجدی بنا نمود؛ و هنگامی که به مدینه رسید اولین کاری که به آن پرداخت ساختن مسجدی در آن بود. همه اینها دلالت بر اهمیت مسجد در اسلام دارد، عبادت ها در اسلام همه برای پاک سازی نفس و تزکیه اخلاق و تقویت پیمان همکاری و برادری در بین مسلمانان است، و نماز جماعت و جمعه و نمازهای دو عید، مظهری قوی از مظاهر بارز اجتماع مسلمانان و وحدت کلمه و هدف ایشان و همکاری در نیکی و پرهیزگاری است؛ بدون شک مساجد دارای رسالتی اجتماعی و روحی بزرگ در حیات مسلمانانند؛ مسجد باعث وحدت صفوف مسلمانان شده، نفس های شان را تهذیب می نماید، عقل ها و قلب های شان را بیدار می سازد، مشکلات شان را حل می کند، و مظهر قدرت و همبستگی ایشان است.

تاریخ ثابت کرده که مسجد در اسلام جایی است که لشکرهای بزرگ اسلامی برای فراگیر کردن هدایت الله جل جلاله در سرتاسر زمین از آنجا حرکت می کردند، و پرتو نور و هدایت، مسلمانان و غیرمسلمانان را از این مرکز پرفیض در بر می گرفت، و بذرها را تمدن اسلامی از آن نشأت گرفت و رشد کرد، مگر نه این که ابوبکر، عمر، عثمان، علی، خالد، سعد، ابو عبیده و امثال ایشان

رضی الله عنهم اجمعین از بزرگان تاریخ اسلام شاگردان این مکتب محمدی بودند که مقرشان مسجد نبوی بود.

امتیاز دیگر مسجد در اسلام این است که هر هفته سخنان بُرنده و قدرتمند حق بر زبان خطیب جاری می‌شود، تا مُنکر انکار گردد و به نیکی‌ها امر شود، به سوی خیر دعوت گردیده، غفلت‌ها به بیداری تبدیل شوند، گاهی برای یکجا شدن دعوت شوند و گاهی برای اعتراض علیه ظالمی و یا ترساندن و برحذر داشتن طغیانگری؛ مادر زمان طفولیت خود مشاهده نمودیم که چگونه مساجد مرکز مبارزات بر ضد استعمار فرانسوی بوده و رهبران جهاد از مساجد به عنوان اصلی‌ترین پایگاه برای مبارزات علیه استعمار و صهیونیست استفاده می‌کردند، و اگر امروز می‌بینم که این وظیفه بزرگ تعطیل گشته گناه آن برمی‌گردد به بعضی از خطیبان که عده‌ای از آنان فقط مزدورانی حقوق‌بگیر اند و عده‌ای دیگر جاهلانی غافل؛ روزی که باری دیگر دعوت‌گرانی حق‌گرا و علمای دانا به شریعت الله و مخلصانی برای خدا و رسولش و خیرخواهانی برای امت اسلامی بر فراز منبرهای مساجد جای گیرند، جایگاه اصلی مساجد نیز در میان اجتماع اسلامی ما که حیثیت رهبر برای تمام مؤسسات اجتماعی دیگر را دارد، برخواهد گشت، و باری دیگر مسجد باز می‌گردد تا برای تربیت مردان و استخراج قهرمانان و اصلاح فساد و مبارزه با زشتی‌ها قد علم کند و اجتماعی را بسازد که اساس آن ترس از خدا و کسب رضایت اوست.

ما امیدواریم که به خواست خدا این جوانان پیشاهنگ مؤمن، آگاه به دین خدا و آراسته به اخلاق رسول الله صلی الله علیه و سلم منبرها و گوشه و کنار مساجد را پر سازند و باری دیگر این عظمت را به

15- پیمان برادری که پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را در میان مهاجران و انصار برقرار نمود محکمترین نشانه از نشانه‌های عدالت انسانی اسلام و اخلاق سازنده آن است، مهاجران کسانی بودند که در راه خدا مال‌ها و زمین‌های‌شان را رها کرده بودند و در حالی به مدینه آمده بودند که از مال دنیا با خود هیچ چیزی نداشتند، و اما انصار به خاطر زمین‌های زراعتی و اموال و حرفه‌های‌شان ثروتی در دست داشتند، در اینجا بود که هر مسلمان انصاری برادر مهاجرش را با خود گرفت تا همه‌کم و زیاد زندگی‌اش را با وی تقسیم کند، او را به خانه‌اش برد تا اگر جایی داشته باشد وی را در آن جای دهد و اگر مالی اضافه از نیاز خویش داشته باشد با وی نصف کند؛ به راستی کدام عدالت اجتماعی در دنیا با این برادری اسلامی برابر است؟

کسانی که می‌کوشند نشان دهند در اسلام عدالت اجتماعی وجود ندارد، مردمانی‌اند که نمی‌خواهند نور اسلام چشمان مردم را روشن سازد و قلب‌های‌شان را در برگیرد، و یا هم انسان‌های بی‌روحي‌اند که هر سخن جدیدی را ولو مردم بپسندند و در اسلام وجود داشته باشد باز هم بد می‌پندارند، و گرنه چگونه امکان دارد عدالت اجتماعی در اسلام را رد کنند در حالی که اوراق تاریخش چنین پیمان برادری‌ای را در خود ثبت نموده است، قانونی که صاحب شریعت، محمد صلی الله علیه و سلم خودش آن را تصویب کرد و بر اجرایش نظارت نمود و اولین اجتماع اسلامی و اولین دولتت‌ش را بر اساس آن پی‌ریخت. بلی! در چنین مواقعی باید گفت: بار الها پاکیزه و ستوده‌ای و این سخن بهتانی بزرگ است.

16- مکتوبی که رسول الله صلی الله علیه و سلم پیمان اخوت را بین مهاجران و انصار بست و همکاری



بین مسلمانان و غیرمسلمانان را به امضاء رسانید همه و همه دلالت بر تشکیل دولت اسلامی بر اساس عدالت اجتماعی دارد و این که اساس رابطه بین مسلمانان و دیگران صلح و آرامش است تازمانی که آنها نیز به صلح راضی باشند؛ مسایلی چون اصل حق، عدالت، همکاری بر خوبی و ترس از خدا و کار به نفع مردم، و دورساختن ضررها از اجتماع بارزترین شعارهایی بود که دولت اسلامی آنها را بلند نمود؛ بر این اساس هر جا و در هر عصری که دولت اسلامی برپا شود، دولتی است که پایه‌های آن بر قوی‌ترین و عدالت‌مندترین اصول نهاده می‌شود، اصولی که با برترین مبادی فکری امروزی نیز همخوانی دارد؛ در زمان فعلی تلاش در جهت برپایی دولت اسلامی که قوانین آن بر اصول اسلامی بنا شده باشد کاری است که هم با پیشرفت فکر انسانی در فهم دولت همخوانی دارد و هم برای مسلمانان ایجاد جامعه‌ای را فراهم می‌سازد که قوی‌ترین، کامل‌ترین، سعادت‌مندترین و برترین اجتماعات باشد.

هر زمانی که باشد بالآخره مصلحت ما مسلمانان در این است که دولتی بر اساس اسلام برای خویش بنا کنیم، چون تازمانی که چنین دولتی نباشد ما در بدبختی و سیاه‌روزی به سر خواهیم برد، در حالی که اسلام در وطن اسلامی غیرمسلمانان را آزار نمی‌دهد، عقایدشان را سرکوب نمی‌نماید، و از حقوق‌شان نمی‌کاهد، پس چرا باید از اجرای قوانین و احکام اسلامی در سرزمین‌های اسلامی وحشت داشت، در حالی که همه آن عدالت و حق و قدرت و برادری و تکافل اجتماعی همه‌گیر بر اساس برادری و محبت و همکاری کریمانه است؟ باید به یاد داشت که ما برای خلاصی از استعمار راهی جز فریاد آزادی خواهی اسلام نداریم، و کسانی که می‌خواهند کاری انجام دهند، باید در این مسیر تلاش نمایند چنان چه پروردگار می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأعراف:96]

اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَن سَبِيلِهِ﴾ [الأنعام:153]

این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های پیروی نکنید که شما را از راه خدا منحرف [و] پراکنده می‌سازد.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [الطلاق:2-3]

هر کس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات [از هر تنگنایی] را برای او فراهم می‌سازد و به او از جایی که تصورش را نمی‌کند روزی می‌رساند. هر کس بر خداوند توکل کند خدا او را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هر چه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند. خدا برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ [الطلاق:4]

هر کس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق:5]

(هر کس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا بدی‌ها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش  
وی را بزرگ می‌نماید).

## فصل پنجم

### مبارزات جنگی رسول الله صلی الله علیه وسلم

الف- رویدادهای تاریخی

هنوز از استقرار پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه دیری نگذشته بود که نبردها بین او و قریش و همپیمانان دیگرشان از میان قبایل عرب آغاز شد؛ مورخان مسلمان جنگ‌هایی را که بین مسلمانان و مشرکان در گرفت و پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصاً در آن حضور داشتند اصطلاحاً «غزوه» می‌نامند، و هر زد و خوردی را که بین این دو گروه در گرفته بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن حضور نداشتند را به نام «سریه» یاد می‌کنند؛ تعداد غزوه‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم به بیست و شش غزوه می‌رسد، و تعداد سریه‌ها سی و هشت سریه است، و ما در این کتاب به مشهورترین غزوه‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم پرداختیم که عبارتند از یازده غزوه به ترتیب ذیل:

#### 1- غزوة بدر کبرا

این غزوه در هفدهم رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد؛ علت وقوع غزوة بدر این بود که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از اصحابش خواست تا قافله قریش را که از شام باز می‌گشت مانع شوند، ایشان در این تعرض قصد جنگ را نداشتند، اما ابوسفیان که سرپرست این قافله بود، توانست بعد از اطلاع

قریش و برانگیختن احساساتشان قافله را نجات دهد؛ قریش با حدود یک هزار سرباز جنگی که شش صد نفر زره پوش داشت و صد اسب که سوارکاران آن نیز زره پوش بودند و هفت صد شتر، با همراهی آواز خوانانی که با داف و دهل در نگو هوش مسلمانان می خواندند به سوی بدر حرکت کردند.

اما تعداد مسلمانان به سیصد و سیزده یا چهارده نفر می رسید که اکثرشان از انصار بودند، همراهشان هفتاد شتر و دو یا سه اسب بود که مسلمانان به نوبت بر آنها سوار می شدند، قبل از شروع نبرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواست تا با مسلمانان به خصوص انصار در مورد شروع جنگ مشوره کند، مهاجران به خوبی اعلان آمادگی کردند، بعد از آن انصار متوجه شدند که منظور پیامبر صلی الله علیه و سلم ایشان اند به این خاطر سعد بن معاذ که بزرگ همه انصار بود گفت: ای رسول خدا ما به تو ایمان آوردیم، و تصدیقت نمودیم، و گواهی دادیم که آن چه تو آوردی بر حق است، به همین دلیل با تو بر فرمان پذیری و اطاعت پیمان بستیم، پس ای رسول خدا به هر سو که می خواهی برو ما با تو هستیم، قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده اگر به این دریا وارد شوی با تو همراه خواهیم بود، و حتی مردی از ما را متخلف نخواهی یافت، از این که فردا با دشمن روبه رو شویم نمی هراسیم، ما مردمی هستیم که در جنگ ها صبوریم و در هنگامه روبرویی سرسخت، از خدا می خواهیم که از ما به تو چیزی را نشان دهد که چشمانت را روشن کند، پس به برکت الله ما را به آنجا که می پسندی روان ساز. دیگری نیز مانند سخنان وی گفت، رسول خدا صلی الله علیه و سلم از این گفته ها بسی خوشنود شد و فرمود: «به برکت الله حرکت کنید، و مزده باد که خداوند مرا به یکی از این دو امر وعده داده است، یا دستیابی به کاروان و یا پیروزی در جنگ». سپس رسول خدا صلی الله علیه و سلم حرکت کرد تا به

نزدکترین چاه از چاه‌های بدر رسید، در کنار آن فرمان فرود آمدن داد، حباب بن منذر گفت: یا رسول الله! اینجا که فرود آمدی آیا به فرمان خداوند تعالی بوده که در این صورت نه جلوتر می‌رویم و نه عقب‌تر، یا این که بر اساس رأی و نظر و جنگ و تدابیر جنگی است؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: این بر اساس رأی و طرح نظامی است، در اینجا بود که حباب بن منذر نظر خویش را ارائه نمود و گفت: مسلمانان در جایی دیگر فرود آیند که بهتر است و می‌توانند آب بدر را از مشرکین قطع نمایند، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم دستور داد تا اصحابش حرکت کنند و به جایی که حباب اشاره کرده بود برسند و در آنجا رحل اقامت افکنند، سپس سعد بن معاذ پیشنهاد کرد که برای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم سایبانی در پشت صف‌های مسلمانان بنا کنند تا در صورتی که خداوند به ایشان عزت عطا کند به آن چه دوست دارد نایل آمده است، و در غیر آن بر شترش بنشینند و به افراد خویش در مدینه ملحق شود؛ در این هنگام سعد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: ای رسول خدا عده‌ای از مسلمانان که تو را کمتر از ما دوست نداشتند، از همراهیت بازماندند، اگر ایشان می‌دانستند که تو به سوی جنگ می‌روی هرگز عقب نمی‌ماندند؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای وی دعای خیر نمود و دستور داد تا سایبانی بسازند؛ زمانی که دو گروه با هم رودررو شدند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم شروع به صف‌آرایی مسلمانان کردند، در حالی که ایشان را به جنگ و شهادت در راه خدا تشویق نموده و می‌فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم درید اوست امروز هر مردی از شما که جهاد کند، و در حالی کشته شود که صبر پیشه نموده و هدفی جز کسب رضای الله را ندارد، و با دشمن مقابله کرده عقب‌نشینی

نکند، الله تعالى او را داخل بهشت می‌نماید» سپس در حالی که ابوبکر رضی الله عنه با وی بود و سعد بن معاذ با شمشیر برهنه‌اش از او محافظت می‌کرد به سوی سایبانش بازگشت و در آنجا شروع به دعا نمود و چنین می‌فرمود: «بارها! تو را قسم می‌دهم تا وعده‌ای که داده‌ای و عهده‌ای را که با مؤمنان داری به اجرا گذار، پروردگارا! اگر این گروه (مؤمنان مجاهد) را هلاک سازی دیگر در روی زمین پرستیده نخواهی شد» و سجده‌اش را طولانی ساخت تا این که ابوبکر رضی الله عنه برایش گفت: کافی است، خداوند حتماً به وعده‌ای که داده عمل می‌نماید، بعد از آن کارزار گرم شد و در آخر، جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید از مشرکان حدود هفتاد نفر کشته شدند که در میان‌شان ابوجهل و تعدادی دیگر از بزرگان قریش نیز بودند، و در حدود هفتاد نفر اسیر شدند، بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد تا همه را یکجا دفن کنند، و سپس به مدینه بازگشت، در آنجا با اصحابش در مورد اسیران جنگی مشوره نمود، نظر عمر رضی الله عنه این بود که همه را به قتل برسانند، و ابوبکر رضی الله عنه گفت در عوض آزادی آنان فدیة بگیریم، رسول خدا صلی الله علیه و سلم به مشوره ابوبکر رضی الله عنه عمل نمودند و اسیران مشرکین را در عوض مال آزاد ساختند.

در خصوص جنگ بدر آیاتی از کتاب خدا نازل شد و الله تعالی در سورة آل عمران چنین می‌فرماید:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ. بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ. وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ

الْحَكِيمِ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَبَتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ} [آل عمران: 123-127]

(خداوند شما را در بدر پیروز گردانید و حال آن که ضعیف بودید، پس از خدا بترسید تا شکر نعمت او را به جای آورید. بدان گاه که تو به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بسنده نیست که پروردگارتان با سه هزار از فرشتگان فرستاده شما را یاری کرد؟ بلی! اگر صبر داشته باشید و پرهیزگاری کنید و آنان یعنی دشمنان مشرک هم اینک بر شما تاخت آرند، پروردگارتان با پنج هزار فرشته یورشگر و نشانگذار، شما را یاری کند. و خداوند آن [یاری با فرشتگان] را جز مژده‌ای برای [پیروزی] شما نساخت، و برای آن کرد که دل‌های شما بدان آرام گیرد، و پیروزی جز از جانب خداوند توانای دانا نیست. تا گروهی از بزرگان کافران را نابود کند و یا آنان را سرکوب و خوار نماید و با شکست و ننگ خشمگین‌شان سازد و ناامید برگردند).

در آیات دیگری خداوند رسول الله صلی الله علیه و سلم را در رابطه با قبول فدیة در مقابل اسیران مورد عتاب قرار داد و فرمود:

{مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ ثَرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ} [الأنفال: 67-69]

(هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و



بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای آخرت را می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است. اگر حکم سابق خدا نبود عذاب بزرگی در مقابل چیزی که به عنوان فدیة اسیران گرفتید<sup>۱</sup> به شما می‌رسید. اکنون از آن چیزی که فراچنگ آورده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا بترسید. بی‌گمان الله بسیار آمرزنده و مهربان است.

## 2- غزوة احد

جنگ احد در روز شنبه پانزدهم شوال سال سوم هجرت اتفاق افتاد، و سببش این بود که قریش تصمیم داشت انتقام روز بدر را بگیرد، به همین دلیل خوب آمادگی گرفت و برای مبارزه با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مدینه مجهز شد، لشکر قریش از سه‌هزار مرد جنگجو تشکیل می‌شد که احابیش<sup>۱</sup> مکه نیز با آنها همراه شده بودند، از این جمله هفتصد مرد زره‌پوش و دوصد اسب‌سوار بودند، که هفده زن از جمله هند دختر عتبه همسر ابوسفیان که پدرش در جنگ بدر کشته شده بود ایشان را همراهی می‌کردند، این لشکر به راه افتاد تا به دشتی در دامنه کوه احد که در شمال مدینه به فاصله چهار هزار متری آن واقع است رسید، نظر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و تعدادی از اصحاب این بود که مسلمانان به سوی ایشان خارج نشوند بلکه در مدینه منتظرشان بمانند و هرگاه مشرکان به شهر حمله کردند از آن دفاع نمایند، اما تعدادی از جوانان مسلمان و بعضی از مهاجران و انصار به‌خصوص کسانی که در

---

1- نسبت این قوم به کوهی است که در پایان مکه قرار دارد و به نام «حبیش» یاد می‌شود؛ آنان هم‌پیمانان و پیروان قریش بودند.

جنگ بدر حضور نداشتند و نتوانستند به افتخار جهاد مشرف شوند بسیار علاقه داشتند که برای مبارزه به مقابل ایشان در لشکرگاهشان بروند؛ پیامبر صلی الله علیه و سلم از رأی خود در مقابل ایشان برگشت، و به خانه‌اش رفته و زره‌اش را پوشید، سپرش را به شانه‌اش انداخت، و کلاه خودش را به دست گرفته و در حالی که شمشیرش به کمرش آویزان بود به سوی مسلمانان خارج شد، کسانی که مشوره بیرون شدن را داده بودند از گفته خویشتن پشیمان شدند زیرا گمان می‌کردند پیامبر صلی الله علیه و سلم را بر کاری خلاف نظرش و ادار ساختند، برای همین به ایشان گفتند: ما را شایسته نیست با خواست تو مخالفت کنیم هرچه می‌خواهی انجام ده، می‌خواهی در شهر بمان و می‌خواهی خارج شو، رسول الله صلی الله علیه و سلم در جوابشان فرمودند: «برای پیامبر مناسب نیست که زره بپوشد و باز آن را بیرون کند، مگر زمانی که خداوند در بین او و دشمنش فیصله نماید». سپس همراه مسلمانان که در حدود یک هزار نفر بودند و در بین‌شان صد نفر زره‌پوش و دو اسب سوار بود بیرون شدند.

هنگامی که مسلمانان برای خارج شدن جمع شدند پیامبر صلی الله علیه و سلم جماعتی از یهود را دید که همراه عبد الله بن ابی بن سلول بزرگ منافقان برای همراهی مسلمانان آماده می‌شوند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا ایشان مسلمان شده‌اند؟ گفتند: خیر یا رسول الله؟ فرمود: «برای‌شان بگویند که برگردند مادر مبارزه با مشرکان از مشرکان کمک نمی‌گیریم»، در نیمه راه عبد الله بن ابی بن سلول به همراه سیصد نفر از منافقان باز گشت، که تعداد مسلمانان در حدود هفتصد نفر باقی ماند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و سلم حرکت کرد تا به مقابل احد رسید، پشت لشکر را به طرف کوه کرد

و رو به سوی مشرکین صف‌ها را برابر نمود، برای هر گروه فرماندهی برگزید، و پنجاه نفر از تیراندازان را به سرکردگی عبد الله بن جبیر انصاری انتخاب کرد که مسلمانان را از پشت سر در مقابل حمله احتمالی مشرکین محافظت کنند، و برای‌شان فرمود: «از پشت سر ما را محافظت کنید تا از عقب بر ما حمله نکنند، آنها را با تیر دور سازید، چون اسب‌ها در مقابل تیرها ایستادگی نمی‌توانند، و این را بدانید تا زمانی که شما در جایتان ثابت باشید ما پیروزیم، بار خدایا تو را بر ایشان گواه می‌گیرم.» در روایتی دیگر آمده که برای‌شان فرمود: «اگر دیدید که پرندگان بر اجساد ما فرود می‌آیند از جای‌تان تکان نخورید تا زمانی که کسی را به نزدتان بفرستم، و اگر دیدید ما شکست خوردیم و یا پیروز شدیم و دشمنان ما کشته شدند باز هم از جای‌تان تکان نخورید تا کسی را به نزدتان بفرستم.»

جنگ شروع شد و الله تعالی مسلمانان را بر دشمنان‌شان پیروز گردانید، تعدادی از آنها کشته شدند، و دیگران پا به فرار گذاشتند، مسلمانان در میدان مشرکان مشغول جمع‌آوری غنیمت شدند؛ وقتی تیراندازان پشت‌سر این صحنه را دیدند، عده‌ای از ایشان گفتند: ما چرا اینجا بمانیم در حالی که الله جل‌جلاله پیامبرش را پیروز گردانید؟ بعد از آن به فکرشان رسید که سنگر خود را ترک کنند تا در جمع کردن غنیمت‌ها سهیم شوند، رئیس‌شان عبد الله بن جبیر وصیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را برای‌شان یادآوری کرد، اما آنها گفتند جنگ تمام شده و نیازی نیست که ایشان در آنجا بمانند؛ عبد الله و ده نفر دیگر از میان‌شان سنگر خود را ترک نکردند، در این لحظات بود که خالد بن ولید سر لشکر جناح راست مشرکین متوجه خالی شدن راه پشت سر مسلمانان از تیراندازان گردید، به سرعت تصمیم گرفت از پشت به ایشان حمله برد، ناگهان مسلمانان احساس کردند که شمشیرها از هر طرف ایشان را

فراگرفته، صفوف مسلمانان پراکنده شده بود و پریشانی آنها را در بر گرفته بود، در همان حال شایع شد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم کشته شده است، بعضی به سوی مدینه فرار کردند، و تعدادی از مشرکان توانستند خود را به رسول الله صلی الله علیه و سلم برسانند، یکی از ایشان سنگ بزرگی را به سوی پیامبر پرتاب کرد، سنگ به ایشان اصابت نمود و لحظاتی پیامبر صلی الله علیه و سلم بی هوش شدند، چهره شان خون آلود گشت، زانوی شان زخمی شد، لب پایینی شان شگافته شد، کلاه خود بر سرشان شکست و دو حلقه از حلقه های آن بر گونه مبارکشان فرو رفت، در این حالت تعداد زیادی از مشرکان به سوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم حمله ور شدند و می خواستند به هر ترتیب که شده ایشان را به قتل برسانند، اما پیامبر صلی الله علیه و سلم بر جای خود ایستادند و به همراه تعدادی از مسلمانان که در آنجا حضور داشتند به مقاومت پرداختند، این تعداد عبارت بودند از: ابودجانه، که خود را در مقابل تیرهای مشرکین برای پیامبر صلی الله علیه و سلم سپر ساخته بود، و تیرها یکی بعد از دیگری بر کمرش فرود می آمد، دیگری سعد بن ابی وقاص بود که در آن روز در حدود هزار تیر پرتاب کرد، و در میان شان زنی به نام نسیمه ام عماره انصاری بود که آب دادن به زخمی ها را ترک کرده با شمشیر و نیزه و هرچه به دستش می آمد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دفاع می نمود و آن قدر به مبارزه ادامه داد تا این که به گردنش ضربه ای عمیق وارد کردند، همراه این زن شوهر و دو پسرش نیز بودند، که رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای شان گفت: «ای خانواده رحمت خدا بر شما باد» نسیمه برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت: از خدا بخواه تا ما را در جنت با تو همراه کند، پیامبر فرمودند: «خدایا! ایشان را در جنت همراه گردان». بعد از آن نسیمه گفت: دیگر اصلاً برایم مهم نیست که در دنیا

چه به سرم می‌آید، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حق این زن می‌فرمایند: «در روز احد به هر طرف که نگاه می‌کردم او را می‌دیدم که برای محافظت از من می‌رزد». این زن در آن روز از ضربه‌های نیزه و شمشیر دوازده زخم برداشت.

در این لحظات سخت اُبی بن خلف خود را به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نزدیک کرد تا ایشان را بقتل برساند، و قسم خورد که برنگردد تا این کارش را عملی نماید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم حربه‌ای را که در دست یکی از یارانش بود گرفت و به سوی او پرتاب کرد، آن حربه به گردن اُبی بن خلف اصابت نمود و او را هلاک ساخت، این شخص تنها کسی است که در طول همه جنگ‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به دست وی کشته شده است.

سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر شانه‌های طلحه بن عبیدالله تکیه کرد و به سوی میدان جنگ و موقعیت مشرکان نظری افکند، دید که تعدادی از آنان بر بالای کوه‌اند، کسانی را فرستاد تا آنها را فرود آورند در حالی که می‌فرمود: «بر این مشرکان شایسته نیست که از ما بالاتر باشند، بارالها! ما قدرتی جز تو نداریم» در اینجا بود که جنگ به پایان رسید و ابوسفیان در حالی که گمان می‌کرد انتقام شکست روز بدر را گرفته است گفت: امروز در مقابل روز بدر.

از جمله کسانی که در این روز به قتل رسیدند یکی حمزه عموی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود که هند همسر ابوسفیان بعد از کشته شدن او را مُثله کرده بود، قلبش را درآورده و جویده بود و چون آن را بسیار تلخ یافت از دهان بیرون کرد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شده و

فرمودند: اگر خداوند مرا در جنگی از جنگ‌ها بر قریش پیروز گرداند سه تن از ایشان را حتماً مثله خواهم کرد؛ اما خداوند بعد از آن از مثله کردن را نهی فرمود.

تعداد کشته‌های مسلمانان در این جنگ حدود هفتاد نفر و از مشرکان بیست و سه نفر بود. الله تعالی در رابطه با این جنگ آیاتی را نازل نمود که باعث تسلی خاطر مؤمنان شده آنان را متوجه دلایل این شکست می‌نمود، الله جل جلاله در سوره آل عمران می‌فرماید:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوَلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ. أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ؛  
[آل عمران: 139-142]

و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر هستید اگر که به راستی مؤمن باشید. اگر به شما [در جنگ احد] جراحتی رسیده است، به آن جمعیت نیز [در جنگ بدر] جراحتی همانند آن رسیده است، و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم تا ثابت قدمان بر ایمان را [از سائیرین] جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیبشان گرداند. و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا این که خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد. آیا پنداشته‌اید که شما [تنها با ادعای ایمان] به بهشت درخواهید

آمد، بدون آن که خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آن که خداوند صبرکنندگان را متمایز گرداند.

و بعد از چند آیه می‌فرماید:

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحْسَبُونَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّ عَنكُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَغِمْتُمْ لَكِيلاً تَحَرَّوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ [آل عمران: 152-153]

و در آن هنگام که آنان را در آغاز جنگ اُحد با کمک و یاری او از پای در می‌آوردید، خداوند به وعده خود با شما وفا کرد، تا آن گاه که سستی کردید و در امر ماندن در سنگرها و رها کردن آنجا به کشمکش پرداختید و اختلاف ورزیدید، و پس از آن که آن چه را دوست می‌داشتید به شما نشان داد نافرمانی کردید و دو دسته شدید؛ دسته‌ای از شما خواهان کالای دنیا و دسته‌ای خواستار آخرت گردید. پس شما را از آنان بازداشت و از ایشان منصرفتان گردانید، تا شما را بیازماید و شما را بخشید، و خداوند را بر مؤمنان نعمت و منت است. آن گاه را که در زمین پراکنده می‌شدید و می‌گریختید و دور می‌گشتید و در فکر کسی نبودید، و پیغمبر از پشت سر شما را صدا می‌زد. پس در برابر غم، به شما غم رساند، این بدان خاطر بود که دیگر برای آن چه از دست داده‌اید و بر آن چه به شما رسیده است غمگین نشوید، و خداوند از آن چه انجام می‌دهید آگاه است.

### 3- غزوة بنی نضیر

بنی نضیر قومی یهودی و از همپیمانان خزرج بودند که در همسایگی مدینه زندگی می‌کردند؛ و چنان که پیشتر گذشت با مسلمانان بر صلح و همکاری عهد بسته بودند، اما طبیعت شرگرا و خیانت‌پیشه یهودی ایشان را به حال خودشان نمی‌گذاشت تا این که پیمانی را که بین آنان و رسول الله صلی الله علیه و سلم بسته شده بود نقض نمودند؛ روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم با تعدادی از اصحاب در بنی نضیر بودند، و به دیوار یکی از خانه‌های شان تکیه زده بودند، در این هنگام یهودیان با هم تصمیم گرفتند که سنگ بسیار بزرگی را از بام خانه بر سر رسول خدا صلی الله علیه و سلم انداخته ایشان را به قتل برسانند، رسول الله صلی الله علیه و سلم به این قضیه پی برد و به سرعت گویا کار مهمی دارد به سوی مدینه حرکت کرد، اصحابش نیز به او پیوستند، بعد پیامبر صلی الله علیه و سلم محمد بن مسلمه را نزدشان فرستاده فرمودند به آنها بگویید سرزمین ما را ترک کنید و دیگر در اینجا نمانید، ما از پیمان شکنی و نیرنگ‌تان با خبر شدیم؛ سپس آنها را ده روز برای خارج شدن مهلت داد، بنی نضیر بعد از این اخطار آماده ترک خانه‌های شان شدند اما عبد الله بن اُبی بزرگ منافقان کسی را نزدشان فرستاد و آنها را از بیرون شدن مانع شد و گفت در صورتی که شما مقاومت کنید من با دوهزار سرباز از شما دفاع خواهم کرد، بنی نضیر با شنیدن این خبر از تصمیم ترک خانه‌های شان برگشتند و در دژهای خود سنگر گرفتند، و به رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیام فرستادند که: ما از سرزمین خود خارج نمی‌شویم هر چه می‌خواهی بکن، پیامبر صلی الله علیه و سلم به همراه اصحابش در حالی که بیرق جنگ را علی بن ابی طالب بر دوش داشت به سمت ایشان حرکت کرد، یهودیان همین که چشم‌شان به سپاه مسلمانان



افتاد شروع به پرتاب کردن تیر و سنگ نمودند، اما کمکی که از طرف سرکرده منافقان به آنها وعده شده بود نرسید، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور محاصره ایشان را دادند، مدتی صبر کردند، بعد از آن مجبور به قطع درختان خرماي اطراف حصارشان گردیدند، در این هنگام یهودیان گفتند: ما از سرزمین تان خارج می شویم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند به شرط این که با خود سلاح برنگیرید و هرکس به اندازه بار یک شتر از اموالش را با خود ببرد، در این صورت خون تان محفوظ است و قطره ای را هم نمی ریزانیم، یهودیان هنگامی که تصمیم به رفتن گرفتند تمام آن چه را می توانستند با خود بردند و خانه های شان را خراب کردند تا این که مسلماتان نتوانند از آنها استفاده نمایند، عده ای از ایشان به «خیبر» رفتند که در فاصله صد مایلی مدینه قرار داشت و تعدادی از آنها هم در ناحیه «جرش» در جنوب شام اقامت گزیدند، و از میان شان به جز دو نفر کسی مسلمان نشد.

در مورد این جنگ سوره حشر نازل شد که خداوند می فرماید:

{هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ} [الحشر: 2-4]

(او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین گردهمایی از سرزمین شان بیرون راند. شما گمان نمی بردید که آنان بیرون روند، و ایشان هم گمان می بردند که دژهای شان آنان را از عذاب خدا به دور

می‌دارد. اما خدا از جاتی به سراغشان رفت که فکرش را نمی‌کردند. به دل‌هایشان هراس انداخت، بگونه‌ای که با دست‌های خود و با دست‌های مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند! ای خردمندان! درس عبرت بگیرید. اگر خداوند ترك دیار را بر آنان مقرر نمی‌کرد، در دنیا ایشان را به عذاب گرفتار می‌نمود. آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ دارند. این بدان خاطر است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده‌اند، و هر کس با خدا دشمنی ورزد [خدا او را به اشد مجازات می‌رساند] چرا که خدا سخت عذاب می‌دهد.

#### 4- غزوة احزاب

این جنگ به غزوة خندق نیز مشهور است، در شوال سال پنجم هجرت واقع شد و سبب آن این بود که بعد از این که بنی‌نضیر مدینه را ترک کردند تعدادی از بزرگان‌شان به مکه رفتند و قریش را بر جنگ با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم تشویق نمودند، قریش نیز به این خواسته لبیک گفتند و بعد از آن بزرگان یهود به سوی «غطفان» رفتند و از آنها نیز همین مسأله را درخواست کردند، قبایل «بنی‌فزاره» و «بنی‌مره» و «اشجع» با ایشان اعلان همکاری نمودند و همه با هم به سوی مدینه حرکت کردند، هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم این خبر را شنید با یارانش مشوره نمود «سلمان فارسی» گفت: می‌توانیم در اطراف مدینه خندق حفر کنیم، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمان کندن خندق را صادر نمود و خودش شخصاً در آن سهیم شد، هنگامی که قریش و گروه‌های هم‌پیمان‌شان به آنجا رسیدند چیزی را مشاهده کردند که هرگز ندیده بودند، و عرب مانند آن را به خاطر نداشت؛ تعداد

مشرکین در این جنگ ده هزار نفر و تعداد مسلمانان سه هزار نفر بود، «حیی بن اخطب» یکی از یهودیانی که قریش و دیگر گروه‌ها را بر ضد مسلمانان تحریک کرده بود نزد «کعب بن اسد» بزرگ «بنی قریظه» رفت و از او خواست تا پیمان صلحی را که بین او و مسلمانان بود نقض کند، آن قدر برای‌شان پیوسته صحبت کرد و نزد بزرگان‌شان رفت تا این که بنی قریظه قبول کردند پیمان خود را بشکنند و در مبارزه با مسلمانان به دیگر گروه‌ها بپیوندند، این امر بر مسلمانان بسیار گران آمد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فکر کرد که با بنی قریظه با پرداخت یک سوم محصول سالانه مدینه مصالحه کند اما انصار این مسأله را نپذیرفتند و خود را به دلیل اسلام برتر از آن دیدند که نسبت به این خائنان و پیمان‌شکنان چنین پستی‌ای را قبول نمایند، جنگ با حمله ناگهانی تعدادی از سوارکاران مشرکین که می‌خواستند از بعضی قسمت‌های تنگ‌تر خندق بگذرند شروع شد، مسلمانان با آنها مبارزه کردند و ایشان را کشتند، بعد از چندی «نُعیم بن مسعود بن عامر» نزد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و او را از مسلمان شدنش باخبر نمود و گفت قومش نمی‌دانند که او مسلمان شده است، و وی مورد اطمینان بنی قریظه نیز هست، سپس به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: هر چه می‌خواهی مرا امر کن، پیامبر فرمودند: «تو در بین ما فقط یک نفر هستی اگر می‌توانی ایشان را به چیزی فریب ده چرا که جنگ خود حيله و فریب است» نعيم تمام زیرکی خود را به کار گرفت تا این که توانست بین قریش و هم‌پیمانان‌شان و بنی قریظه تفرقه بیندازد، تا جایی که در قلب هر یک از گروه‌ها نسبت به دیگری شک ایجاد شد، در همان شب الله تعالی به سوی احزاب باد شدیدی را روان کرد که به شدت سرد بود، باد دیگ‌های‌شان را

واژگون ساخت، خیمه‌های‌شان را پاره کرد و همه آنها را دچار وحشت نمود تا جایی که در همان شب منطقه را ترک کردند، هنگامی که صبح شد مسلمانان دیدند هیچ اثری از آنها باقی نمانده است.

در این غزوه الله تعالی آیاتی را نازل کرده و فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا. إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا. هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا؛ [الأحزاب: 9-11]

ای مؤمنان! به یاد آورید نعمت خدای را در حق خودتان، بدان گاه که لشکرها به سراغ شما آمدند ولی ما تندباد را بر آنان گماشتیم و لشکرهایی را به سوی‌شان روانه کردیم که شما آنان را نمی‌دیدید، خداوند می‌دید کارهایی را که می‌کردید. زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پائین [شهر] شما، به سوی شما آمدند و زمانی را که چشم‌ها خیره شده بود، و جان‌ها به لب رسیده بود، و گمان‌های گوناگونی درباره خدا داشتید. در این وقت مؤمنان آزمایش شدند و سخت به اضطراب افتادند.

بعد از آن خداوند موقف منافقان و کیفیت عقب‌نشینی‌شان را از معركة جنگ بیان می‌دارد و در وصف مؤمنان می‌فرماید:

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا. مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا

تَبْدِيلًا لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا.  
وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا { الأحزاب: 22-}

[25

هنگامی که مؤمنان احزاب را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیغمبرش به ما وعده فرموده بودند. و خدا و پیغمبرش راست فرموده‌اند. این سختی‌ها جز بر ایمان و تسلیم ایشان نمی‌افزاید. در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را به‌سر برده‌اند و برخی نیز در انتظارند. آنان هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند. هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدق‌شان پاداش بدهد، و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند، و یا اگر توبه کنند ببخشد و توبه ایشان را بپذیرد. چرا که خداوند آمرزگار و مهربان است. خداوند کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند، در حالی که به هیچ یک از نتایجی که در نظر داشتند نرسیده بودند. خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت، و خداوند نیرومند و چیره است.

5- غزوة بنی قریظه

این غزوه در سال پنجم هجرت بعد از جنگ احزاب به وقوع پیوست، و رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامی که خیانت‌کاری‌ها و بدجنسی‌های یهود را مشاهده کردند و دیدند که چگونه با قریش و هم‌پیمانان‌شان همراه شدند، و در آن شدت سختی اعلان کردند که پیمان‌شان را با مسلمانان نقض نمودند، و از آنجایی که این یهودیان در مدینه با رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگی می‌کردند اگر

انتهای جنگ چیزی غیر از آن می‌بود که شد، از طرف ایشان به مسلمانان مصیبت‌های زیادی می‌رسید، به همین دلیل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تصمیم گرفتند که این خانان فریب‌کار را ادب نمایند و مدینه را که مقر جهاد و دعوت ایشان بود از زشتی آنان پاک سازند، تا این که دیگر هرگز چنین شرایطی برای‌شان فراهم نشود، تا بر همسایه‌های مسلمان‌شان حمله برند، و طبق ویژگی‌های زشت یهودیت‌شان به فکر نابودی ایشان گردند.

بخاری از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگامی که از جنگ خندق بازگشتند و سلاح خود را گذاشته غسل نمودند جبرئیل نزدشان آمد در حالی که غبار بر موهایش نشسته بود، و گفت: تو سلاح‌ت را بر زمین گذاشتی، به خدا قسم که من هنوز سلاحم را نگذاشته‌ام، پیامبر فرمودند: به سوی کجا؟ گفت: آنجا، و به سوی بنی قریظه اشاره کرد. عایشه می‌گوید: همین بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به سوی‌شان حرکت نمودند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دستور داد که در بین مردم ندا دهند که کسی نماز عصر را نمی‌خواند مگر در بنی قریظه، سپس به سوی‌شان حرکت کرد در حالی که بیرق اسلام به دست علی رضی‌الله‌عنه بود، سه‌هزار از مسلمانان با ایشان حرکت کردند که در بین‌شان سی‌وشش اسب‌سوار بود، هنگامی که علی به قلعه بنی قریظه نزدیک شد، سخنان زشتی را در مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و همسرانش از زبان ایشان شنید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را از این موضوع مطلع ساخت و درخواست نمود که به این انسان‌های پلید نزدیک نشود، از آن جایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اخلاق منافقت و تزویر یهودیان را خوب می‌دانست فرمود اگر ایشان مرا ببینند دیگر چنین سخنانی به زبان نمی‌آورند، چنین

هم شد یهودیان همین که چشم‌شان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم افتاد شروع به چرب زبانی کردند؛ مسلمانان بیست‌وپنج روز قلعه بنی قریظه را محاصره نمودند، و آنها زمانی که دیدند چاره‌ای ندارند، به حکم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم تسلیم شدند، «سعد بن معاذ» بزرگ اوس در موردشان حکم کرد؛ بنی قریظه از هم‌پیمانان اوس بودند. سعد گفت: جنگجویان‌شان کشته شوند، فرزندان‌شان اسیر گردند و اموال‌شان در بین مسلمانان تقسیم شود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم این حکم را جاری ساخت، و به این ترتیب بر توطئه‌ها و دسیسه‌های یهود که هدف‌شان نابود ساختن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و دعوتش در مدینه و اطراف آن بود خاتمه بخشید.

در این غزوه آیتی از قرآن کریم نازل شد که از خیانت کاری‌ها و پیمان‌شکنی‌ها و دشمنی‌های ایشان نسبت به مسلمانان در این جنگ پرده برمی‌داشت:

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا. وَلَوْ دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوَاهَا وَمَا تَلَبَّأُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا. وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا. قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا [الأحزاب: 13-16]

و زمانی را که گروهی از آنان [که منافق و ضعیف‌الایمان بودند] گفتند: ای اهل یثرب! اینجا [کنار خندق] جای ماندگاری شما نیست، لذا برگردید. دسته‌ای از ایشان هم از پیغمبر اجازه [بازگشت به خانه‌های خود] خواستند و گفتند: واقعاً خانه‌های ما بدون حفاظ و ناستوار است، در حالی که بدون حفاظ و

ناستوار نبود و مرادشان جز فرار [از جنگ] نبود. و اگر احزاب از جوانب مدینه وارد آن شوند و بدیشان پیشنهاد نمایند که از دین برگردید به سرعت می‌پذیرند و جز مدت کمی برای انتخاب این پیشنهاد درنگ نخواهند کرد؛ آنان قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و نگریزند، عهد و پیمان خدا پرسش دارد. بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت، و اگر سودی داشته باشد، خدا بیش از چند روزی بهره‌مندتان نمی‌گرداند.

تا جایی که می‌فرماید:

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ  
وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا. وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْنُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا؛

[الأحزاب: 26-27]

(خداوند کسانی از اهل کتاب [بنی قریظه] را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند از دژهای شان پایین کشید، و به دل‌های شان ترس و هراس انداخت، گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید. و زمین‌ها و خانه‌های شان و دارایی آنان، و همچنین زمین‌ها را که هرگز بدان گام ننهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است).

6- غزوة حديبيه

این واقعه در ذی‌القعدة سال ششم هجری رخ داد و مسأله از آنجا نشأت گرفت که رسول الله



صلی الله علیه و سلم در خواب دید که با اصحابش در امنیت و آرامش به بیت الله داخل می شوند و موهای خویش را کوتاه می نمایند در حالی که از هیچ چیزی هراس ندارند، به این اساس مردم را برای حج عمره فرمان آماده باش داد، پیامبر الله صلی الله علیه و سلم در این حرکت خود قصد جنگ یا زد و خورد با قریش را نداشت؛ مهاجران و انصار که شش سال شده بود از دیدن بیت الله الحرام محروم شده بودند شوق عجیبی برای این کار داشتند، همراه ایشان بعضی از عرب های صحرا نشین نیز به قصد حج بیرون شدند، و در حالی که پیشاپیش رسول خدا الله صلی الله علیه و سلم شتران و چهارپایانی بود که به قصد تعظیم و تکریم خانه خدا برای قربانی برده می شد، در مکانی به نام «ذوالحلیفه» احرام بستند تا مردم به خصوص قریش بدانند که قصد جنگ را ندارند، پیامبر صلی الله علیه و سلم را در حدود یک هزار و پنجمصد نفر همراهی می کرد که هیچ کدامشان با خود سلاحی جز سلاح مسافر که یک شمشیر و غلافش بود نداشتند، همچنان رفتند تا به منطقه «عسفان» رسیدند، شخصی نزد ایشان آمد و گفت: قریش از حرکت شما با خبر شده، همه آمادگی گرفته اند و پوست های پلنگ را پوشیده و قسم یاد کرده اند که هرگز نگذارند شما به مکه وارد شوید، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وای به حال قریش جنگ هستی شان را در برگرفته، چه می شد که مرا به حال خود می گذاشتند تا با سایر عرب ها روبه رو شوم، اگر ایشان مرا نابود می کردند این چیز مطابق خواسته قریش بود، اگر خداوند مرا بر آنان پیروز می گردانید همه به اسلام مشرف می شدند، و اگر با من درگیر نمی شدند می جنگیدند در حالی که قوت داشتند؛ قریش چه خیال دارد؟ به خدا قسم برای آن چه خدا مرا فرستاده آن قدر جهاد می کنم تا الله آن را مسلط کند و یاد راه آن بمیرم».

وقتی به مکانی نزدیک مکه به نام «حدیبیه» رسیدند چند مرد از «خزاعه» آمدند و از ایشان سبب آمدن‌شان را پرسیدند، گفته شد که آنها تنها برای زیارت خانه خدا و عمره آمده‌اند، ایشان برگشتند و به دیگران گفتند شما در مورد محمد عجله کرده‌اید او برای جنگ نیامده فقط به زیارت خانه آمده است، قریشیان گفتند: نه به خدا هرگز به او اجازه نخواهیم داد تا بعداً عرب بگوید که با زور و غلبه وارد مکه شده است.

بعد از آن «عروه پسر مسعود ثقفی» را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادند تا در مورد این مسأله با وی صحبت کند، او بعد از رد و بدل کردن سخنانی با بعضی از صحابه نزد قریش برگشت، و برای آنها از محبت و احترام عجیب صحابه نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم تعریف کرد، و آنان را به صلح با وی تشویق نمود؛ اما قریش این پیشنهاد او را نپذیرفتند؛ سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم «عثمان بن عفان» را به سوی اهالی مکه فرستاد تا برای‌شان از هدف آمدن پیامبر و اصحابش توضیح دهد، رفتن عثمان به طول انجامید و بین مسلمانان شایع شد که مشرکان وی را به قتل رساندند، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: اینجا را ترک نخواهیم گفت تا با ایشان نجنگیم، و بعد از آن مسلمانان را برای بیعت بر جهاد و شهادت در راه خدا فراخواند، همه در زیر درختی از درختان بزرگ ریگستان با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کردند که هرگز فرار نکنند، مگر این که صلح به میان آید و یا شهید شوند؛ هنگامی که قریش از مسأله بیعت با خبر شدند ترسیدند و ترجیح دادند با وی صلح کنند بر این که امسال برگردند و سال بعد برای حج بیایند، و فقط سه روز در مکه بمانند و هیچ سلاحی با خود

نداشته باشند مگر نیزه و شمشیرهای در غلاف؛ به این منظور «سهیل بن عمرو» را فرستادند تا این معاهده را اجرا کند، در اخیر صلح با رضایت‌مندی قریش انجام پذیرفت، بر این قرار که الی مدت ده سال بین دو گروه هیچ جنگی صورت نگیرد، اگر کسی از افراد محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مکه فرار کرد به او باز گردانیده نمی‌شود اما اگر کسی از مردم مکه به نزد محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد باید به مکه بازگردانده شود، این مسایل بر مسلمانان گران آمد و بعضی از ایشان با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مورد شروط عهدنامه جروبحت کردند، از این میان عمر از همه بیشتر ناراحت شده بود، تا جایی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «من بنده الله‌ام، او هرگز مرا ضایع نمی‌کند» بعد از آن اصحابش را فرمان داد تا با کم کردن موهای‌شان از احرام عمره بیرون شوند، اما صحابه از شدت ناراحتی این کار را نکردند، چون عصبانی بودند که چرا از ورودشان به مکه جلوگیری شده است، و از طرفی چرا باید مسلمانان چنین شروطی را در رابطه با صلح بپذیرند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم خودشان برخاستند و موهای‌شان را به نشان بیرون شدن از احرام کم کردند، مسلمانان نیز به یک باره از ایشان پیروی نمودند. دیری نگذشت که فایده‌های شروطی که بر مسلمانان گران تمام شده بود اما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به دلیل دوراندیشی، توانمندی عقلی و پشتیبانی وحی به آنها راضی بودند، نمایان شد.

از همین جا بود که الله تعالی این جنگ را «فتح مبین» نام نهاد آنجا که می‌فرماید:

{إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا. لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا

مُسْتَقِيمًا. وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا؛ [الفتح: 1-3]

(ما برای تو فتح آشکاري را فراهم ساخته‌ایم. هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد، و نعمت خود را بر تو تمام نماید، و به راه راست هدایت فرماید. و پیروزی نادر و نایابی را بهره تو گرداند).

بعد از آن از بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و سلم سخن می‌گوید و می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ يُبَايَعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاثِمًا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا؛ [الفتح: 10]

(بی‌گمان کسانی که در بیعت رضوانِ حدیبیه با تو پیمان می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل یَدُ خدا بالای دست آنان است! هر کس پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکنی می‌کند، و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند و آن را رعایت کند، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطا می‌کند).

و این که خداوند از کسانی که در زیر درخت بیعت رضوان را انجام دادند راضی است:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا؛ [الفتح: 18]

(خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آن چه را

که در درون دل‌های‌شان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل‌های‌شان داد، و فتح نزدیکی را پاداش‌شان کرد.

در این سوره پروردگار از خواب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که سبب غزوة حدیبیه بود صحبت می‌کند و می‌فرماید:

{لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا} [الفتح: 27]

خداوند خواب را راست و درست به پیغمبر خود نشان داده است. به خواست خدا همه شما حتماً در امن و امان و سرتراشیده و مو کوتاه کرده و بدون ترس، داخل مسجدالحرام خواهید شد، ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید، و به همین جهت فتح نزدیکی پیش آورد.

شاید این اشاره‌ای بود به فتح مکه که یکی از ثمرات صلح حدیبیه به شمار می‌رفت و ما در بخش پندها و اندرزها این شاء الله- به آن اشاره خواهیم کرد، بعد از آن خداوند پیروزی و کامیابی این دین را تأکید می‌کند و می‌فرماید:

{هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا} [الفتح: 28]

خدا است که پیغمبر خود را همراه باره‌نمون و آیین راستین روانه کرده است تا آن را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند. کافی است که خدا گواه باشد.

این جنگ در اواخر محرم سال هفتم هجرت واقع شد؛ «خیبر» سرزمین وسیعی بود که یهودیان در آن زندگی می‌کردند، و در مسافت صد مایلی در شمال مدینه به جهت شام واقع بود.

و اما دلیل این نبرد: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد از این که از طرف قریش با صلح حدیبیه مطمئن شد و توانست شهر مدینه را از شر یهودیان پاک‌سازی کند، به فکر تصفیه حساب با مشکلات اجتماعات یهودی اطراف مدینه شد، یهودیان در خیبر قلعه‌های مستحکمی داشتند و در حدود ده‌هزار جنگجو در آنها به‌سر می‌برد که مقادیر زیادی از سلاح و مهمات را در اختیار داشتند، در کنار این یهودیان اهل مکر و فریب و خباثت بودند و باید قبل از این که باعث آشفتگی و پریشانی برای مسلمانان در مدینه که پایتخت اسلام بود می‌شدند با آنان تصفیه حساب می‌شد، برای همین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به همراه یک‌هزار و شصت نفر که در بین‌شان دو صد اسب سوار بود حرکت کرد و کسانی را که در حدیبیه بودند نیز فرا خواند، سپاه اسلام حرکت کرد وقتی نزدیک خیبر رسید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به اصحابش گفت: بایستید، و سپس خود به درگاه الله این گونه دعا کرد: «بارالها! ای پروردگار آسمان‌ها و تمام آن چه بر آن سایه گسترده، و ای پروردگار زمین و تمام آن چه را در بر گرفته، و ای پروردگار شیطان‌ها و آن چه را گمراه می‌سازند، و ای پروردگار بادها و بر آن چه می‌وزند، از تو می‌خواهیم که خیر این سرزمین و خیر اهل آن و خیر آن چه در آن موجود است را نصیب ما گردانی، و از شر آن و شر مردم آن و شر آن چه در آن است به تو پناه می‌بریم، به نام خدا به پیش

روید.»

زمانی که به آنجا رسیدند پیامبر صلی الله علیه وسلم در نزدیکی یکی از دژهای خیبر به نام «دژ نطاه» فرود آمد و جنگجویانش را گرد آورد، اما حباب بن منذر نظر داد که مکان فرود آمدن لشکر را تغییر دهند چرا که او اهل نطاه را به خوبی می شناخت، آنها مردمی بودند که بهترین تیراندازی را داشتند و در موقعیت فعلی تیرهای آنها می توانست به سرعت بر صفوف مسلمانان سرازیر شود، در کنار این امکان داشت شبانه با استفاده از درختان نخل فراوانی که در آن منطقه وجود داشت مسلمانان را غافل گیر کنند، پیامبر صلی الله علیه وسلم نظری را پذیرفته و به همراه مسلمانان به جای دیگر نقل مکان کردند.

جنگ آغاز شد و مسلمانان قلعه های خیبر را یکی بعد از دیگر فتح می کردند، تا این که دو قلعه باقی ماند و اهالی آن حاضر شدند برای نجات جنگجویان و خانواده های شان، بر ترک خیبر و اموال شان با مسلمانان مصالحه کنند و تنها با یک دست لباس خود منطقه را ترک گویند، مسلمانان این مسأله را پذیرفتند، و آنها منطقه را ترک گفتند، لشکر اسلام از این دو قلعه اسلحه زیاد و دست نوشته های متعددی از تورات به دست آوردند که بعد از چندی یهودیان آمده و آن نوشته ها را در خواست کردند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر نمودند که به ایشان باز گردانیده شود؛ تعداد کشته های یهود در این جنگ نود و سه نفر و شهدای مسلمانان پانزده نفر بودند.

8- غزوة موته:

این غزوه در جمادی الاول سال هشتم هجری واقع شد، «موته» نام قریه ای در سرحدات شام بود که

امروزه به نام «بالکرک» یاد می‌شود که شهری در جنوب شرق بحر المیت است؛ سبب این جنگ کشته شدن «حارث بن عمیر ازدی» نام‌رسان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود؛ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم در جمله نامه‌هایی که بعد از صلح حدیبیه برای پادشاهان کشورهای اطراف و امیران عرب نوشتند، نامه‌ای نیز به امیر بصره حارث بن ابی‌شمر غسانی که از جانب هرقل تعیین شده بود فرستادند، و او را به اسلام دعوت نمودند، هنگامی که فرستاده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به موته رسید یکی از امیران عرب غسانه که از دست‌نشانده‌های پادشاه روم بود از وی پرسید: کجا می‌روی؟ شاید از فرستاده‌های محمد هستی؟ حارث بن عمیر گفت: بله؛ دستور داد او را بگیرند و گردنش را بزنند. این مسأله بر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بسیار سخت تمام شد، زیرا هیچ‌یک از فرستادگان رسول خدا جز حارث به قتل نرسیده بودند؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم لشکری از مسلمانان را که تعدادشان به سه‌هزار نفر می‌رسید مجهز کرد و «زید بن حارثه» را بر ایشان امیر تعیین نمود و به آنها وصیت نمود که اگر زید شهید شد «جعفر بن ابی‌طالب» را سرلشکر سازید و اگر او هم شهید شد «عبدالله بن رواحه» را امیر گردانید و سپس از زید خواست حرکت کند تا به مکان شهادت حارث بن عمیر برسد، و آنها را به اسلام دعوت نماید اگر قبول نمودند خوب، و در غیر آن با کمک الله با آنان بجنگد، و در ادامه فرمود: «شمارا به ترس و تقوای الله و خوبی با مسلمانانی که با شما هستند وصیت می‌کنم، با نام خدا، برای خدا، و جهت از بین بردن کفر به خدا مبارزه کنید، هرگز خیانت نکنید و دزدی ننمایید، کودکان، زنان، پیرمردان و عبادت‌پیشگان عبادتگاه‌ها را نکشید، به درختان نخل نزدیک نشوید و درختی را قطع نکنید، و هیچ



خانه‌ای را خراب نسازید». لشکر اسلام در پرتو رحمت الله حرکت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم شخصاً آنان را مشایعت نمود، ایشان همچنان به پیش رفتند تا به منطقه «معان» رسیدند در آنجا مطلع شدند که هرقل سپاه عظیمی را به مقابل‌شان آورده و در «مآب» از مناطق «بلقاء» (ناحیه‌ای از دمشق که عمان آن را قصب کرده بود) فرود آمد است، این لشکری بود متشکل از رومیان و عرب‌های نصرانی؛ مسلمانان با یکدیگر به مشوره نشستند که آیا از پیامبر صلی الله علیه و سلم نفر کمی بخواهند یا منتظر فرمان وی بمانند، در این زمان عبدالله بن رواحه گفت: «به خدا قسم شما از چیزی وحشت کرده‌اید که برای دستیابی به آن بیرون شدید، مگر شما شهادت نمی‌خواستید، ما هرگز با مردم بر اساس زیاد بودن تعداد افراد و یا قدرت و توانایی خویش نمی‌جنگیم، بلکه به خاطر دینی که الله تعالی ما را با آن گرامی داشته با ایشان مبارزه می‌کنیم، پس به یاد آورید که یکی از دو خوبی از آن ماست یا پیروزی و یا شهادت». همه با وی موافقه نمودند که به میدان جنگ وارد شوند و به این ترتیب مبارزه آغاز شد؛ زید جنگید تا به شهادت رسید، بعد از او بیرق اسلام را جعفر بن ابی طالب به دست گرفت و آن قدر مبارزه کرد تا مجبور شد از اسب خویش پایین بیاید همچنان با پای پیاده رزمید تا دست راستش قطع شد، بیرق را به دست چپ خود گرفت، دست چپش را هم قطع کردند، بیرق را همان‌گونه در آغوش گرفت تا به شهادت رسید، و در بدنش بیش از هفتاد ضربه نیزه و شمشیر دیده می‌شد، بعد از وی عبدالله بن رواحه بیرق را به دست گرفت او هم رزمید تا شهید شد، در این هنگام همه مسلمانان به اتفاق «خالد بن ولید» را فرماده انتخاب کردند؛ این اولین جنگی بود که او بعد از اسلام آوردنش در آن شرکت می‌کرد، وی

تمام زیرکی و تیزبینی جنگی خویش را به کار بست تا توانست لشکر اسلام را از نابودی نجات دهد، و بعد از آن به سوی مدینه حرکت کرد.

این جنگ اولین نبردی بود که مسلمانان خارج از جزیره العرب بر ضد روم انجام دادند، و هر چند رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن شرکت نداشتند اما به علت زیاد بودن جنگجویان که بر خلاف سربیه‌ها به سه هزار نفر می‌رسید این جنگ را غزوه می‌گویند.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم در این جنگ برای خالد بن ولید لقب «سیف الله» را دادند.

#### 9- غزوة فتح

فتح مکه در رمضان سال هشتم هجری واقع شد. یکی از مفاد معاهده صلح حدیبیه این بود که هر یک از قبایل عرب که بخواهد می‌تواند با رسول الله صلی الله علیه و سلم هم‌پیمان شود و هر که بخواهد می‌تواند با قریش هم‌پیمان گردد، در این راستا «بنوبکر» با قریش پیمان بستند و «خزاعه» با رسول الله صلی الله علیه و سلم هم‌پیمان شدند؛ در همین سال یعنی سال هشتم هجری قبیله بنوبکر بر خزاعه حمله برده حدود بیست نفر از آنان را کشتند، که قریش هم در این قضیه با مال و سلاح بنوبکر را کمک کرده بودند، وقتی این سخن به رسول خدا صلی الله علیه و سلم رسید شدیداً برآشفته و عصبانی شدند و برای مبارزه با قریش آمادگی گرفتند، ولی مردم را از مقصد خود مطلع نساختند تا قریش فرصت تجهیز را نداشته باشد و تا حد امکان حرمت سرزمین حرام نگاه داشته شود و اجساد کشته‌ها آن را فرا نگیرد، اما «حاطب بن ابی بلتعنة بدری» خواست تا نامه‌ای را به شکل پنهانی به مکه بفرستد و آنها را از تصمیم

پیامبر با خبر کند؛ خداوند پیامبرش صلی الله علیه وسلم را از موضوع نامه مطلع ساخت و ایشان تعدادی از اصحاب خود را برای بازرسی زنی که نامه را با خود داشت فرستادند، و آنان توانستند نامه را بیابند؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم حاطب را فرا خوانده و از وی پرسیدند: چرا چنین کردی؟ او گفت: ای رسول خدا، به الله سوگند که من به الله و رسولش ایمان دارم و از دین برنگشتم، اما مردی هستم که هیچ قوم و خانواده‌ای در مکه ندارم و همسر و فرزندانم در آنجا هستند، می‌خواستم با این کار برای شان پشتی‌بانی بیابم؛ عمر رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: یا رسول الله اجازه دهید گردنش را بزنم، این مرد منافق شده است، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این مرد در بدر شرکت نموده، کسی چه می‌داند حتماً خدا در مورد اصحاب بدر می‌دانسته که فرموده: هرچه می‌خواهید بکنید من شما را بخشیدم».

رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز دهم رمضان از مدینه حرکت نمود، در بین راه افطار کرد و مردم نیز با ایشان به خاطر مشقت‌ها و مشکلات سفر افطار نمودند؛ تعداد مسلمانان هنگام خروج از مدینه ده هزار نفر بود که بین راه در منطقه «مرالظهران» بعضی از قبایل عرب نیز به آنها پیوستند. سربازان رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر ابوسفیان و دو نفر از همراهانش دست یافتند آنها را اسیر گرفته نزد نبی خدا صلی الله علیه وسلم آوردند، ابوسفیان مسلمان شد و عباس که مسلمان شده بود و در راه هجرت به سوی مدینه به رسول الله صلی الله علیه وسلم برخورد. گفت: ابوسفیان مردی است که افتخارات را دوست دارد برایش کاری کن تا به آن افتخار کند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر

کس به خانه ابوسفیان برود در امان است.» لشکر اسلام به مکه رسید و فرستاده پیامبر در همه جا اعلان کرد که هرکس به خانه اش داخل شود و دروازه را ببندد در امان است، هرکس به مسجد وارد شود در امان است، و هرکس به خانه ابوسفیان برود در امان است؛ در این بین پیامبر صلی الله علیه و سلم پانزده نفر را به دلیل جرایم بی حدشان در حق اسلام و رسولش استثناء کرده مورد عفو و بخشش قرار ندادند، بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم وارد مکه شد در حالی که بر شترش نشسته بود و سرش را به گونه ای خم کرده بود که نزدیک بود پیشانی اش به زین شتر بخورد، و پیوسته بر این پیروزی بزرگ الله را شکرگذاری می کرد، بعد از آن خانه خدا را طواف کرد و سیصد و شصت بتی که در اطراف آن وجود داشت را از بین برد، سپس به کعبه داخل شد و دو رکعت نماز در آن خواند، و بعد به دروازه آن ایستاد، قریش بی صبرانه منتظر بودند تا بدانند با ایشان چه خواهد کرد، در آن لحظات حساس رو به آنها کرد و گفت: ای قریش گمان می کنید با شما چه خواهیم کرد؟ گفتند: به خیر و خوبی، تو برادر و برادرزاده بزرگواری. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «امروز من به شما همان سخنی را می گویم که قبلاً بر ادرم یوسف گفته بود:

{ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ } [یوسف: 92]

(امروز هیچ گونه سرزنش و توبیخی نسبت به شما در میان نیست، خداوند شما را می بخشد، چرا که او مهربان ترین مهربانان است).  
بروید شما آزادیید».

بعد از آن مردم صف بستند تا با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر اسلام بیعت کنند، پیامبر صلی الله علیه و سلم بر صفا نشستند و از مردان و سپس از زنان بر سمع و طاعت خدا و رسولش بر آن چه توان دارند، بیعت گرفتند؛ البته با هیچ یک از زنان دست ندادند؛ در میان این زنان هند همسر ابو سفیان نیز به شکلی ناشناس با ایشان بیعت نمود که رسول خدا در روز فتح خون وی را مباح اعلان نموده بود و هنگامی که از این قضیه مطلع شد از وی گذشت و او را عفو نمود.

در روز فتح رسول الله صلی الله علیه و سلم به بلال دستور دادند که بر بام کعبه رفته اذان بگوید، این کار بر بعضی حاضران قریش که بعداً مسلمان شدند بسیار گران آمد، اما رسول الله صلی الله علیه و سلم به خاطر هدف عظیم و حکمت بزرگ آن، عمداً چنین فرمان داد.

#### 10- غزوة حنین

این جنگ در دهم شوال سال هشتم هجری چندی بعد از فتح مکه واقع شد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و سلم مکه را فتح نمود بزرگان «هوازن» و «ثقیف» دانستند که ایشان بعد از فارغ شدن از کار مکه به زودی متوجه ایشان خواهد شد، به همین دلیل تصمیم گرفتند جنگ را خودشان آغاز نمایند، رئیس شان «مالک بن عوف» جوانی سی ساله بود، او ایشان را فرمان داد که تمام دارایی و زنان و فرزندان و چهارپایان شان را نیز با خود به جنگ ببرند تا این امر باعث استقامت و ثبات بیشتر جنگجویان شود، تعداد لشکر مشرکین در این جنگ بین بیست تا سی هزار نفر بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم تصمیم خویش را برای مبارزه با ایشان اعلان نمود، و تمام ساکنان مکه، آنانی که

در فتح مکه شرکت داشتند و تعداد دیگری که جدیداً مسلمان شده بودند با پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه شدند، لشکر حرکت کرد تا به منطقه «حنین» رسید، هوازن و همپیمانان شان در سفیدی صبح بر مسلمانان حمله کردند و مسلمانان نیز با ایشان به جنگ پرداختند، مشرکان ترسیده و فرار کردند، مسلمانان شروع به جمع نمودن غنایم کردند که ناگهان تیرهای دشمن ایشان را غافل گیر نمود، جمعیت مسلمانان به هم خورد و اهالی مکه و تازه مسلمانان فرار کردند پیامبر صلی الله علیه وسلم سوار بر استر خویش ثابت مانده می فرمود: «من پیامبر خدایم دروغگو نیستم من فرزند عبدالمطلب ام»، در عین زمان بین مسلمانان شایعه قتل پیامبر صلی الله علیه وسلم پخش شد؛ بسیاری از شدت ناامیدی سلاح خویش را انداختند، اما تعدادی از مهاجران و انصار در اطراف رسول خدا صلی الله علیه وسلم جمع شدند، عباس که صدایی رسا و بلند داشت فریاد برآورد که: رسول خدا زنده است، کسانی که فرار کرده بودند بازگشتند و به سرعت تعداد مؤمنان افزایش یافت تا جای که توانستند بار دیگر پیروز شوند؛ مسلمانان دیگر نیز در پی ایشان شروع به مبارزه کردند و عده ای را اسیر گرفتند، غنیمت های فراوانی به دست مسلمانان افتاد، که آنها را پیامبر صلی الله علیه وسلم در بین کسانی از نو مسلمانان که می خواست دل شان را به اسلام گرم سازد تقسیم نمود، و به انصار به خاطر اعتمادی که بر ایمان و راستی اسلام شان داشت هیچ چیزی نداد.

در مورد این جنگ در قرآن نازل شد:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ

الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ ثُمَّ لِيْتِمُّ مُدْبِرِينَ. ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ؛ [التوبة: 25-26]

(خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و در جنگ حنین بدان‌گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پا به فرار نهادید. سپس خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهایی را فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران).

این آخرین جنگی بود که بین اسلام و مشرکان عرب درگرفت، چیزی نگذشت که دیگر عرب‌ها بت‌های‌شان را می‌شکستند و به اسلام می‌پیوستند.

#### 11- غزوة تبوك

این جنگ به نام «غزوة عسره» یعنی (سپاه سختی) نیز یاد می‌شود که در رجب سال نهم هجری واقع شد. «تبوك» منطقه‌ای در وادی القری بین سرزمین حجاز و شام می‌باشد. سبب غزوة تبوك این بود که روم گروه بزرگی را از شام جمع کرده و قبیله‌های «لخم»، «جذام»، «عامله» و «غسان» که عرب‌های نصرانی بودند نیز با آنها یکجا شدند و لشکر عظیمی را فراهم آوردند، هدف هرقل از این کار هجوم آوردن به مدینه و نابود ساختن دولت نوپایی بود که در جزیره عربی ایجاد شده بود و اخبار پیروزی‌های آن ترس و هراس را در قلب وی انداخته بود؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم از مردم

خواستند که برای مقابله بیرون شوند، در این زمان گرما به اوج خود رسیده بود، مؤمنان صادق از تهل و با رضایت خاطر آماده شدند و از جمله این مؤمنان فقط سه نفر تخلف ورزیدند؛ رسول الله صلی الله علیه و سلم از ثروتمندان خواستند که با اموال خود «غزوة عسره» را تجهیز نمایند، به همین اساس مال فراوانی به مسجد پیامبر صلی الله علیه و سلم سرازیر گشت، ابوبکر رضی الله عنه همه مالش را که عبارت از چهل هزار درهم بود آورد، عمر رضی الله عنه نصف دارایی خود را آورد، و عثمان مال فراوانی را بخشش کرد تا جایی که یک سوم لشکر را تجهیز نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حق وی دعا کرده فرمود: «عثمان بعد از امروز با هیچ کاری ضرر نمی بیند». تعدادی از فقراء صحابه آمدند که هیچ وسیله سوارایی نیافته بودند تا با آن به جهاد شرکت کنند، رسول الله صلی الله علیه و سلم برای شان فرمود: «من نیز چیزی نمی یابم تا شما را بر آن سوار کنم». ایشان در حالی باز می گشتند که چشمان شان از اندوه نبود مالی که در راه خدا انفاقش کنند اشک آلود بود، در این میان منافقان از همراهی سپاه خودداری کردند که تعدادشان به حدود هشتاد و چند نفر می رسید، که با عندهای بی اساسی هر کدام بهانه تراشی می کردند و پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز از ایشان می پذیرفت. رسول خدا صلی الله علیه و سلم با لشکری سی هزار نفری که ده هزار آن اسب سوار بودند حرکت کرد، این عظیم ترین سپاهی بود که تا آن زمان عرب ها به چشم خود دیده بودند، سپاه اسلام حرکت خود را ادامه داد تا به تبوک رسید، در حدود بیست روز در آنجا ماندند، اما هیچ اثری از جنگ دیده نشد و کسی به مقابل شان نیامد.

این آخرین غزوة رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود، در باره این جنگ پروردگار آیتی را نازل



فرمود:

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} [التوبة: 117-118]

خداوند توبه پیغمبر و توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت. کسانی که در روزگار سختی از پیغمبر پیروی کردند بعد از آن که دل‌های دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود. باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است. خداوند توبه آن سه نفری را هم می‌پذیرد که واگذار شدند [و پیغمبر و مؤمنان و خانواده خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند] تا بدانجا که زمین با همه فراخی، بر آنان تنگ شد، و دل‌شان به هم آمد و دانستند که هیچ پناه‌گاهی از خدا جز برگشت به خدا [با استغفار از او و پناه بردن بدو] وجود ندارد. آن گاه خدا بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند؛ بی‌گمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

در کنار این آیات زیادی در مورد موقف منافقین و کسانی از اعراب که عذرهای مختلف آورده بودند، نازل شد و خداوند پیامبرش را نیز برای پذیرفتن معذرت‌های ایشان مورد عتاب قرار داد که می‌توانید این آیات را در سوره توبه تلاوت نمایید.

در آغاز از اسباب مشروعیت جنگ در اسلام و قواعد آن سخن می‌گوییم:

رسول خدا صلی الله علیه وسلم دعوت خویش را با نیکی و موعظه و نصیحت آغاز کرد، آیات کتاب خدا که بر وی نازل می‌شد را بر ایشان می‌خواند و می‌کوشید با تمام دلایل عقلی و عاطفی چشمان‌شان را بر گمراهی‌های بت‌پرستی و خرافات بگشاید، اما قومش از همان اول با خشم و تمسخر با وی مواجه شدند، به وی تهمت زدند و سپس آزارش دادند، و در آخر تصمیم به قتلش گرفتند، تا این که خداوند برای دعوتش مکان امن و مطمئنی را فراهم ساخت، اما در مکان جدید نیز پیوسته دو قدرت در انتظار فرصتی برای نابودی دعوت وی بود: یکی «قریش» که هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش به مدینه و علاوه بر آن ایمان آوردن اهالی مدینه که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم تبدیل به قدرتی شده بود و خواب را از سر قریش پرانده بود؛ دیگری «یهود» که پیامبر صلی الله علیه وسلم از همان آغاز استقرار خویش می‌خواست با آنها رفتاری مسالمت‌آمیز و دوستانه داشته باشد، اما از آنجایی که طبیعت یهود طبیعی عقده‌مند، مکار و زورگو است به مجرد این که دیدند پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه مستقر شد و رهبری مهاجران و انصار را به دست گرفت، حسادت و خشم بزرگان یهود بر علیه این رهبری جدید که با تسلط کامل خویش بر مدینه با ایشان به رقابت برخاسته بود، به جوش آمد.

در تمام مدت اقامت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مکه آیات قرآن کریم بر ایشان نازل می‌شد و آنها را به صبر در مقابل عمل‌کرد مشرکان دعوت می‌فرمود:

{وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا} [المزمل:10]

(در برابر چیزهایی که می‌گویند شکیبایی کن، و به گونه‌ای پسندیده از ایشان دوری کن).

و مشرکان هم هرگاه می‌دیدند آیاتی در مورد صبر بر آزار و اذیت ایشان نازل می‌شود بر دشمنی و حيله و ظلم خویش می‌افزودند، در کنار این مسلمانان نیز به دلیل ضعف و کمی تعداد خویش قدرت مقابله و دفع آزارهای ایشان را نداشتند، و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در مدینه مستقر شد، مسلمانان صاحب قدرت و شوکتی شدند، دشمنی‌های فریش و کینه‌توزی‌ها و بدجنسی‌های یهود بر علیه‌شان آغاز شد، و هر لحظه امکان داشت بر آنها حمله‌ای صورت بگیرد، و از طرفی اسلام دینی واقعی است که نمی‌تواند چشمش را بر حقایق بسته و به دنبال تصورات زیبا و فضایل باشد آن هم در مقابل کسانی که نه به این فضایل ایمان دارند و نه به آن احترام می‌گذارند، بلکه اسلام می‌داند که باید خود را به وسیله قدرت حمایت کند، برای مقابله با دشمنی‌ها، آمادگی بگیرد و بر قدرت و شوکت باطل فایق آید، تا فرصت را برای دعوت نیک آزادی خواهان هموار ساخته به راحتی عقل‌ها را مخاطب سازد، نفس‌ها را تزکیه نماید، فساد را اصلاح سازد، و برای خیر و خوبی و روشن کردن مسیر هدایت و راستی مشعل‌هایی بسازد و بیفزورد.

به دلیل چنین مسایل و مصالحی و مانند اینها بود که الله تعالی جنگ را در سال دوم هجری با نازل نمودن این آیات برای مسلمانان مشروع کرده و فرض گردانید:

{أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ

اللَّهُ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ. الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا  
الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ} [الحج:39-41]

(اجازه به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ [تحمیل] می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است و خداوند توانا است بر این که ایشان را پیروز کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند پروردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند دیرهای [راهبان و تارکان دنیا] و کلیساهای [مسیحیان] و کنشته‌های [یهودیان]، و مسجدهای [مسلمانان] که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد؛ و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که [با دفاع از آیین و معابد] او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است. کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به خدا بر می‌گردد).

اینها اولین آیاتی بود که در مورد جنگ و اجازه جنگیدن نازل شد، و به دلیل اهمیت موضوع خوب است اندکی در مقابل این آیات توقف کنیم تا بهتر بتوانیم به حکمت اجازه دادن به جنگ و فایده و اهداف آن پی ببریم:

1- در شروع آیه‌ای که اجازه قتال برای مؤمنین داده شد دیده می‌شود که از مؤمنان به لفظ {الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ} یاد شده است و از جمله قواعد معروف زبان عربی این است که ارتباط دادن حکم به کلمه مشتق

به این معنا است که آن چه مورد اشتقاق قرار گرفته دلیل حکم است، پس وقتی **يُقَاتِلُونَ** از کلمه **المقاتله** مشتق شده به این معنا است که این مؤمنانی که اجازه جنگ برای شان داده شده کسانی اند که مورد جنگ قرار گرفته اند بر ایشان ستم و آزار رسیده و بر علیه ایشان اعلان مبارزه شده است، این مسأله صراحتاً اشاره به این موضوع دارد که علت اجازه جنگ برای ایشان ستمی است که قبلاً متوجه شان شده و این کار همانند دور ساختن دشمن از خود و مقابله به مثل است، چنان چه الله تعالی در جای دیگر می فرماید:

**فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ** [البقرة: 194]

(هر که راه تعدی و تجاوز بر شما را در پیش گرفت، بر او همانند آن، تعدی و تجاوز کنید) چه آغاز کردن تعدی و تجاوز ممنوع است، لیکن در برابر آن دفاع از خویشتن و مبارزه برای اخذ قصاص آزاد است.)

**وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا** [الشوری: 40]

(کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است).

2- همچنین در این آیه تصریح شده جنگی که مشرکان بر علیه مسلمانان به راه انداخته بودند از روی ظلم و دشمنی بوده و هیچ دلیل بر حقی نداشته، چرا که الله تعالی در این آیه می فرماید: **بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا** یعنی به سبب این که بر ایشان ظلم شده بود، بنابراین مؤمنان مکه ظالم و ستمکار نبودند، بلکه ایشان از عقیده خود دفاع می کردند و از قومشان می خواستند که خود را از بند اوهام و خرافات و اخلاق

ناشایست آزاد سازند.

3- در آیه دوم خداوند به حقایق تاریخی ای تصریح نموده که این ظلم و ستم در آن به وقوع پیوسته، و آن این که این مؤمنانی که به ایشان اجازه جنگ داده شده کسانی اند که از سرزمین شان بیرون رانده شده اند، و به راستی از این ظلمی بدتر وجود ندارد که انسان از وطنش بیرون رانده شود و از سرزمینش طرد گردد.

4- در همین آیه سبب اخراج مؤمنان از سرزمین شان نیز بیان گردیده و آن این که چون ایشان با قوم خود در گردن نهادن به بت پرستی و عبادت خدایان باطل مخالفت کردند و الله یگانه واحد را می پرستیدند قوم شان تنها به خاطر عقیده، ایشان را زجر و آزار دادند و قریش نمی خواست در این مورد به آنها آزادی بدهد.

5- تا زمانی که برای مؤمنان آزادی عقیده موجود نباشد ایشان می توانند برای به دست آوردن آن بجنگند، زیرا این آزادی گران بهاترین ارزشی است که انسان در زندگی این دنیا به آن افتخار می نماید.

6- بعد از آن الله تعالی بیان می نماید جنگی که برای مؤمنان مشروع گردیده فایده اش تنها تأمین آزادی دینی برای خودشان نیست بلکه پیروان دیگر دینات آسمانی یعنی یهود و مسیحیت نیز از آن مستفید می شوند، در آن روزگار مسلمانان با بت پرستان بی دین مبارزه می کردند و هنگامی که قدرت و شوکت یافتند توانستند از عبادت گاه های یهود و نصارا نیز در کنار مساجدشان حمایت کنند، تا بت پرستان و بی دینان که با ادیان الهی مبارزه می نمایند نتوانند بر ایشان استیلا یابند و دروازه

عبادت‌گاه‌های‌شان را ببندند، این موضوع در سخن الله تعالی در این آیه کاملاً واضح است:  
﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾  
[الحج:40]

(اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند دیرهای [راهبان و تارکان دنیا] و کلیساهای [مسیحیان] و کنشتهای [یهودیان]، و مسجدهای [مسلمانان] که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد).

«صوامع» خلوت‌کده‌های راهبان است که «دیر» نیز نامیده می‌شود، «بیع» کلیساهای مسیحیان است، «صلوات» نیز کلیساهای یهودیان را گویند. به این ترتیب واضح می‌شود که جنگ در اسلام برای نابود ساختن دین‌های آسمانی یا ویران نمودن عبادت‌گاه‌ها نیست بلکه برای حمایت دین‌های آسمانی از تسلط بی‌دینان و بت‌پرستان و محافظت‌شان از ویرانی و مسدود شدن می‌باشد.

7- و در آیه سوم پروردگار نتایجی که بر پیروزی مؤمنان در این جنگ مشروع، مرتب می‌گردد را تصریح می‌فرماید، و واضح می‌سازد که پیامد این جنگ استعمار ملت‌ها و خوردن نعمت‌ها و تصرف بر ثروت‌ها و خوار نمودن ارزش‌های مردمان دیگر نیست، بلکه ثمره این پیروزی مسایلی است که به مصلحت انسانیت و نفع جوامع می‌باشد، که عبارت‌اند از:

الف- انتشار عروج روحی در جهان از طریق عبادت نماز ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾.

ب- گسترش عدالت اجتماعی در بین ملت‌ها از طریق زکات، **وَأَتُوا الزَّكَاةَ**.

ج- تحقق همکاری بر مصالح و حفظ کرامت و تعالی جامعه با امر به خوبی‌ها **وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ**.

د- همکاری بر مبارزه با شرارت، جرم و فساد با جلوگیری از بدی‌ها **وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ**.

این‌ها نتایجی‌اند که بر پیروزی مسلمانان در جنگ با دشمنان‌شان مرتب می‌شود، با برپایی دولت اسلامی برای تعالی روحی، تکافل اجتماعی، ارتقای انسان از راه خیر، و جلوگیری از سقوط وی در مسیر شر کار می‌شود؛ در کجا می‌توان برتر و بالاتر از این اهداف که اسلام آن را برای جنگ تعیین نموده هدفی یافت، کدام جنگ را از گذشته‌های دور تا کنون می‌توان یافت که هدفش با اهداف عمومی‌ای که در اسلام برای فایده‌مردم به طور کلی بیان شده برابری کند و جوامع را بر اساسی بنا نهد که آنها را به سوی تعالی انسانی و پیشرفتی بر مبنای انسانیت حرکت دهد، به گونه‌ای که راهی به سوی بازگشت به نادانی‌های اولیه از لابلای‌گری، بی‌بندوباری، بی‌دینی، جنگ و خون‌ریزی، و مانند آن چه در پیشرفتی که در سایه تمدن مادی غربی حاصل شده است نداشته باشد.

و چون به اهداف اسلام در رابطه با اجازه جنگ پی بردیم به راحتی می‌توانیم مفهوم فی سبیل‌الله را نیز درک کنیم، پس جهاد در راه خدا، همان جهادی است که برای تحقق خیر، صلح، تعالی و عدالت در جوامع بر پا می‌شود و راه خدا همان مسیر حرکت به سوی اوست، و مسیر حرکت به سوی الله نمی‌تواند راهی جز خیر و محبت و همکاری بر نیکی و ترس از خدا و دوری از گناه و تجاوز باشد.

این توضیحی مختصر بود در مورد اهداف اسلام برای مشروعیت جنگ و اسباب تاریخی‌ای که منجر به این حکم شد. و اینک از درس‌ها و اندرزهای مبارزات اولیه اسلام یعنی زمان رسول الله



صلی‌الله‌علیه‌وسلم سخن می‌گوییم؛ دلم می‌خواست از درس‌های هر جنگ به شکل جداگانه صحبت می‌کردم اما وقت کم است و اگر چنین کنم ده‌ها صفحه را در بر خواهد گرفت، این امر مرا بر آن داشت تا باری همه این پندها را یکجا کنم تا از درس‌های مختلف هر جنگ به شکل تفصیلی بتوانیم مستفید شویم؛ شاید اگر خدا بخواهد و اجل فرصت دهد و بیماری سبک شود سال آینده به این امر اقدام نمایم.

1- اولین جنگ مسلمانان، بدر بود، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای دستیابی به قافله قریش که در راه بازگشت از شام به سوی مکه بود، بیرون شده بود، اما قافله نجات یافت و مشرکان تصمیم به جنگ با مسلمانان را گرفتند، و مسأله همان طور گذشت که قبلاً بیان شد؛ اما آن چه باید دانست این است که دستیابی به قافله قریش دلالت بر علاقمندی بر زورگیری و راه‌گیری چنان چه تهمت‌پیش‌ه‌گان مستشرق می‌گویند نیست، بلکه از جمله انگیزه‌های آن یکی تلافی و جبران اموالی بود که قریش از مؤمنان مهاجر گرفته بودند؛ ایشان اکثر مسلمانان را مجبور ساختند که خانه و کاشانه و اموال‌شان را ترک گویند، و بعد از رفتن‌شان از مکه خانه‌های‌شان را فروختند، و مال‌های‌شان را تصاحب کردند، امروز هم ما در قوانین حکومتی حکمی به نام قانون مقابله به مثل داریم که کاری مانند آن چه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم انجام دادند را اجازه می‌دهد، مانند وضعیتی که بین ما و اسرائیل وجود دارد؛ لازم است این را در نظر بگیریم که قبل از جنگ بدر هفت بار دیگر هم تلاش‌هایی در جهت دستیابی بر قافله‌های قریش صورت گرفته بود و تمام کسانی که در این موارد بیرون شده بودند تنها مهاجران بودند و حتی یک نفر از انصار هم اعزام نشده بود، زیرا این حق شرعی‌شان بود که تمام قوانین الهی و انسانی آن را تأیید می‌کردند؛ در ادامه به تلاش‌های هفت‌گانه‌ای که جهت جلوگیری از کاروان‌های

## قریش صورت گرفت اشاره می‌کنیم.

- در آغاز ماه هفم هجری گروهی به سرکردگی حمزه بیرون شد.
  - در ماه هشتم سریه‌ای به رهبری عبیده بن حارث حرکت کرد.
  - بعد از آن سریه‌ی سعد بن ابی وقاص در ماه نهم بیرون شد.
  - «غزوة ودان» در ماه دوازدهم صورت گرفت.
  - «غزوة بواط» در ماه سیزدهم هجری واقع شد.
  - غزوة بدر کبرانی نیز در همین ماه صورت گرفت.
  - «غزوة العشیره» در اوایل ماه شانزدهم هجری به وقوع پیوست.
- تمام این غزوه‌ها و سریه‌ها متشکل از مهاجران بود و حتی یک نفر از انصار نیز در آن شرکت نکردند که این امر، سخن ما را تأیید می‌کند.

2- پیروزی در میدان مبارزه به کثرت تعداد و فراوانی امکانات و تسلیحات نیست بلکه با قدرت روحی و معنوی لشکر است، سپاه اسلام در این میدان‌ها نمونه‌ی عالی‌ای را از عقیده‌ی پاک، ایمان آتشین، خوشحالی برای کسب شهادت و علاقه به ثواب الله و جنت وی را از خود به نمایش گذاشتند، و نشان دادند که تا چه حد از این که توانسته‌اند خود را از بند گمراهی و وحشت و فساد برهانند خوش‌حال‌اند؛ در عین زمان لشکر مشرکین نمونه‌ای از فساد عقیده، نابودی اخلاق، از هم‌پاشیدگی روابط اجتماعی،

فرورفتن در لذت‌ها و تعصبات کورکورانه برای تقالید گذشته‌گان و پدران و خدایانی ساختگی بودند.

اگر به کارهایی که هر یک از دو سپاه قبل از شروع جنگ انجام می‌دادند دقت کنید می‌بینید که مشرکان می‌خواستند قبل از شروع جنگ بدر سه روز در آنجا اقامت گزینند و شراب بنوشند و آواز خوانان برای‌شان نغمه‌سرایی کنند و موسیقی بنوازند، و در آنجا آتش برافروزند تا همهٔ عرب‌ها آوازه‌شان را بشنوند و از ایشان حساب ببرند، آنها گمان می‌کردند این راهی برای پیروزی‌شان است. اما مسلمانان قبل از شروع جنگ بدر با تمام قلب‌های‌شان به خدا روی آوردند و از وی خواستند که آنها را پیروز گرداند، ایشان آرزوی شهادت را در دل می‌پروراندند و بوی جنت را استشمام می‌کردند، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به سجده افتاده بود و با التماس از خداوند پیروزی بندگان مؤمنش را خواسته بود؛ و نتیجه این شد که خداترسان خاشع پیروز شدند و بیهوده‌گرایان شهوتران شکست خوردند.

و اگر بین تعداد جنگجویان مسلمان و جنگجویان مشرک در هر یک از جنگ‌ها مقایسه‌ای داشته باشیم در می‌یابیم که هر بار تعداد مشرکان چند برابر مسلمانان بودند، اما با وجود آن همیشه پیروزی از آن مسلمانان شده است، حتی در دو جنگ احد و حنین که در نهایت مسلمانان پیروز شدند، اگر خطای مسلمانان و مخالفت با دستور رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نمی‌بود هیچ نوع شکستی هرگز متوجه‌شان نمی‌شد.

3- عزم و تصمیم جدی و علاقمندی سپاه در وارد شدن به میدان جنگ و خوش بودن از مقابله با دشمن مسائلی است که رهبر و فرمانده را در اجرای نقشه‌اش و اطمینان به پیروزی و کامیابی بسیار

کمک می‌کند همان گونه که این مورد در جنگ بدر اتفاق افتاد.

فرمانده اگر می‌بیند افرادش علاقه‌ای به جنگ ندارند و انگیزه‌شان سرد است باید ایشان را به وارد شدن به میدان جنگ و مبارزه مجبور نسازد تا این که از رضایت و شور و شوق به مبارزه در نفس‌های‌شان مطمئن شود، و دیدیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم قبل از شروع جنگ بدر برای همین منظور با یارانش مشوره نمود.

4- محافظت سربازان از زندگی رهبرشان نشان دهنده علاقمندی ایشان در پیروزی میدان جنگ و دعوت است، و رهبر نیز باید این قضیه را بپذیرد، زیرا زنده بودن او به معنی زنده ماندن دعوت است و مرگش منجر به شکست در میدان مبارزه خواهد شد.

در جنگ بدر دیدیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رضایت داد تا برایش سایبانی بسازند و در دیگر جنگ‌ها نیز یعنی «احد» و «حنین» دیدیم که مردان و زنان مؤمن راست‌گو پیرامون پیامبرشان حلقه زدند و با جان‌های‌شان وی را از تیرهای دشمنان محافظت کردند، و دیدیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم نه تنها ایشان را از این کار منع نکرد، با وجود این که خود شجاعتی بی‌مثال داشت و محافظت الله نیز با وی بود، بلکه آنها را بر این کارشان تمجید نمود، همان طور که دیدیم ایشان از نسبیّه ام عماره تشکر کرد و برایش دعا نمود که پروردگار او، همسر و فرزندانش را در جنت با وی همراه سازد.

5- پروردگار بندگان مؤمن صادقش را در جنگ‌ها با لشکری از جانب خود همراهی می‌کند همان گونه که در جنگ بدر ملایکه را فرو فرستاد، و در جنگ احزاب باها را روان نمود؛ بلکه ذات پاک الله

چگونه مؤمنانی را که در راه او مبارزه می‌کنند به حال خودشان می‌گذارد در حالی که خود می‌فرماید:

وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ {الرّوم:47}

(و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است).

و در جایی دیگر می‌فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا} {الحج:38}

(خداوند دفاع می‌کند از مؤمنان).

6- از ویژگی‌های دعوتگر صادق این است که علاقمند هدایت دشمنانش باشد، و زمینه را به گونه‌ای برای‌شان فراهم سازد تا شاید الله هدایت را در قلب‌های‌شان جای دهد، و از همین‌جا می‌توان به علت علاقمندی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در گرفتن فدیة از اسیران «بدر» پی برد، ایشان امیدوار بود که خداوند آنها را هدایت نماید و بعد از خود فرزندان‌ی داشته باشند که خدا را عبادت کنند و به سوی وی دعوت نمایند، و اگر دیدیم قرآن کریم رسول خدا را در این باره مورد عتاب قرار می‌دهد آن به خاطر مصلحت دیگری برای اسلام بود که عبارت از ترساندن دشمنان خدا و محاکمة سرکردگان فتنه و گمراهی می‌باشد؛ و اگر اسیران روز بدر کشته می‌شدند مقاومت قریش تضعیف می‌گردید، زیرا با کشته‌شدن آنان قریش بسیاری از بزرگانی را که آتش فتنه و دشمنی را بر ضد مؤمنان دامن می‌زدند از دست می‌داد.

قبول فدیة از جانب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اشاره به مسألة دیگری نیز دارد و آن بودن عباس

عموی پیامبر صلی الله علیه وسلم در بین اسیران جنگی است؛ عباس قبل از اعلان اسلامش برای کمک به رسول خدا صلی الله علیه وسلم تلاش زیادی نموده بود و با ایشان در بیعت عقبه دوم که کاملاً سری بود نیز حضور داشت، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم را از تمام تحرکات قریش باخبر می ساخت، تا جایی که به نظر من وی مسلمان شده بود ولی اسلام خویش را پنهان می ساخت، در این صورت پیامبر صلی الله علیه وسلم چگونه می توانست وی را به قتل برساند؟ در صورتی که وی مسلمان می بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم وی را به قتل می رساند با شریعت خویش مخالفت کرده بود که قتل مسلمان را ناجایز می داند، و اگر وی را از قتل استثناء قرار می داد در حالی که امکان داشت هنوز مشرک باشد باز هم با شریعت خویش مخالفت کرده بود زیرا در اسلام تمام کسانی که با خدا و پیامبرش می جنگند با هم برابرند و فرقی بین قوم و خویش و بیگانه وجود ندارد؛ و این موضوع باعث می شد تا مشرکان و منافقان فرصت را غنیمت شمرده به این مسأله دامن بزنند، و اعتماد به عدالت رسول خدا و دوری وی از هوای نفسانی در همه امور را زیر سؤال ببرند، و این قضایا اصلاً به مصلحت دعوت نبود.

7- مخالفت با فرمان رهبر دانا و زیرک منتهی به خسارت در میدان جنگ می شود، همان طور که در واقعه احد مشاهده کردیم، اگر تیراندازی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را در پشت سر لشکر نگهبان تعیین کرده بودند طبق دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم در جای خویش ثابت می ماندند، مشرکان هرگز فرصت دور زدن شان را نمی یافتند و قادر نبودند شکست آغاز جنگ را در آخر به پیروزی تبدیل کنند؛ همین بود که این نافرمانی باعث از دست دادن فرصت و کامیابی دشمن گردید، و خداوند نیز مؤمنان را در مخالفت فرمان رسول شان به عذاب بیم داده می فرماید:

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ} [النور: 63]

(آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی گریبان‌گیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود).

8- چشم داشتن به مادیات و غنیمت‌های دنیوی و چیزهایی مانند آن منجر به ناکامی و شکست می‌گردد، مانند آن چه در جنگ احد در نتیجه رهاسازی سنگر از طرف تیراندازان به طمع جمع کردن غنایم رخداد، و یا اتفاقی که در جنگ حنین افتاد، زمانی که در آغاز مسلمانان پیروز شدند عده‌ای به چشم‌داشت غنیمت‌ها، تعقیب دشمن را رها کردند و این سبب شد که دشمنان باز گشته و بر مسلمانان حمله نمایند و آنها را شکست دهند و اگر ثبات و پایداری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم و مؤمنان صادق اطرافش نمی‌بود هرگز این شکست، به پیروزی آشکاری مبدل نمی‌شد. در مورد دعوت‌ها نیز عین قضیه است و چشم‌داشتن دعوت‌گران به مال دنیا و زیاده‌طلبی ایشان در کسب اموال و زمین و خانه باعث فاسد شدن دعوت و بی‌اثر شدن آن در روح و روان دیگران می‌گردد. حتی این مسأله باعث می‌شود مردم در راستگویی دعوت‌گر به آن چه فرا می‌خواند مشکوک شوند؛ حتی ممکن است وی را متهم به استفاده‌جویی از دعوت الی‌الله‌کنند و مقصدش را از این کار دست‌یابی به بهره‌های دنیوی به نام دین و اصلاح بدانند؛ ایجاد چنین اعتقادی در اذهان مردم مانع داخل شدن آنان به دین‌الله و باعث بدنامی دعوت‌گران صادق و مخلص نیز می‌گردد.

9- در استقامت نسبیبه ام عماره و همسر و فرزندان در اطراف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم

هنگامی که در جنگ احد تنها مانده بود، دلیلی از جمله دلایل متعددی است که نقش بزرگ زن مسلمان را در پیروزی دعوت اسلامی نشان می‌دهد، و دلیلی است بر احتیاج امروز ما به زنان مسلمانی که بار سنگین دعوت الی الله را باری دیگر به دوش گیرند و دعوت را در میان زنان و دختران و مادران انتشار دهند تا دوباره در نفس‌های کودکان‌شان محبت الله و رسولش و چنگ‌زدن به اسلام و تعلیمات آن و کار کردن در جهت خیر و مصلحت اجتماع رشد نماید.

مادامی که میدان دعوت از زنان مسلمان دعوتگر خالی باشد و یا به تعداد کافی از چنین زنانی نداشته باشیم، باید دانست که گام‌های دعوت کوتاه خواهد بود و حرکت اصلاح‌لنگ‌لنگان به پیش خواهد رفت، و این حالت همچنان ادامه خواهد داشت تا زمانی که نصف دیگر امت یعنی زنان نیز دعوت خیر را بشنوند و محبت به نیکی و تلاش در جهت برپایی دین و چنگ‌زدن به ریسمان محکم الهی در ضمیرشان زنده شود.

10- مجروح شدن رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز احد پیامی دارد برای تمام کسانی که در مسیر دعوت الی الله گام می‌گذارد تا برای تحمل آزارهای جسمی، سلب آزادی و زندان، اعدام و ترور شدن و تمام نا‌ملایماتی که ممکن است در راه خدا به آنان تحمیل شود، آمادگی داشته باشند؛ چنان که الله تعالی در کتاب کریمش می‌فرماید:

{أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ} [العنكبوت: 2-3]



(آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟! ما کسانی را که قبل از ایشان بودند آزمایش نمودیم، پس باید خدا معلوم کند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند).

11- مشرکان در روز احد کشته‌های مسلمان به‌خصوص عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را «مُثله» کرده بودند؛ این دلیل واضحی است بر این که دشمنان اسلام از هر نوع انسانیت و وجدانی بی‌بهره‌اند، چرا که تکه‌تکه کردن انسان کشته‌شده هرگز خودوی را آزار نمی‌دهد، چنان که می‌گویند: «گوسفند ذبح شده از پوست شدن درد نمی‌کشد»، اما این دلیلی است بر کینه عمیق این مردم که تمام وجودشان را فرا گرفته و در چنین کارهای وحشیانه تبارز می‌کند، کارهایی که هر انسان با وجدانی را آزرده‌خاطر می‌کند. به همین دلیل می‌بینیم که مشرکان با کشته‌های مسلمانان در روز احد چنین کردند، و یهودیان نیز امروزه با شهدای ما در جنگ‌های فلسطین همین کار را می‌کنند، این هر دو گروه کارهای‌شان از منبع یگانه‌ای که در زوایای روح و روان‌شان جای گرفته نشأت می‌گیرد، روان‌هایی که به‌الله و روز آخرت ایمان ندارد، و این سبب کینه عجیبی گشته که آنان از انسان‌های مؤمنی در دل دارند که در راه راست روانند و در زندگی این دنیا به صورت صحیح و صادق به خدا و پیامبرش و روز آخرت ایمان دارند.

12- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم پیشنهاد حباب بن منذر را در مورد تغییر محل فرود آمدن لشکر در روز بدر و همچنین در روز خیبر پذیرفت، و این به معنای در هم شکستن غرور دیکتاتورهای خود رأیی است که بدون خواست و اراده مردم بر اوضاع ایشان مسلط شده‌اند، کسانی که برای خود آن چنان

برتری عقلی و دوراندیشی فکری تصور می‌کنند که خواست ملت برای شان حقیر جلوه می‌نماید، و خود را بسی بالاتر از این می‌انگارند که با عاقلان و حکما و متفکران مشوره نمایند، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم که پروردگار کامل‌ترین صفاتی را که شایستگی حمل مشکلات و سختی‌های آخرین و کامل‌ترین رسالتش را داشته باشد در وجود وی گرد آورده بود، رأی و نظر اصحابی را که در مسایل نظامی آگاه بودند و یا مناطق سوق الجیشی را به خوبی در می‌یافتند، قبول می‌کرد بدون این که بگوید:

من رسول خدایم، و همین بس است که امر و نهی مرا بدون چون و چرا بپذیرید؛ ولی او مشورت و نظرات یارانش را در مسایلی که در موردشان وحی نازل نشده بود می‌پذیرفت؛ پس چه بگوییم از انسان‌های سلطه‌جویی که بسیاری از ایشان از دیگر مردم هیچ برتری عقلی، علمی و یا تجربی ندارند، بلکه برتری ایشان فقط با وجود تسلط از طریق زور و قدرت و فراهم بودن شرایط برای شان مهیا شده است؛ کسانی که خیلی از نظر فرهنگ و علم و تجربه کمتر از افرادی اند که بر ایشان حکومت می‌نمایند، آیا ایشان نباید از اصحاب رأی نظر بخواهند و نصیحت خیراندیشان و حکمت تجربه‌کاران را بپذیرند؟!

اتفاقات تاریخی از دور زمان تا کنون این را ثابت می‌کند که غرور دیکتاتوران باعث نابودی خودشان و ملت‌شان گردیده، و آنان همراه ملت خود به سرآشویی‌ای سقوط کرده‌اند که برآمدن از آن ده‌ها و یا شاید صدها سال طول کشیده است؛ آن چه رسول الله صلی الله علیه و سلم در رابطه به قبول مشوره حباب در بدر و خبیر انجام دادند نشان دادن الگویی بود برای هر حاکم مخلص، رهبر حکیم و هر دعوتگر راستگو.

از بارزترین نشانه‌های حکومت در اسلام شورا است که پروردگار می‌فرماید:

{وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ} [الشورى: 38]

(و کارشان به شیوة رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است).

و از بارزترین صفات حاکم مسلمان که در تاریخ جاودانه ثبت گشته است، مشوره خواستن و عدم استبداد رأی و رد و بدل نمودن نظر با متخصصان در امور مهم می باشد چنان چه الله تعالی می فرماید:

{وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ} [آل عمران: 159]

(و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن).

و در جایی دیگر می فرماید:

{فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} [النحل: 43]

(پس از آگاهان بپرسید، اگر نمی دانید).

13- رسول خدا صلی الله علیه و سلم در تمام جنگ ها پیشاپیش صفوف به مبارزه می پرداخت و همراه یارانش به قلب معرکه می شتافت مگر در جایی که اصحابش به وی مشوره می دادند، این دلیل بر این است که شایستگی مقام قیادت را فقط کسانی دارند که ثابت قدم و شجاع باشند، و انسان های ترسو و ضعیف صلاحیت ریاست مردم و رهبری لشکر و سرپرستی حرکت های اصلاحی و دعوت های خیر را ندارند، چرا که شجاعت رهبر و دعوتگر به شکل فعلی و عملی چنان تأثیر عمیقی در انگیزه دهی و دلاوری بر سربازان و یارانش دارد که هزار سخنرانی حماسی که در محضر عام برای مردم تقدیم کند نخواهد داشت. این عادت سربازان و همکاران است که قدرت خویش را از قدرت رهبر و پیشوای شان

می‌گیرند و اگر رهبر در بحبوحه رویارویی با دشمن بترسد و در هنگامه سختی‌ها سست شود بزرگترین ضرر را متوجه کاری نموده که بیرقش را به دوش گرفته و آن را رهبری می‌نماید.

14- بر سربازان و یاران دعوت لازم است که هیچ‌گاه در اموری که رهبری دوراندیش و کاردان بر انجام آن عزم جزم دارد مخالفت نکنند، زیرا چنین رهبری که مسؤولیت بزرگی را بر دوش گرفته است، بعد از این که با وی تبادل آرا صورت گرفته و نظرات به سمعش رسیده شایسته است که به وی اعتماد شود و افراد از امرش اطاعت نمایند، مانند آن چه در روز صلح حدیبیه برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم واقع شد؛ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم شروط صلح را برگزید و تشخیص داد که پذیرش آنها به مصلحت دعوت می‌باشد، چرا که این صلح برای او به مانند یک پیروزی سیاسی بود، و تعداد مؤمنان بعد از صلح در طول دو سال چندین برابر تعداد مسلمانان قبل از صلح شد، اما بعضی از موارد و شروط صلح برای بعضی از اصحاب سنگین تمام شد تا جایی که تعدادی از ایشان از حدود ادب شایسته همراه با پیامبر و رهبر خویش خارج شدند، عین قضیه با ابوبکر رضی‌الله‌عنه نیز در حوادث زمان ارتداد بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز رخ داد، نظر عموم صحابه این بود که باید برای مبارزه با مرتدین بیرون نشویم اما نظر ابوبکر رضی‌الله‌عنه این بود که باید با مرتدین جنگید، وقتی امرش را بر این مسأله جزم کرد دیگران از وی اطاعت کردند، و برای مبارزه آماده شدند، و بعداً معلوم شد که تصمیم جدی ابوبکر صدیق بر جنگ با مرتدین مسأله‌ای بود که باعث ثبات اسلام در جزیره عرب شد و به مؤمنان امکان این را فراهم نمود که پیروزمند و سربلند برای هدایت و رهنمایی بشر به گوشه و کنار جهان روان شوند.

15- پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم در «غزوة احزاب» از عروه پسر مسعود خواست که هر چه می تواند در بین گروه های مشرکان و یهود اختلاف بیندازد، این امر دلیل بر این است که فریب کاری و نیرنگ در هنگامه جنگ با دشمنان اگر منجر به پیروزی شود جایز است، زیرا هر راهی که به پیروزی منتهی شود و از ریختن خون جلوگیری کند در نظر اسلام مورد پسند است؛ البته به جز عهدشکنی و خیانت، این امر نشان دهنده حکمت سیاسی و نظامی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می باشد و ابدأ با اصول اخلاق اسلامی مخالفت ندارد، چرا که مصلحت کم کردن از تعداد کشته های جنگ یک مصلحت انسانی است.

و مصلحت در شکست شر و کفر و فتنه نیز یک مصلحت انسانی و اخلاقی می باشد، بنابراین پناه بردن به فریب در جنگ ها خود اخلاقی انسانی است زیرا از دیدگاه این اخلاق جنگ شری بزرگ به شمار می رود که اگر به برپا کردن آن ضرورتی دیده شد باید حتماً به زودترین فرصت از هر راهی که شده آن را متوقف ساخت، زیرا طبق قاعدة مشهور «الضرورة تقدر بقدرها» (یعنی چیز ضروری به اندازه ضرورت مورد استفاده قرار می گیرد)، و خداوند جنگ را تنها برای حمایت دین و امت و سرزمین مشروع گردانیده است، بناءً فریب دشمن که منجر به شکست وی گردد، خود تسریع کامیابی حقی است که این باطل گرایان با آن مبارزه می نمایند. و به همین دلیل این سخن رسول الله صلی الله علیه و سلم در «غزوة احزاب» که به عروه بن مسعود گفتند: «جنگ خود فریب است» ثبت تاریخ شد، سخنی که تمام شرایع و قوانین به آن تسلیم اند.

16- پیامبر صلی الله علیه وسلم رأی سلمان را در کندن خندق پذیرفت، در حالی که عرب‌ها هرگز قبل از آن به چنین مسأله‌ای آشنایی نداشتند، و این می‌رساند که اسلام در استفاده از تجارب امت‌های دیگر که به نفع اجتماع و مردم باشد تنگ نظر نیست، بدون شک کندن خندق یکی از بزرگترین دلایل دور کردن خطر احزاب از مدینه بود، و وقتی رسول خدا صلی الله علیه وسلم این مشوره را قبول نمود، این دلیلی است بر انعطاف پذیری و آمادگی ایشان در پذیرش کارهای نیکی که کشورهای دیگر تجربه کرده‌اند؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم بارها چنین کارهایی را انجام داده است، مثلاً هنگامی که می‌خواست نامه‌هایش را به پادشاهان و امیران و رؤسای اقوام روان کند برایش گفته شد: رسم پادشاهان این است که نامه‌های بدون مهر به نام فرستنده را قبول نمی‌کنند، رسول الله صلی الله علیه وسلم فوری امر کردند که انگشتری بسازند و بر آن نقش «محمد رسول الله» را حک کنند، بعد از آن همیشه نامه‌ها را با آن انگشتر مهر می‌نمود، و بعد از فتح مکه زمانی که نمایندگان مردم گروه گروه از گوشه و کنار عربستان می‌آمدند تا اسلام‌شان را اعلان نمایند، برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته شد: رسم پادشاهان و زمامداران این است که با لباسی زیبا و با شکوه به استقبال نمایندگان می‌روند، رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستور دادند تا برای شان لباسی زیبا خریداری شود، گفته می‌شود برای شان لباسی خریداری شد که قیمت آن چهارصد درهم و یا بنا به قولی چهارصد شتر بود، و از فردای آن روز وقتی می‌خواست از گروهی از نمایندگان استقبال نماید، آن لباس را می‌پوشید، این عمل کرد پیامبری است که برای آخرین و پایدارترین دین تا به ابد فرستاده شده است، دینی که در نظر گرفتن مصلحت پیروانش برایش حتمی است، تا در هر زمانی و برای هر مکاتی بتوانند از خوبی‌های امت‌های دیگر و آن چه

برای‌شان مفید است و مخالفتی با احکام و قواعد عمومی دین ندارد استفاده نمایند، و خودداری از این کار سخت‌گیری‌ای به شمار می‌آید که با طبیعت اسلام سازگار نیست؛ در دستور العمل جاودان اسلام می‌خوانیم:

{فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ} [الزمر: 17-18]

(مژده بده به بندگانم. آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند).

و همچنین این سخت‌گیری‌های بی‌جا، با طبیعت پیامبرش هم‌خوانی ندارد، چنان‌چه پیشتر مشاهده نمودیم که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم از تجربه‌های امت‌های دیگر استفاده می‌نمود و می‌فرمود:

«الحكمة ضالة المؤمن يَلْتَمِسُهَا أَنِي وَجَدَهَا»

(دانش گمشده مؤمن است آن را می‌جوید در هر جا که بیاید از آن اوست).

و روزگاری که مسلمانان در قرن‌های اخیر به‌خصوص بعد از عصر انقلاب اروپا از این اصل عظیم اسلامی غافل شدند، و در مقابل هر اصلاحی که از کشورهای غیرمسلمان می‌آمد مقاومت کردند در حالی که شدت به آنها احتیاج داشتند، اینجا بود که با سقوط مواجه شدند، و هر چه دیگران پیشرفت نمودند اینها به عقب برگشتند.

{وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ} [الحج: 41]

(و سرانجام همه کارها به خدا برمی‌گردد).

17- از وصیت‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای لشکر اسلام در «غزوة موته» می‌توان به ویژگی رحمت انسانی در جنگ اسلام پی‌برد، در جنگی که مسلمانان دارند کسی که نجنگد کشته نمی‌شود، و آن چه در راه‌شان بیاید تخریب نمی‌گردد مگر چاره‌ای از آن نباشد؛ اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد از وی و مسلمانان در عصرهای مختلف همیشه به این وصیت‌ها عمل کرده‌اند، و از آنجاست که جنگ‌های ایشان رحیمانه‌ترین جنگ‌هایی است که تاریخ به خود دیده است، و جنگجویان مسلمان در حالت جنگ از دیگرانی که در حالت صلح بودند اخلاقی بهتر داشته‌اند؛ تاریخ از این ویژگی مسلمانان صفحات درخشانی را به ثبت رسانیده است، همان طور که از غیرمسلمانان در جنگ‌ها صفحات سیاهی را درج کرده است، و تا به امروز نیز همچنان در حال ثبت است، کیست که از وحشی‌گری‌های صلیبیان در هنگام اشغال فلسطین بی‌خبر باشد؟ و در مقابل، انسانیت سرشار از رحمتی که صلاح‌الدین هنگام بازپس‌گیری آنجا از فرانسوی‌ها انجام داد نیز در خاطره‌ها مانده است؛ کسیست که وحشی‌گری رهبران و سربازان صلیبی را به‌یاد نداشته باشد، هنگامی که بعضی پایتخت‌های اسلامی همچون «طرابلس» و «معره» و دیگر جاها را اشغال نمودند، و باز رحم و شفقت رهبران و سربازان مسلمان هنگام بازپس‌گیری این سرزمین‌ها از دست اشغال‌گران غاصب را فراموش نموده باشد؟ امروزه ما در عصر نفاق اروپا در ادعای تمدن و رحمت و شفقت با انسانیت و خیر خواهی ملت‌ها هستیم، در حالی که ایشان کشورهای ما را نابود می‌سازند، و خون انسان‌های بی‌دفاعی چون پیران و زنان و کودکان را می‌ریزند، و با کمال تأسف ما زنده ماندیم و برپایی دولت اسرائیل را در زمین‌های غصب‌شده فلسطین مشاهده کردیم، و تمام دنیا شاهد وحشی‌گری‌های پست و وقیحانه یهود در «دیر



یاسین»، «قبیه»، «حیفا»، «یافا»، «عکا»، «صدد» و دیگر شهرها و دهات بودند، اما با وجود همه اینها باز هم ادعای انسانیت می‌کنند و بر عکس آن عمل می‌نمایند؛ ولی ما برای انسانیت کار می‌کنیم، اما در مورد آن لاف و گزاف نمی‌گوییم، برای این که ما مردمی هستیم که روح و روان ما به واقعیت، زیباترین اصول اخلاقی در صلح و جنگ را با خود همراه دارد، اصولی که با آرامش و وجدانی راحت آنها را اجرا می‌نماییم، اما ایشان کسانی‌اند که در نهان‌خانه دل‌های‌شان هیچ خبری از این اصول با ارزش نیست به همین دلیل ناچاراند از روی نفاق و آرام کردن دیگران به دروغ این قضایا را فقط فریاد کنند، ولی ما مردمی هستیم که به الله قوی و رحیم ایمان داریم، به همین دلیل قدرت ما پیامدی جز رحمت ندارد؛ آنان کسانی‌اند که از روی نفاق و دورویی بر ما ایراد می‌گیرند که چرا شما الله جل‌جلاله را به قدرت و انتقام‌گیری و عذاب سخت توصیف می‌کنید و گمان می‌کنند که خودشان پرودگار را تنها با صفت محبت و رحمت معرفی می‌نمایند، اما نمی‌دانیم که اثر این محبت و رحمت در هنگام روابطشان با ملت‌ها و جنگ‌های‌شان با مسلمانان و دیگر دشمنان‌شان در بین ملت خودشان به کجا رفته است و چرا به چشم نمی‌خورد، و ما مردمی هستیم که جنگ‌های ما جز برای خیر انسانیت بر پا نمی‌شود، بنابراین نیکوکارترین افراد نسبت به آنیم؛ و ایشان کسانی‌اند که جنگ‌های‌شان تنها و تنها برای مبارزه و گرفتن سرمایه‌ها و تسلط و استعمار است، به همین دلیل ایشان دشمن انسانیت‌اند.

با وجود همه اینها امروز که برای دفاع از سرزمین، حقوق و کرامت خویش با ایشان در حال مبارزه هستیم، هرگز نیازی نیست این اصول ارزشمند خود را برای‌شان ترانه‌سرایی کنیم زیرا آنان هرگز قدرت درک اصول رحم و شفقت و انسانیت را ندارند، بلکه ما باید این نبرد را با تمسک به اصول

پیامبر و دین خود همچنان ادامه دهیم تا الله در بین ما و ایشان حکم کند، و او بهترین حکم کنندگان است.

18- اگر افراد لشکری از لحاظ حماسه و ایمان و اخلاص با هم برابر نبودند، و در میان‌شان افراد ترسو، بزدل، استفاده‌جو و سهل‌انگار وجود داشته باشد، امکان ندارد بتواند پیروزی بر دشمن را تضمین نماید، آن گونه که در «غزوة حنین» روی داد؛ وضعیت دعوت‌ها نیز دقیقاً مانند آن است و هرگز نمی‌توان به زیاد بودن تأییدکنندگان و تشویق‌کنندگان اعتماد نمود، بلکه تنها باید مؤمنانی را به حساب آورد که حاضراند در راه دعوت قربانی دهند.

19- آخرین درسی که می‌توان از جنگ‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گرفت، در رابطه به موقف ایشان نسبت به یهود و موقف یهود نسبت به ایشان و دعوت‌شان می‌باشد؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم همین که در مدینه اقامت گزید بسیار علاقمند بود که در بین خود و یهود رابطه‌ای بر اساس صلح برقرار سازد، و دین و اموال‌شان را در امان دارد، برای همین با آنها معاهده بست، اما ایشان قومی پیمان‌شکن و فریب‌کاراند، هنوز چیزی نگذشته بود که توطئه پیامبر را چیدند، همان مسأله‌ای که سبب «غزوة بنی‌نضیر» شد، بعد از آن در بحرانی‌ترین حالات که سختی به اوج خود رسیده بود یعنی در جنگ «احزاب» پیمان‌شکنی کردند و همان سبب «غزوة بنی‌قریظه» شد، سپس از هرطرف سلاح جمع‌آوری کردند و پنهانی به طرح توطئه پرداختند، با حيله و فریب و بدجنسی خواستند که مدینه و مؤمنان آن را نابود سازند، و همان بود که سبب «غزوة خیبر» شد.

بله! یهود مردمی‌اند که خوبی برای‌شان فایده‌ای ندارد، هیچ وعده‌ای را وفا نمی‌نمایند و بر هیچ

پیمانی استوار نخواهند ماند، و همین که فرصتی دست دهد برخلاف آن عمل خواهند کرد، پس آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم راهی جز آن چه کرد برایش باقی مانده بود؟ آیا باید همچنان دسیسه‌ها، خیانت‌ها و پیمان شکنی‌های شان را تحمل می‌کرد و دائماً خود و اصحابش در جوی مضطرب با ترس در انتظار فتنه و توطئه‌ای می‌بودند؟ بله! پیامبر صلی الله علیه و سلم با زیرکی خاص خود توانست دولت جدید و دعوت خود را در تمام جزیره عربی و بعد از آن در تمام گوشه و کنار جهان از شر ایشان در امان نگهدارد و هرگز این تیزی بی پیامبر صلی الله علیه و سلم را کسی جز یهودیان، متعصبان و استعمارگران ملامت نمی‌کند. و اما بعد از آن نیز تاریخ یهود تغییر نخورده است، آیا جز توطئه‌چینی، فریب‌کاری و فساد و خیانت، کاری دارند؟ و آیا موقف‌شان در زمان فعلی نسبت به زمان‌های گذشته تفاوت کرده است؟ قبل از جنگ فلسطین و برپایی حکومت اسرائیل بسیاری از ما به چرب زبانی‌های ایشان که همه را به همکاری با خود فرا می‌خواندند فریب خوردیم، حتی در بین ما کسانی بودند که به همکار به ایشان و کشورهای بزرگ پشتیبان‌شان دعوت می‌کردند، و بالاخره نتیجه این شد که مسلمانان در حل قضیه فلسطین ناتوان و سست اراده شدند؛ اما از آن به بعد و لو کسانی باشند که فریب ایشان را بخورند، ما راهی جز خلاصی از شر ایشان به همان شیوه زیرکانه دوراندیشانه رسول الله صلی الله علیه و سلم نداریم، تا سرزمین‌های ما از شر ایشان در امان باشد و ما باری دیگر از نو نقش خود را در حمل رسالت اسلام و صلح و آرامش برای همه ملت‌های روی زمین در اقصی نقاط آن آغاز نماییم.

این امانتی است که با تمام صدق و ایمان خویش آن را به نسل جدید می‌سپاریم و امیدواریم آن چه را نسل ضعیف ما نتوانست انجام دهد ایشان به انجام رسانند.

20- «غزوة موته» اولین رویارویی مسلمانان با روم بود و اگر عرب غسانه فرستاده رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که به سوی امیر بصره فرستاده شده بود به قتل نمی‌رساند شاید هیچ‌گاه این برخورد صورت نمی‌گرفت، اما کشته شدن نامه‌رسان پیامبر صلی الله علیه وسلم کاری بود که در تمام قوانین تجاوز شمرده می‌شود، و نشان دهنده عدم حسن‌جوار، و همچنین بدنیتی این کارگزاران و دست‌نشانده‌های رومی بود، برای همین رسول الله صلی الله علیه وسلم صلاح دیدند که لشکر «موته» را بفرستند تا با قوت این دولت جدید و توانمندی آن برای دفاع از خود، ایشان و سرمداران رومی‌شان را بترسانند تا دیگر فکر تجاوز به مخیله‌شان دور نزند؛ مسلمانان هنگامی که به موته رسیدند با لشکر عظیمی که از رومیان و عرب‌های نصرانی‌شده تشکیل یافته بود روبه‌رو شدند، لشکری که مورخان تعداد آن را دو صد هزار نفر گفته‌اند، برادر هرقل این سپاه را تا منطقه «مآب» نزدیک عمان امروزی به پیش راند، و این امر نشان می‌دهد که گمان پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد تصمیم رومی‌ها بر منازعه و کشمکش با دولت نوبنیاد اسلامی و در نتیجه ریشه‌کن کردن آن درست بوده است، دولتی که ایشان از شکل‌گیری آن به عنوان یک دولت مستقل داخلی در جزیره‌العرب وحشت داشتند و می‌ترسیدند که بر استعمار و تسلط ایشان بر عرب‌های مطیع و خدمت‌کارشان در سرحدات حجاز خاتمه دهد؛ و این چنین بود که جنگ‌های بین مسلمانان و رومی‌ها آغاز گشت.

21- غزوة تبوک یا همان «سپاه سختی» نمایش عمل‌کرد و بازتاب ایمان صادق در نفوس مؤمنان بود، ایمانی که عزم‌های‌شان را برای جنگ قدرت داد، دستان‌شان را برای بذل و بخشش مال باسزاوت ساخت و توان‌شان را برای تحمل گرمای شدید و رنج و زحمت فراوان در راه خدا و کسب رضایت وی

بالا برد؛ و برای همین بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم دستور داد با سه نفری که از جمله مؤمنان صادق بودند و در این جنگ شرکت نکرده بودند قطع رابطه نمایند، علاوه بر عموم مسلمانان، همسران و پدران شان نیز از سخن گفتن با آنها منع شدند، تا جایی که یکی از ایشان مجبور شد خود را به ستون مسجد ببندد، و دیگری خود را در خانه اش محبوس کند، تا این که خداوند توبه شان را پذیرفت و به مسلمانان درسی عظیم در مورد کسانی داد که بدون عذر از ادای واجب سر باز می زنند، تنها به خاطر این که آسایش را بر مشقت و در سایه آر میدان را بر گرمای خورشید و شدت حرارتش ترجیح می دهند.

22- و اما فتح مکه سرشار از درس ها و موعظه هایی است که این صفحات کوتاه گنجایش شرح آن را ندارد؛ در آن می توان طبیعت رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به عنوان دعوتگری که هیچ کینه ای از مخالفانش را در دل ندارد دید، پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از ستیز و مبارزه ای که بیست و یک سال بین او و ایشان ادامه داشت، و در این مدت آنها از هیچ کوششی برای نابودی او و یاران دعوتش فروگذار نکردند، پیروز گردید و پایتخت بت پرستی شان را فتح نمود، اما در این هنگام کاری که کرد طلب استغفار برای آنها و بخشیدن آزادی شان بود، کاری که تاریخ مانند آن را به یاد ندارد، اما رسول کریم صلی الله علیه و سلم چنین کرد زیرا او با دعوتش به دنبال پادشاهی و حاکمیت نبود، بلکه خداوند خواسته بود که او هدایتگری باشد که قلب ها و عقل ها را فتح کند، و برای همین وقتی وارد مکه شد با حالتی خاشعانه و همراه با شکر الله بود، نه مانند فاتحان بزرگ که در این حالات جنایت و غرور صفات بارز شان می گردد.

23- عمل کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مقابل اهل مکه حکمت دیگری نیز در برداشت، و آن

این که الله متعال می‌دانست به زودی عرب علم‌پر دار رسالت الهی در سرتاسر جهان خواهند شد، بنابراین اهل مکه را که بزرگان عرب شمرده می‌شدند زنده نگاه داشت تا به دین الله داخل شوند، و بعد از آن برای به دوش کشیدن پیام هدایت و نور به سوی ملت‌ها رهسپار شوند، و از آسایش و راحتی و حتی جان‌های‌شان برای نجات این ملت‌ها از گمراهی بگذرند و ایشان را از تاریکی به سوی نور و روشنایی راهبر شوند.

24- و آخرین چیزی که می‌توان از درس‌های میادین جنگی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم یادآوری کرد، این پند عظیم است که دعوت الله با موفقیتی به انتها رسید که خارج از تصور عقل بود، و این خود از بزرگ‌ترین دلایل پیامبر بودن محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم به شمار می‌رود، و دلالت بر این دارد که اسلام دعوت پروردگاری می‌باشد که خود پشتیبانی و پیروزی دعوت‌گران و مؤمنان به آن و پرچم دارانش را تضمین می‌کند، بنابراین امکان ندارد که الله دعوت خود را که حق و رحمت و نور است رها سازد، در حالی که الله ذات برحق، و رحمن و رحیمی است که رحمتش شامل تمام چیزها می‌شود، او نور آسمان‌ها و زمین است، چه کسی می‌تواند نور الله را خاموش سازد؟! چطور امکان دارد که او در نهایت کار، به پیروزی و کامیابی باطل برحق و وحشت و سنگ‌دلی و فساد، بر رحمت و نیکی، راضی گردد؟

و این که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و دیگر مسلمانان در دو جنگ احد و حنین زخمی شدند، نشانه این است که راه دعوت همیشه با مصیبت‌ها و آزار و قربانی‌ها همراه است، اما در نهایت:

وَأَلَيْنَا نَصْرَ اللَّهِ مَنْ يُنْصِرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ {الحج: 40}

و به طور مسلم خدا ياري مي دهد کساني را که [با دفاع از آئين و معابد] او را ياري دهند. خداوند نيرومند و چيره است.

## فصل ششم

مهم‌ترین رویدادهای بعد از فتح مکه تا وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم

### الف- غزوة حنین

بعد از این که پروردگار فتح مکه را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان فراهم نمود و با این کار مقاومت قریش بعد از بیست و یک سال مبارزه پی‌درپی که از آغاز رسالت شروع شده بود فروکش نمود، هوازن برای مبارزه با رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع شدند، و جنگ حنین که «سیره ابن هشام» آن را به تفصیل ذکر کرده برپا گردید.

از درس‌های این جنگ مسایل ذیل را یاد آور می‌شویم:

1- غرور «مالک بن عوف» و حرف نشوی و نپذیرفتن نصیحت‌های «درید بن صمه» دلیل بر حرص شدید وی به ریاست بود و باعث شد از مفکوره درست و صحیح به دور ماند، و در عین زمان این نشان دهنده تکبر این فرد بود که نمی‌خواست مردم در موردش بگویند او جوانی قوی است که همه اطاعتش می‌کنند چگونه به نصیحت‌های پیرمردی ناتوان گوش می‌دهد که دیگر رمقی در جانش نمانده، در حالی که اگر به نصیحت درید گوش می‌داد می‌توانست قومش را از زیان بزرگ مالی و همچنین ننگ زشتی که در مورد زنان و کودکان‌شان به آنها رسید نگاه دارد؛ باید به یاد داشت که غرور و خودبزرگ‌بینی و ریاست، دو چیز است که ملت‌ها را به سوی هلاکت به پیش می‌رانند و عاقبت کارشان جز زیان و بدبختی



نیست، غرور مالک بن عوف سبب شد که وی نتواند تسلیم قدرت اسلامی گردد که بزرگان قریش را بعد از نبردی طولانی و شدید به زانو در آورده بود، و گمان کرد وی می‌تواند با مردان و اموالی که در دست دارد بر قدرت اسلامی که روح و اهداف و تنظیمی جدید دارد غالب آید، بعد هم به خاطر غرورش همه را مجبور ساخت که زنان و تمام دارایی‌شان را با وی همراه سازند تا به این وسیله به گمان خود از شکست و عقب‌نشینی جلوگیری کند، و از پذیرش نصیحت درید در این رابطه که برایش گفته بود: «هیچ چیزی جلو فرار شکست خورده را نمی‌گیرد» خودداری نمود؛ او فراموش کرده بود مسلمانانی که قرار است به زودی با آنان رودر رو شود در امید به پیروزی بر مال و تعداد افراد و امکانات تکیه ندارند بلکه تکیه‌گاه و امیدشان الله عزیز و جبار است، پروردگاری که به ایشان و عده پیروزی و جنت داده است؛ و آن چه ایشان را از فرار مانع می‌شود علاقه به حفظ زنان و اموال‌شان نیست بلکه شوق کسب ثواب الله و ترس از عقاب آن ذاتی است که به گریخته‌گان از میدان جهاد و عده عذاب بسیار دردناک و انتقامی شدید را می‌دهد:

وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَلَئِنَّ بَاءَ بَعْضِ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ {الأنفال:16}

(هرکس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است).  
و این چنین بود که مالک و قبیله هوازن و تمام همراهان‌شان شکست خوردند، و پیامدهای زشت

غرور و خودبزرگ‌بینی وی تنها دامن‌گیر خود او نشد، بلکه تمام قومش را در بر گرفت، چرا که ایشان از این غرور اطاعت کردند، و هنگامی که ایشان را تحدید کرد که اگر از وی حرف شنوی نکنند با شمشیر شکم‌های‌شان را پاره خواهد کرد، همه با سرعت به اطاعت وی گردن نهادند، و اگر ایشان از نصیحت پیرمرد باتجربه خود پیروی می‌کردند، و از غرور و نخوت رهبر جوان‌شان جلوگیری می‌نمودند، شاید هرگز این مصیبت‌ها یکجا بر سرشان نمی‌آمد، اما ایشان از خشم این رهبر مغرور بر خویشتن ترسیدند، و یک بار هم از خود نپرسیدند: اگر وی را عصبانی کنیم چه می‌تواند بکند؟ یا اگر چنین رهبر مغرور و خودبینی را از دست بدهیم که به تتهایی می‌خواهد جنگ را پیروز گرداند بدون این که به کسانی که از وی در زمینه جنگ‌ها و مسایل آن باتجربه‌تر و داناتراند اهمیت دهد. چه می‌شود؟ و آیا زندگی یک شخص، با حیات یک قبیله و یا یک ملت برابر است؟ الله تعالی در قرآن ما را به شدت از نتیجه چنین تسلیم شدن‌های گروهی در مقابل رهبران مغرور و متکبر و خودبین بر حذر داشته و در داستان موسی با فرعون می‌فرماید:

﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ. فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ. فَجَعَلْنَاهُمْ سُلْفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ﴾ [الزخرف: 54-56]

(فرعون قوم خویش را فرومایه و ناآگاه بار آورد و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند. آنان قومی فاسق بودند. هنگامی که ما را بر سر خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم و به کیفرشان رساندیم و همه را غرق کردیم. ما آنان را پیشگامانی و پیشینیانی، و مثالی عبرت‌انگیز و سرگذشتی پندآمیز برای

2- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از «صفوان» در حالی که وی مشرک بود صد زره همراه با سلاح آن قرض گرفت، از این کار رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نمی‌توان جز این را برداشت نمود که آمادگی کامل برای مبارزه با دشمنان برای مسلمانان واجب است، و همچنین خرید و یا قرض گرفتن سلاح از کافر در صورتی که این کار باعث تقویت و برتری کفر و وسیله‌ای برای آزار مسلمانان و جلب ضرر به ایشان نگردد جایز است؛ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از صفوان بعد از فتح مکه سلاح قرض گرفت، در این زمان صفوان دارای قدرتی نبود تا جایی که نتوانست برای این کار بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم شروطی را تحمیل کند، زیرا هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از وی این مسأله را طلب نمود وی گفت: ای محمد آیا می‌خواهی این سلاح را غصب کنی؟ رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم جواب دادند: «خیر بلکه می‌خواهم به عاریت و با ضمانت برابم بدهی تا زمانی که به تو باز می‌گردانم».

در عین زمان این رفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نمونه‌ای از معامله‌مثنالی و بی‌نظیر مسلمانان را با دشمنان شکست‌خورده‌شان نشان می‌دهد، چرا که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم اگر می‌خواست می‌توانست به زور از وی آن سلاح‌ها را بگیرد، و صفوان هم نمی‌توانست چیزی بگوید، اما این هدایت نبوت در هنگام پیروزی و معامله با شکست‌خوردگان و گذشت از مال‌های ایشان بعد از تمام شدن جنگ و گذاشتن سلاح بود، کاری که هیچ‌کس قبل از محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم و بعد از وی آن را انجام نداده است، و هنگامی که در دنیای امروز به وضعیت تعامل لشکرهای پیروز با مردم شکست‌خورده می‌نگریم که چگونه بر اموال و کرامت و حقوق‌شان مسلط می‌شوند، عظمت این سخن را بهتر درک

می‌کنیم؛ به راستی که خداوند درست می‌گوید:

﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ [الأحزاب: 4]

(خداوند حق می‌گوید و به راه راست راهنمایی می‌کند).

3- هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم برای مبارزه به این جنگ بیرون شد دوازده هزار نفر با او همراه شدند که از این بین ده هزار نفر از جمله مهاجران، انصار و قبایل همسایه و مسیر مدینه بودند، که با وی جهت فتح مکه آمده بودند، و دوهزار نفر کسانی بودند که بعد از فتح مسلمان شدند و اکثرشان هنوز هدایت اسلام به شکل درست در قلب‌های‌شان جای نگرفته بود، و بعضی هم چون تمام آرزوهای‌شان برای مقاومت و شکست اسلام به باد رفته بود از روی ناچاری اسلام را پذیرفته بودند؛ این لشکری بود که در آن هم مؤمنان صادقی وجود داشت که با خدا بر قرباتی‌دادن روح و جان‌شان در راه برافراشتن دینش پیمان بسته بودند، هم انسان‌هایی با ایمان ضعیف بودند و هم ناچاران شکست‌خورده‌ای که از روی اکراه مسلمان شده بودند و از کینه اسلام و درد پیروزی آن به خود می‌پیچیدند، بنابر این لشکر از لحاظ قدرت روحانی و معنوی و ایمان به اهدافی که به خاطر آن مبارزه می‌کردند در یک سطح نبود، و حتی عده‌ای بر دست یابی به غنیمت‌های پیروزی چشم دوخته بودند، و برای همین شکستی که در آغاز به آنها رسید مسأله دوری نبود، و هنگامی که رسول خدا این تعداد زیاد را قبل از جنگ مشاهده کردند، فرمودند: «امروز هرگز به خاطر کمی تعداد شکست نمی‌خوریم» یعنی: لشکری به این تعداد زیاد امکان ندارد شکست بخورد مگر از راه مسایل معنوی که به نفس‌های افراد و ایمان و قدرت روحی و اخلاص و قرباتی‌دادن آنها تعلق می‌گیرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم با این

سخن خویش قاعده بزرگی را برای ما وضع نمودند و آن این که پیروزی به کثرت تعداد و فراوانی و خوبی سلاح و امکانات بستگی ندارد، بلکه به مسایل معنوی ای بستگی دارد که روان جنگجویان را فرا می گیرد و ایشان را به سوی قربانی دادن و فداکردن هستی شان می راند؛ قرآن کریم نیز بر این مسأله در چندین جای تأکید می ورزد؛ از جمله:

كَمْ مِنْ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ [البقرة: 249]

(چه بسیارند گروه‌های اندکی که به فرمان خدا بر گروه‌های فراوانی چیره شده‌اند، و خداوند با بردباران است).

و آیاتی که بعد از تمام شدن این جنگ نازل شد صراحتاً به این موضوع اشاره دارد:

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ.  
ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ  
الْكَافِرِينَ؛ [التوبة: 25-26]

(و در جنگ حنین بدان‌گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پا به فرار نهادید. سپس خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهایی را فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران).

4- در مسیر حرکت لشکر به سوی جنگ بعضی از مسلمانان رو به رسول خدا صلی الله علیه وسلم

کرده گفتند: ای رسول خدا برای ما نیز مانند آنها یک «ذات انواط» (درختی که مشرکان سلاح خود را به نیت پیروزی بر آن آویزان می‌کردند) درست کن؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم در جوابشان فرمود: «به خدایی که جان محمد درید اوست همان سخنی را گفتید که قوم موسی برایش گفتند:

{يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ} [الأعراف: 138]

(ای موسی! برای ما معبودی بساز همان گونه که آنان دارای معبودهایی هستند؛ گفت: شما گروه نادانی هستید).

این قانونی از قانون‌های خداست که شما از امت‌های قبل از خود قدم به قدم دنبال‌ه‌روی می‌کنید».

این سخن رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشاره به تقلید کورکورانه این امت از امت‌های سابق دارد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم از این طریق ما را از آن برحذر داشته‌اند، چرا که مسیر تقلید را جز نادانان کسی نمی‌پیماید، و ملت‌هایی که چهره‌های مختلف خیر و فساد را می‌شناسند و راه ضرر و نفع برای‌شان مشخص است، خیر را می‌گیرند و به آن پایبندی می‌کنند و از شر و فساد روی می‌گردانند و فرار می‌نمایند، و از رفتن به هر راهی که احتمال ضرر را داشته باشد ابا می‌ورزند هرچند که دیگر ملت‌ها به همان مسیر رفته باشند؛ و اگر ملتی بدون در نظر داشت نتایج، راه تقلید غیرواقعی‌بانه را پیمود، در حقیقت این کارش به معنای نهادن چیزی در جای نامناسب آن است، یعنی جهلی که الله تعالی در مورد آن می‌فرماید:

{إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ} [الأعراف: 138]

(شما گروه نادانی هستید).

امتی که به خود اعتماد داشته باشد، به شخصیت خود افتخار کند و در مورد مسایل حق و خیری که نزدش است مطمئن باشد، هرگز به دنبال دیگران راه نمی‌افتد و از کارهایی که باعث آزارش می‌شود و با اصول دینش مخالف است از آنها تقلید نمی‌کند؛ پس اگر ملتی مقلد کورکورانه بود، این کارش به معنای ضعف شخصیت، پریشانی تفکر و قرار گرفتن تحت تسلط هواهای نفسانی است و دلالت بر آن دارد که این ملت در سرآشویی ضعف و سقوط در افتاده است، و این همان جاهلیتی است که الله جل جلاله ما را با پیامبر و کتاب و شریعتش از آن نجات داد. باید دانست از دیدگاه دعوت‌های اصلاحی، علم و جهل به معنای توانمندی برخورداردن و ناتوانی بر آن نیست، بلکه علم و جهل یعنی هدایت و گمراهی، و خودآگاهی و بی‌خبری؛ بنابراین امت آگاهی که مصالح و مضرات خویش را می‌شناسد، امتی دانا و عالم است هرچند مردمان آن توان خواندن و نوشتن را نداشته باشند، و ملتی که راهی به سوی خیر و هدایت نمی‌شناسد، ملتی جاهل و نادان است هرچند بسیاری از علوم را تعلیم دیده و انواع دانش‌ها را گرد آورده باشد.

آن چه سبب سقوط و هلاک امت‌ها می‌شود هر ملتی که باشد. سیطره یافتن جاهلیت بر عواطف و احساسات فرزندان آن است؛ اگر باور ندارید از تاریخ پرسید: آیا تمدن‌های بزرگی چون یونان و روم را چیزی جز حاکمیت جاهلیت نابود ساخت؟

تقلیدپیشگان هر چه علم بیاموزند باز هم جاهل‌اند، و هر چه بزرگ شوند باز هم کودک‌اند، و تا زمانی که خود را از قید تقلید رها نسازند همچنان کودکانی نادان خواهند ماند.

5- در این جنگ در آغاز مسلمانان شکست خوردند و از اطراف رسول خدا صلی الله علیه وسلم پراکنده شدند، در این هنگام «شیبیه بن عثمان» که پدرش در جنگ احد کشته شده بود تصمیم گرفت به رسول خدا صلی الله علیه وسلم حمله کند، شیبیه می گوید: هنگامی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک شدم تا وی را به قتل برسانم چیزی را دیدم که به سویم می آید و ناگاه بیهوش شدم، و نتوانستم هدفم را برآورده سازم، دانستم او در مقابل من محافظت می شود.

اتفاقاتی مانند این، بارها در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم واقع شده است، همراه ابوجهل و دیگران در مکه و مدینه رخ داده و همه بر این اتفاق دارد که الله تعالی رسولش را در جوی هراس انگیز محافظت می کرد تا کسانی که قصد کشتن وی را داشتند بترسند و از او دور گردند، و این خود دلیلی بر راستی ادعای رسول الله صلی الله علیه وسلم در رابطه به رسالت شان می باشد؛ و در ضمن این را نیز متذکر می شود که الله تعالی خود حفاظت از پیامبرش را در مقابل هر حيله و مکرری به عهده دارد، تا وی زنده بماند و رسالت خویش را تبلیغ نموده، امانتی را که به وی سپرده شده ادا کند و جزیره العرب را از جاهلیت حاکم بر آن رها سازد، با فرزندان این سرزمین در سرتاسر زمین به حرکت درآید تا مردم را آگاه سازند، تربیت کنند و از قید و بندها رها سازند؛ اگر خداوند رسول خویش را این گونه محافظت نمی کرد در همان اوایل دعوت مشرکان پیامبر را از بین می بردند، و هرگز دین کامل نمی شد و نعمت خدا تمام نمی گشت، و هیچ گاه نور رسالت و هدایت و رحمتش به ما نمی رسید و تحول عظیم مسیر تاریخ رخ نمی داد، تغییر مسیری که با انتشار اسلام، انسانیت را از بدبختی و کوری نجات داد، و به عصر حاکمیت ظالمانه بر مردم، و استبداد تصرف بر سر نوشت انسان ها از جانب پادشاهان و رئیسان که سلطنت خود را



با ظلم و تجاوز بنا کرده بودند خاتمه داد؛ انسان‌های تبه‌کاری که ملت‌ها را از احساس کرامت محروم می‌کردند و به آنها اجازه نمی‌دادند در مقابل کارهای کثیف‌شان اعتراض نمایند، تمام اینها به فضل حمایت الله متعال از رسولش صورت گرفت، تا امانت به شکل کامل و بدون عیب و نقص ادا گردد.

بناءً رحمت و فضل الله جل جلاله بر رسولش بسیار زیاد بود چنان چه خود می‌فرماید:

﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ [النساء: 113]

(فضل خدا در حق تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است).

و باز فضل رسولش نیز بر بشریت بسیار زیاد است، طوری که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: 107]

(ای پیغمبر! ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم).

بنابراین نجات دعوت‌گران حق از کینه دشمنان و نگرانی در مورد آنها از جانب الله تعالی ادامه آن فضل عظیمی است که خداوند آن را با حمایت از رسولش آغاز نموده بود.

به همین اساس بر دعوت‌گران لازم است که دائماً البته با در نظر داشت احتیاط و هوشیاری - به الله پناه ببرند و خود را در سایه عزت و سلطنت او بدانند، و اعتماد داشته باشند که الله جل جلاله با ایشان است و حتماً مددشان خواهد کرد و محافظشان خواهد بود، بدانند که اگر خدا بخواهد کسی را از مکر و حیله دشمنان هدایت، نجات دهد هرچند قدرت و حاکمیت ایشان گسترده و حیله و نیرنگ‌ها و امکانات‌شان بالا باشد باز هم به زودی نجات خواهد یافت؛ پس اگر حمایتی وجود دارد که باید به آن

اعتماد کرد آن حمایت الله است، و اگر پیروزی ای باشد آن پیروزی است که از جانب الله تعالی می آید و همان گونه اگر بدبختی و شکستی هست آن هم شکستی است که از طرف خدا است؛ الله ذاتی است که فیصله و فرمایش بدون چون و چرا اجرا می گردد:

{إِنَّ يَنْصُرُكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ} [آل عمران:160]

(اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد).

پس هرچند مکر و حیلة انسان ظالم زیاد هم باشد، اگر الله عادل یاری کند او برتر و بزرگتر است، بنابراین دعوتگر هرگز ترسو نیست و اصلاحگر از هیچ چیزی نمی هراسد، و در برابر اجرای حقوقی که الله تعالی بر بنده مؤمن خویش دارد با اعتماد به کمک و پشتیبانی او سستی نمی کند، زیرا اوست که می فرماید:

{وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ} [الروم:47]

(و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است).

و در جایی دیگر می گوید:

{إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْنَانِ. كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ}

[المجادلة:20-21]

(مسئلاً کسانی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می کنند، از زمره پستترین و خوارترین [مردمان] خواهند بود. خداوند چنین مقدر کرده است که من و پیغمبرانم قطعاً پیروز می گردیم. بی گمان خداوند

نیرومند چیره است).

این را نیز باید به یاد داشت که اگر بعضی مواقع دشمنان الله توانسته‌اند تعدادی از رهبران هدایت و دعوتگران اصلاح را از بین ببرند و یا ایشان را شکنجه بدهند و آزار برسانند، تناقضی در مسأله موجود نیست، چرا که مرگ حق است و فرزندان آدم خواهی خواهی با آن مواجه می‌شوند، پس اگر کسی مرگش به دست ظالمان است این خود کرامتی می‌باشد که الله با آن وی را عزیز داشته، و نعمتی است که بر او بخشش کرده است، هر نوع مرگی در راه خدا شهادت است و هر آزاری در مسیر دعوت حق شرافت، و هر مصیبتی در راستای اصلاح جاودانگی

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْنُونَ مَوْطِنًا يَعْغِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [التوبة: 20]

(درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند. چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو بر نمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند، مگر این که به واسطه آن، کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود. بی‌گمان خداوند پاداش نیکوکاران را هدر نمی‌دهد).

6- مسلمانان در آغاز جنگ با کمین دشمنان غفل‌گیر شدند و این امر سبب شد صفوف مسلمانان پراکنده و نامنظم شده و از دوروبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم متفرق شوند و جز تعداد اندکی کسی

با ایشان باقی نماند، رسول الله صلی الله علیه وسلم فریاد بر آوردند: «ای مردم به سوی من بیایید! به سمت من بشتابید! من رسول الله هستم من محمد بن عبدالله» اما کسی صدایش را نمی شنید، از عباس که صدایی بلند داشت خواست تا در میان مردم فریاد کند که: ای مردم انصار، ای اهل بیعت الرضوان به این سمت بیایید! هر کس در هر جا بود همین که صدای عباس را شنید فریاد بر آورد: لبیک لبیک، مردی کوشش کرد تا روی شترش را بگرداند و به سوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم برود اما از شدت ازدحام نتوانست، سپرش را به گردنش انداخت و شمشیرش را به دست گرفت و خود را از شتر پایین انداخته او را رها ساخت و به طرف صدا دوید تا به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید؛ این حالت همچنان ادامه داشت تا تقریباً صد نفر جمع شدند آنگاه مبارزه را شروع کردند و بعد از چندی پیروز شدند.

در این واقعه چندین درس و پند وجود دارد که بر دعوتگران حق و سربازان این راه لازم است تا مدتی طولانی در مقابل آن بایستند و عمیقاً تفکر کنند؛ اگر دعوت در میدانی از مبارزه شکست بخورد این به سبب سستی عقیده بعضی از افرادش و عدم اخلاص شان برای حق و آمادگی کافی برای معامله در راهش می باشد، همچنین پایداری و جرأت مندی رهبر دعوت، و ایمان و اعتقاد راسخش به پشتیبانی الله، در شدت بحران ها اثر بسیار بزرگی در تغییر شکست به پیروزی، و تقویت قلب انسان های ضعیف و مترددی که همراهش هستند دارد؛ و وجود سربازان ثابت قدم و راستگوی حق در اطراف فرمانده چابک و مخلص نیز اثری بسیار بزرگی در تغییر شکست به پیروزی دارد؛ کسانی که همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از شکست اول جنگ پایدار ماندند، و کسانی که فراخوان رسول الله

صلی الله علیه وسلم را اجابت نمودند بیش از صد نفر نبودند، اما همان لحظه تغییر در وضعیت میدان جنگ رو نما شد، و یاری الله تعالی به بندگان مؤمنش روی آورد و شکست بر دشمنان ایشان سایه افکند، و وحشت در قلبها و صفهایشان رخنه کرد؛ باید دانست هرگاه رهبر دعوت و سربازانش بیاد آورند که ایشان برحق اند و الله همیشه با مؤمنان صادقش همراه است، این معنویات بر قدرتشان می افزاید و توانایی شان را بر فداکردن و قربانی دادن بالا می برد.

و اما سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرمود: «من رسول الله هستم»، و در روایتی که دیگران غیر از ابن هشام آن را بیان نموده اند: «من پیامبرم دروغگو نیستم، من فرزند عبدالمطلبم»، این امر به راستی ایشان در ادعای پیامبری و اطمینان شان به پشتیبانی الله جل جلاله دلالت می کند، و هر رهبری باید در هنگامه سختی ها و مصیبت ها چنین باشد، یعنی اعتماد به نفس داشته باشد، و به پروردگارش پناه برده، به پشتیبانی و توجه وی اطمینان داشته باشد، چرا که اعتماد رهبر به هدف و مقصد و رسالتش بزرگترین اثر را می تواند در کامیابی وی و جمع نمودن مردم در اطرافش داشته باشد، و در ضمن آن می تواند بهترین اثر را در نفس خود وی در جهت تحمل سختی ها و دردها داشته باشد آن هم با وجدانی آرام و راضی.

7- موقف ام سلیم دختر ملحان یکی از افتخارات زنان مسلمان در صدر اسلام است، وی همراه شوهرش در این جنگ شرکت کرده بود در حالی که حمل داشت و دستمالی را به کمر بسته بود، بر شتر ابوظلحه نشسته و برای این که از شتر به زمین نیفتد افسار آن را محکم گرفته بود؛ رسول خدا صلی الله علیه وسلم همین که نظرشان به وی افتاد فرمودند: ام سلیم؟ گفت: بله مادر و پدرم فدایت یا

رسول الله! کسانی را که از دوروبرت گریخته‌اند نیز همانند دشمنات بکش، چرا که لیاقتی جز این ندارند؛ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا محاکمه خدا برای‌شان کافی نیست ای ام‌سلیم! این زن به همراهش خنجری آورده بود، وقتی همسرش ابوظلحه از وی پرسید این چیست؟ برایش گفت: این خنجری است که با خود برداشتم تا اگر مشرکی به من نزدیک شد با این شکمش را پاره کنم! ابوظلحه تعجب کرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم این سخنانش را شنیده و سکوت کردند.

بله! زن مؤمن این گونه بود و باید هم این چنین باشد، انسان شجاعی که شخصاً در میدان‌های جنگ با سلاح حضور می‌یابد، تا اگر به او احتیاجی پیش آمد و یا این که دشمنی به وی نزدیک شد دشمنش را خودش از خود دور سازد و اجازه ندهد کسی او را شکست داده اسیر نماید، زن مسلمان در تاریخ رشد اسلام صفحات درخشانی از جان فشانی‌ها، امتحانات، قربانی‌ها و شجاعت‌ها دارد، در حالی که بدخواهان متعصب اسلام، مستشرقان و غربی‌ها می‌کوشند برای مردم‌شان این پندار را به وجود آورند که گویا اسلام زن را خوار و حقیر شمرده و جایگاه اجتماعی مناسبی که در خور توانمندی‌ها و مسؤولیت‌های طبیعی‌اش باشد به وی نداده است، تاجایی که در اتهامات‌شان به این هم اکتفا نکرده بلکه ادعا می‌کنند که اسلام هیچ مجالی را برای زنان در جهت کسب جنت فراهم ننموده است، و زنان هر اندازه کارخیر انجام دهند و عبادت و تقوا داشته باشند هرگز به جنت داخل نخواهند شد!

صرف‌نظر از آیات قرآن و احادیث صریحی که در ردّ این تهمت وجود دارد، تاریخ اسلام در ذات خود از زنان مسلمان و بزرگواری‌های ایشان در نشر اسلام و دعوت به آن و قربانی‌هایی که در این مسیر

داده‌اند چیزهایی را ثبت نموده که در هیچ دینی از ادیان در مورد زنان دیده نمی‌شود، آن چه در مورد ام سلیم در جنگ حنین به ثبت رسیده مثالی از صدها نمونه زنده چون او است؛ و در اینجا بیش از این که قصد داشته باشیم ادعاهای بی‌اساس دشمنان متعصب اسلام را در این مورد رد کنیم، تلاش داریم تا از حادثه ام سلیم درسی بلیغ در جهت انگیزه‌دهی به فراخواندن دوباره زن مسلمان به اجرای نقش طبیعی خود در خدمت به اسلام و تربیت نسل‌های آینده بر اساس اصول و هدایت آن برداشت نماییم؛ واقعیت این است که زن مسلمان امروز را در دو حالت می‌توان دید، یکی زنی صالح و راست‌کار که در این صلاح خویش به خواندن نماز، قرائت قرآن و دوری از کارهای حرام اکتفا می‌کند؛ و دیگر زنی منحرف که گرفتار جریان مخرب تمدن غربی گشته و آداب اسلامی را با آداب آن و اخلاق زن مسلمان را با اخلاق زن غربی تعویض نموده است، زن غربی‌ای که بر خود و خانواده و مردمش مصیبت‌بار و بدبختی آفرین بوده است، حتی می‌بینیم بعضی از مردم عملاً عهده‌دار تهی ساختن زن مسلمان از ویژگی‌های اخلاقی‌ای می‌شوند که با آن برترین نسل‌های تاریخ را در تعالی، شرف و جاودانگی بزرگواری‌ها و شایسته‌گی‌ها تربیت نموده است؛ اما اسلام و تاریخ آن، به‌خصوص تاریخ رسول کریم صلی‌الله‌علیه‌وسلم، بر این زنان نهیب می‌زند تا باری دیگر از نو به خدمت اسلام و اجتماع اسلامی در حدود وظیفه طبیعی، رسالت تربیتی و خصوصیات بارزش خود همچون شرافت و عفت و حشمت و حیاء به پا خیزند؛ نمی‌دانیم آیا دختران مسلمان دیندار باری دیگر تاریخ خدیجه، عایشه، اسماء، خنساء، ام سلیم و امثال ایشان را برای ما تکرار خواهند کرد؟ آیا تاریخ آن زنان جاودان و ستاره‌های تابان را باز خواهند گرداند؟ آیا خیلی سخت است که امروز نیز در بین ایشان ده‌ها خدیجه و عایشه و اسماء و ام سلیم یافت شود؟ نه، هرگز، فقط آن چه نیاز داریم توجیهی صحیح و ایمانی آگاهانه

و تابان است که می‌تواند اینها و بیشتر از اینها را برای ما تضمین کند؛ کیست آن کسی که دفتر ثبت جاودانگی را برای زن مسلمان در عصر حاضر بگشاید، و در مقابل گمراهی‌های منحرفان و تمسخرهای دشمنان خیر و حق و فضیلت و دین تسلیم نشود و خود را نبازد؟

8- در این جنگ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر جنازه زنی می‌گذرند که خالد بن ولید او را به قتل رسانده بود و مردم در اطرافش جمع شده بودند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: این چیست؟ گفتند: زنی است که خالد بن ولید او را کشته، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به کسانی که با وی بودند فرمودند: بروید و به خالد بگویید همانا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از کشتن کودک، زن و کسی که به زور وارد میدان جنگ شده نهی کرده است؛ بدون شک نهی از کشتن انسان‌های ضعیف و کسانی که در جنگ شرکت نمی‌کنند همچون راهبان، زنان، پیران، کودکان و یا آن کسانی که به اجبار به جنگ آورده می‌شوند مانند کشاورزان و افراد اجیر مسأله‌ای است که در تاریخ جنگ‌ها در کل عالم تنها اسلام بوده که به آن قناعت دارد و عمل نموده است؛ نه قبل از اسلام و نه بعد از آن تا امروزه نمی‌توان چنین قانون یگانه‌ای را که سرشار از لطف و مهربانی در حق انسانیت باشد در جایی دیگر غیر از اسلام یافت؛ بلکه چیزی که در نزد همه ملت‌ها مشخص و مسلم است این است که هنگام جنگ برای ملتی که درگیر است، کشتن تمام گروه‌های دشمنان جنگجو بدون استثناء جایز است، و در این عصر که اعلامیه حقوق بشر به تصویب رسیده، و بزرگترین مؤسسات دولتی و بین‌المللی در جهت مبارزه علیه خشونت و تجاوز و به قول خودشان همکاری با ملت‌های ستمدیده فعالیت می‌نمایند، اما باز هم وجدان انسانی به درجه‌ای از شرافت نرسیده است که کشتن این گروه‌های مردم را تحریم کرده غیرقانونی بداند؛ همه ما شاهد



بودیم که در دو جنگ جهانی اول و دوم چگونه شهرها بر سر شهروندان خراب شد، و کشتن عمومی مردم امری مباح گشت، و جنگ‌های استعماری را نیز به یاد داریم که بر علیه انقلاب‌های مردمی که خواستار حقوق حقه‌شان مانند زندگی و کرامت انسانی بودند راه‌اندازی شد.

استعمارگران در راه خاموش کردن این انقلاب‌ها، تخریب شهرها و روستاها و کشتن ساکنان آن که به هزاران هزار نفر می‌رسند، امری جایز می‌دانند، مانند آن چه فرانسه چندین بار در الجزایر انجام داد، و یا آن چه انگلیس در بیشتر سرزمین‌های تحت اشغالش کرد، و کاری که پرتغال آن را در مستعمرات آفریقایی اش انجام می‌دهد.

ما در تاریخ هیچ ملتی از ملت‌های عالم در قدیم و جدید نمی‌توانیم کسانی را بیابیم که از کشتن کارگران و کشاورزانی که از روی اجبار مجبور به مبارزه و جنگ می‌شوند، سربازان‌شان را منع کرده باشند؛ اما اسلام چهارده قرن پیش با صراحت از کشتن این گروه‌ها نهی کرده است، و حتی این مسئله را به مجرد نهی به لحاظ دستور بودن ره‌انمی‌سازد، بلکه به آن وجه‌ای حقیقی و واقعی می‌بخشد، و در جنگ حنین رسول الله صلی الله علیه و سلم به عنوان مرجع قانون‌گذاری و واسطه بین الله و مردم از کشتن یک زن به خشم می‌آید و به سرعت به سوی فرماتده‌اش کسانی را می‌فرستد تا بگویند که حق ندارید بر زنان و کودکان و اجیران تعرض کنید؛ و هنگام تجهیز لشکر اسامه برای مبارزه با روم چند روز قبل از وفوتش - از جمله وصیت‌های پیامبر صلی الله علیه و سلم به اسامه این بود که: از کشتن زنان و کودکان و انسان‌های ناتوان و راهبانی که با شما نمی‌جنگند و افراد بی‌طرف دست‌نگهدارید. بعد از وی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز هنگامی که فرستادن اسامه را اقدام کرد و هر بار دیگری که

لشکری را برای جنگ در راه خدا می‌فرستاد همین کار را انجام می‌داد؛ و شمشیر خدا خالد بن ولید رضی‌الله‌عنه نیز هنگام فتح عراق چنین کرد و به هیچ کشاورز و دهقانی که در زمین‌های‌شان کشاورزی می‌کردند آسیب نرساند، و این روند تبدیل به یکی از ویژگی‌های لشکر اسلامی در هر جایی شده بود، در عصرهای مختلف اینها اصول انسانیت شرافت‌مندان‌های بودند که تاریخ، هیچ لشکری از لشکرهای روی زمین را به این وصف نمی‌شناخت، یکی از نمونه‌های واضح علاقه شدید لشکر اسلام به این اصول، عملکرد صلاح‌الدین ایوبی با صلیبیان بود، وی بعد از پیروزی بر ایشان و استرداد بیت المقدس، به تمام بزرگان و رجال دینی و زنان و اطفال صلیبی‌ها و حتی به سرسخت‌ترین جنگجویان‌شان امان داد، و آنها را با حمایت لشکر اسلامی به خانواده‌های‌شان رساند و نگذاشت هیچ آسیبی به آنها برسد؛ و اما صلیبیان هنگامی که بیت المقدس را گرفتند، خیانت و پستی و وحشی‌گری‌شان آشکار شد؛ در آغاز صلیبیان جان و مال مسلمانان ساکن بیت المقدس را امان دادند، و بیرق سفیدی را بر بالای مسجد الاقصی برافراشتند، مسلمانان به این پیمان فریب خوردند و همه در مسجد الاقصی گرد آمدند، اما همین که صلیبیان به بیت المقدس داخل شدند تمام کسانی را که به مسجد الاقصی پناه آورده بودند سر بریدند، تعداد کشته‌ها در آن روز به هفتاد هزار نفر رسید، که همه از بین علماء، زاهدان، زنان و کودکان بودند، تا جایی که نویسنده صلیبی مزده این فتح مبین را برای پاپ فرستاده و در آن با افتخار نوشته بود: «خون در سرک‌ها جاری گشت تا جایی که پای اسب‌های صلیبیان در خون فرو رفته بود».

امروز وقتی ما این سخنان را می‌گوییم برای تفاخر و مباحات به تاریخ جهان‌گشایی‌ها و رهبران و

لشکرهای مان نیست که در مورد آنها «گوستاو لوبون» می‌گوید: «تاریخ فاتحاتی مهربان‌تر و عادل‌تر از مسلمانان عرب به خود ندیده است»، بلکه این سخنان را برای این می‌گوییم تا همه را متوجه سازیم که ما برای انسانیت بسی مهربان‌تر و نیکوکارتر از غریبان قرن بیستم هستیم و می‌خواهیم این را بفهمانیم، آنگاهی که غریبان برای ما از حقوق انسان و روز کودک و روز مادر سخن می‌گویند و به این وسیله می‌خواهند نشان دهند که تمدنی رفیع دارند، فقط ما را می‌فریبند، یا بهتر است بگوییم آدم‌های ساده‌لوح و کم‌عقل ما را فریب می‌دهند، کسانی که اعتماد خود را نسبت به ملت و تاریخ‌شان از دست داده‌اند و گمان می‌کنند فرزندان این امت و افراد روشن‌فکرش می‌باشند.

ما می‌خواهیم که نسل فعلی مسلمانان از این دسیسه‌ها با خبر شود، به دین و میراث تمدن انسانی شرافتمندش باور داشته باشد، و در مقابل غریبان همچون فقیری در مقابل ثروتمند قوی خم نگردد، و بر دست‌آوردهای فکری‌شان بدون تشخیص و تمیز بین ارزشمند و بی‌ارزش آن هجوم نبرد تا مانند پروانه‌ای که به گرد آتش می‌گردد در نهایت بسوزد و نابود شود.

امروز علم ثابت ساخته که اسلام بهترین ادیان و نزدیک‌ترین آن به فطرت انسانی و تضمین‌کننده‌ترین برنامه برای صلاح مردم است، و تاریخ نیز ثابت می‌سازد که جنگ‌های مسلمانان جنگ‌هایی بوده که بیشتر از همه رحم و شفقت را مراعات کرده، کمترین خسارت‌ها را به بار آورده، بیشترین خیر را به همراه داشته و بالاترین اهداف را دارا بوده است. هر روز که می‌گذرد دلیلی جدید عرض وجود می‌کند تا ثابت سازد که اسلام دین الله است و محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم رسول خدا است، و مسلمانان صادق بنده‌های خالص الله‌اند و بهترین مردم روی زمین.

{سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ} [فصلت: 53]

ما به آنان هرچه زودتر دلایل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی آسمان‌ها و زمین، که جهان کبیر است] و در داخل و درون خودشان [که جهان صغیر است] به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟.

9- رسول الله صلی الله علیه و سلم و مسلمانان بعد از شکست هوازن ایشان را تا ثقیف طایف دنبال کردند، و چند روز آنها را محاصره نمودند و چون این مسأله به درازا کشید پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی مدینه بازگشتند، در راه غنایم حنین را که شش هزار زن و کودک می‌شد و تعداد بی‌شماری شتر و گوسفند بود در بین مسلمانان تقسیم نمودند؛ بخش بزرگی از این غنیمت‌ها را به بزرگان عرب که می‌خواستند دل‌شان را به اسلام گرم کنند، دادند و بخش زیاد دیگری را هم به قریش عطا نمودند، و هیچ چیزی به انصار ندادند، بعضی از انصار در حالی که ناراحت شده بودند در مورد این که چرا ایشان از غنیمت‌ها محروم شده‌اند با هم سخن می‌گفتند، حتی بعضی گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم به قومش رسیده است و منظورشان این بود که بعد از فتح مکه که قریش اسلام آورد رسول خدا ما را فراموش کرده است، پیامبر صلی الله علیه و سلم انصار را جمع نمودند و بعد از حمد و ثنای الله چنین فرمودند: «ای انصاریان! سخنانی از شما به من رسیده و بیان‌گر این است که از من دل‌آزرده شده‌اید؟ از

شما می‌پرسم آیا گمراه نبودید که خدا شما را هدایت کرد؟ آیا فقیر و نادار نبودید و خداوند شما را بی‌نیاز گردانید؟ آیا با هم دشمن نبودید و خداوند در قلب‌های‌تان الفت آفرید؟» گفتند: بله! خدا و رسولش بر ما منت نهادند، سپس فرمود: «ای انصار نمی‌خواهید جوابم را بدهید؟» گفتند: به چه چیز جواب دهیم یا رسول الله؟ الله و رسولش بر ما منت نهاده بخشش فراوان کردند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اما به خدا قسم اگر می‌خواستید می‌گفتید و راست هم می‌گفتید: آمدی در حالی که همه تو را تکذیب کردند و ما تصدیقت نمودیم، شکست خورده بودی و ما پشتیبانی‌ات کردیم، بیرون رانده شده بودی و ما پناهت دادیم، فقیر بودی و ما اموال خود را برایت هدیه دادیم. ای گروه انصار آیا به خاطر مال بی‌ارزش دنیا که با آن قلب‌های عده‌ای را به اسلام جلب کرده‌ام و شما را به اسلام‌تان سپردم از من آزرده شده‌اید؟ ای انصار آیا به این راضی نمی‌شوید که مردم با گوسفند و شتر به سوی خانه‌های‌شان بروند و شما با رسول خدا برگردید؟ قسم به ذاتی که جان محمد در ید اوست اگر هجرت نمی‌بود، دوست داشتم فردی از انصار باشم، و اگر تمام مردم به یک سمت بروند و انصار به سمت دیگر من با گروه انصار خواهم رفت، یا الله به انصار و فرزندان‌شان و فرزندان فرزندان‌شان رحمت کن» مردم گریستند تا جایی که محاسن‌شان از گریه تر شد و می‌گفتند: ما بر این که رسول الله سهم و قسمت ما شود خوش هستیم.

در اینجا به تعلیقات این موضوع می‌پردازیم:

اول: مسأله غنیمت که در اسلام بخشی از قوانین جنگ است سبب شده که بعضی از دشمنان اسلام آن را وسیله‌ای برای طعنه زدن به اسلام بدانند و این گونه تعبیر کنند که انگیزه مادی یکی از دلایل

اعلان جنگ در اسلام بوده و علاقه به آن سربازان مسلمان را به سوی قربانی دادن و جان فداکردن می‌کشد، به همین دلیل به مجرد این که جنگ تمام می‌شد به سوی غنیمت‌ها هجوم می‌بردند، مثل همین جنگ حنین. شکی نیست که هر فرد منصفی این ادعا را رد می‌کند، چرا که انگیزه‌های جنگ در اسلام مسایل معنوی‌ای است که هدف آن انتشار حق و دور ساختن آزار و تجاوز می‌باشد، چنان که آیات و احادیث فراوانی به آن تصریح دارد، و این واقعاً سخن عجیب و غریبی است که انسانی جانش را فدا نماید و آینده خانواده‌اش را تباه سازد آن هم به طمع غنیمت مادی، حالا هرچه این غنیمت بزرگ هم باشد؛ از طرفی چشم داشتن به غنیمت‌های مادی امکان ندارد بتواند آن طور قهرمانان بی‌نظیری را که در میان جنگجویان مسلمان در صدر اسلام وجود داشتند بیافریند، و یا بتواند آن گونه نتایج شگفت‌آوری را که جنگ‌های اسلام همراه عرب در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم به آن ختم شد، به بار آورد، و یا دستاوردهای را که بعد از آن در جنگ علیه فارس و روم به دست آمد، نتیجه دهد. با در نظر داشت این که دشمنان اسلام هم به دور از چشم‌داشت مادی نبودند، و مال‌ها و اسیران مسلمان در صورتی که مسلمانان شکست می‌خوردند به طور قطع نصیب دشمنان‌شان می‌شد، و این طور نبود که فقط مسلمانان در صورت پیروزی اموال دشمنان‌شان را در بین خود تقسیم کنند، بلکه این قانون هر لشکر جنگجویی بود؛ پس چرا این چشم‌داشت‌های دنیوی برای دشمنان نمی‌توانست قهرمان آفرین باشد و نتایج شگفت‌آوری به بار آورد آن گونه که برای سربازان مسلمان به بار می‌آورد و نتیجه جنگ‌های اسلامی می‌شد؟ اتفاقات و وقایعی که در جنگ‌های اسلامی رخ داده است خود قاطع‌ترین دلیل بر رد این ادعا است که انگیزه‌های مادی دلیل اصلی حرکت در روح و روان سرباز مسلمان بوده است؛

در جنگ‌های بدر، احد، و مته و دیگر میادین مبارزه اسلامی قهرمان مسلمان به سوی میدان جنگ به آرزوی دستیابی به شهادت و نعمت‌های جنت می‌شتافت، تا جایی که یکی از ایشان هنگامی که می‌شنود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای شهادت و عده جنت را می‌دهند، خرمایی را که در حال خوردنش می‌باشد به یک‌سو می‌افکند و می‌گوید: به به، بین من تا جنت جز همین چند خرما فاصله نیست، به خدا قسم که این مسافتی دور است، سپس آن قدر می‌جنگد تا کشته می‌شود؛ دیگری در حالی که به سوی مبارزه با دشمنان می‌شتابد می‌گوید: جنت! جنت! به خدا قسم که من بوی آن را از سمت احد درک می‌کنم (در جنگ احد).

و در جنگ‌هایی که همراه فارس داشتند جواب فرماتده گروه مسلمان به رستم هنگامی که برای شان پیشنهاد مال و لباس را کرد تا از جنگ انصراف دهند و به سرزمین‌شان برگردند این بود که: «به خدا قسم این چیزی نیست که به خاطر آن از خانه‌های خود خارج شده‌ایم، ما می‌خواهیم شما را از عبادت بنده‌ها نجات داده به عبادت یگانه قهار هدایت کنیم، و اگر شما مسلمان شوید از شما دست برمی‌داریم و سرزمین و مملکت‌تان برای خودتان می‌ماند و ما با شما هیچ نزاعی نداریم...»؛ آیا این جواب کسی است که برای کسب غنیمت و تسلط بر سرزمین‌ها و اموال مردم به جنگ بیرون شده است؟

مسأله‌ای که ایشان در ادعای باطل خود به آن استدلال می‌کنند چشم‌داشت عده زیادی از جنگجویان به غنیمت‌های جنگ حنین و ناراحتی انصار از محروم شدن از آن می‌باشد؛ در حالی که این برداشت به معنی نادیده گرفتن واقعیت جنگ و وضعیت جنگجویان است، زیرا کسانی که به غنایم چشم دوخته بودند از جمله تازه‌واردان به اسلام بودند که هدایت اسلام هنوز مانند مسلمانان سابقه‌دار در

قلب‌های‌شان جای نگرفته بود، به همین دلیل می‌بینیم کسانی مانند ابوبکر، عمر، عثمان، علی، عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر رضی‌الله‌عنهم‌اجمعین که از جمله بزرگان صحابه و سابقه‌داران دعوت اسلام بودند، هرگز به این غنایم چشم نداشتند، و این که تعدادی از انصار چنین سخنی گفتند ایشان احساس کردند در تقسیم غنایم بعضی برتری یافته‌اند و این احساسی است که اکثر مردم در هر عصر و مکانی که باشند در چنین موقعیت‌هایی دارند و مسأله عجیبی نیست.

و اگر موضوع را تا آخر تعقیب کنیم می‌بینیم که انصار هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای‌شان سخنرانی کرد و فرمود: «آیا نمی‌خواهید که مردم با گوسفند و شتر برگردند و شما با رسول خدا؟» ایشان گریه کردند، آیا این دلیل بر علاقمندی ایشان به کسب رضای الله و ثواب و جنت و اطاعت از رسول خدا نیست؟ کسانی که هم‌صحبتی و نزدیکی و هم‌نشینی رسول خدا را بر اموال و دست‌آوردهای دنیوی ترجیح دهند، آیا درست است که در موردشان گفته شود تنها انگیزه‌شان در جهاد به دست آوردن مال و منال بود؟ و این معنی ندارد که گفته شود: پس چرا اسلام غنیمت‌ها را به جنگجویان می‌دهد و آن طور که در عصر کنونی رایج است به دولت و اگزر نمی‌کند؟ گفتن این سخن خود بی‌خبری از احوال و ویژگی‌های مردم و قوانین جنگ در زمان‌های گذشته می‌باشد، این مسأله تنها متعلق به لشکر اسلام نبود که چهارپنجم غنیمت‌ها را بین افرادش تقسیم می‌کرد، بلکه این قانون را در آن زمان تمام لشکرها تطبیق می‌کردند؛ و اگر امروز مجتهدی چنین اجتهاد نمایند که غنیمت‌های سپاه اسلام باید به دولت تعلق گیرد، امری بعید نیست و دانش این مسأله با اصول و روح اسلامی همخوان است.



دوم: بخشش فراوان به تازه‌مسلمانان دلالت بر حکمت رسول الله صلی الله علیه و سلم و آشنایی با طبیعت قومش و دوراندیشی ایشان در فهم قضایا دارد، این نومسلمانان کسانی بودند که سال‌ها با رسول الله صلی الله علیه و سلم جنگیده و از قبول دعوتش امتناع ورزیده بودند، تا این که مکه فتح شد. کسانی که در شکست مسلمانان در آغاز جنگ خوش شده بودند، باید به نوعی قلب‌های‌شان نسبت به اسلام گرم می‌شد، و احساسات‌شان از ناحیه اموالی که به خاطر آن به جنگ آمده بودند ارضاع می‌گردید؛ در حقیقت آنان بزرگان قوم بودند که در مبارزه با اسلام می‌خواستند به هر ترتیب که شده بر منصب خود باقی بمانند و مصالح مادی‌شان را حفظ کنند، و هنگامی که اسلام با فتح مکه شوکت‌شان را شکست، خیلی بعید نبود که در نهادشان نسبت به پیروزی مسلمانان و شکست خود کینه داشته باشند، اما اسلام دین هدایت و اصلاح است، و به تسلط با زور و قدرت اکتفا نمی‌کند، آن‌طور که نظام‌های دیگر در بقا و ماندگاری خویش فقط از قدرت کار می‌گیرند و به تأیید روانی و قلبی مردم هیچ اهمیتی نمی‌دهند، اما اسلام دینی است که می‌کوشد تا قلب‌ها را برای خود بگشاید، روح و روان‌ها را بشارت هدایت دهد، و انسان‌ها را عاشق اصول و الگوهای خویش گرداند؛ و در این مسیر اگر بتواند با بخشش مال قلب‌های بعضی از مردم را اصلاح سازد و نفرت و دشمنی را از آن بشوید این نهایت حکمت است که این کار را انجام دهد تا ایشان راضی شوند همان‌طور که رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین کرد.

خداوند می‌دانست این دعوتی که بالآخره در جزیره العرب پیروز شد باید به شرق و غرب دنیا امتداد یابد، پس باید تمام عرب‌ها برای به دوش کشیدن این رسالت بسیج می‌شدند، و در راه آن قربانی می‌دادند، به همین دلیل هنگامی که نهان بزرگان‌شان با این بخشش‌ها اصلاح شد، قلب‌های‌شان بعد از

آن برای دعوت و حمل دشواری‌های آن گشوده گشت و این چیزی بود که عملاً حاصل شد، زیرا بعد از این که رسول الله صلی الله علیه و سلم قلب‌های این بزرگان را گرم کرد، نفرت و کینه ایشان نسبت به اسلام و دعوتش کاملاً از نهادشان رخت بر بست و لشکر اسلامی برای مژده مبادی اسلام در سرتاسر جهان پخش شد و مردم را از تاریکی به سوی نور هدایت کرد، جزیره عرب برای این تلاش و عملکرد تاریخی‌ای عظیم آماده شده بود، و همان بزرگانی که در آغاز از جمله مؤلفه القلوب به شمار می‌رفتند با علاقه و اشتیاق خود به قلب معرکه‌ها می‌شتافتند، تاریخ از ایشان و سختی‌هایی که در فتوحات اسلامی متحمل شده‌اند صفحات زیادی را ثبت نموده است، تا جایی که بعضی از ایشان بعدها از جمله کسانی بودند که در استقرار و استحکام پایه‌های اسلام در خارج از عربستان و اداره حکومت وسیع اسلامی و رهبری لشکرهای خروشان آن، نقش بزرگی را ایفا نمودند.

بعدها ایشان به دلیل این که از جمله مؤلفه القلوب بودند و یا دیرتر از فتح مکه ایمان آوردند هیچ مشکلی برای‌شان پدید نیامد، چرا که بسیاری از کسانی که دیرتر ایمان آورده بودند توانستند خود را قوی ساخته و از ضعف بیرون کنند، و هر چند در آغاز در راه دین اخلاص نداشتند، اما بعد از چندی از مخلصین عمل اسلامی گشتند. مصداق این حالت را می‌توان در سخن مشهور «حسن بصری» رحمه الله علیه یافت که می‌گوید: «علم دین را برای غیر خدا آموختیم، اما این علم نپذیرفت که جز برای الله باشد.» و در همین مورد فرد دیگری می‌گوید: «آموزش علم را آغاز کردیم و هیچ نیتی نداشتیم، اما بعد برای ما نیت پیدا شد.» برای مسلمانان آخر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین بس است که الله تعالی به ایشان وعده نیکی را می‌دهد و می‌فرماید:

{لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ} [الحديد: 10]

(کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] بخشیده‌اند و جنگیده‌اند، [با دیگران] برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال خداوند به همه و عده پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید).

سوم: رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامی که باخبر شد انصار به خاطر محروم شدن از غنیمت ناراحت شده‌اند آنها را جمع کرده از ایشان دلجویی کرد، این از سویی نشان‌دهنده حسن سیاست و درایت پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌باشد، و از سویی دیگر نرم خویی ایشان را می‌رساند، که به مسایلی این چنین اهمیت می‌دهد و آنان را جمع کرده راضی‌شان می‌گرداند، و آن سخن حکیمانه را برای‌شان می‌گوید، زیرا او می‌داند که ایشان بسیار دوستش می‌دارند و همیشه پیروی اش کرده‌اند، حتی در راه خدا از جان و مال‌شان گذشته‌اند، پیامبر صلی الله علیه وسلم از ضایع شدن ایمان‌شان نمی‌ترسید و از این هم بیم نداشت که شاید کاری انجام بدهند که باعث خشم خدا و رسولش بشوند، اما دوست داشت سوءتفاهمی را که به ذهن بعضی از آنها آمده بود رفع کند، و این روش پسندیده‌ای است که برای هر رهبر و پیشوایی لازم است تا با یاران و دوستدارانش چنین کند، زیرا دشمنان در کمین نشسته‌اند تا از طریق هر حادثه کوچک و هر سخن اندکی که اتفاق می‌افتد، رابطه طرفداران با احساس را نسبت به رهبرشان ضعیف سازند؛ باید به یاد داشته باشیم که شیطان حيله‌گری خبیث، و مکاری

جری است که هیچ‌گاه رهبر را به حال خود رها نمی‌کند تا پیروانش از او راضی باشند، و هر چند ارتباط و اعتماد بین آن دو قوی باشد راهی می‌یابد تا آن را متزلزل سازد.

باز بنگرید به آن شیوة حکیمانه و مؤثری که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای راضی‌ساختن و قناعت‌دادن یارانش انتخاب نمود، برای‌شان از لطف و همکاری‌شان نسبت به دعوت اسلام گفت، و این که چگونه رسولش را یاری دادند، و در جایی که قوم او، وی را تکذیب نموده و از خود راندند ایشان به تصدیقش شتافتند؛ و قبل از آن برای‌شان فضل الله را در نجات‌شان از گمراهی و پراکندگی و دشمنی بیان نمود و این چنین بود که به نظرشان از دست دادن مال دنیا در مقابل آن چه از هدایت و خوشبختی نسیب شده بودند ساده آمد، و برای همین دو مسأله را برای‌شان تأکید کرد: اول این که هرگز آن طور که بعضی از انصار گمان کرده‌اند، او ایشان را ترک نخواهد کرد و نزد قوم خود نخواهد رفت؛ دوم این که اگر ایشان را از غنایم محروم ساخت، به جهت اعتمادی بود که به قدرت دین، عظمت ایمان، و محبت عمیق ایشان نسبت به الله و رسولش داشته است. من قسم می‌خورم که امکان ندارد شیوة بهتر و جالب‌تر از این برای کسب رضایت خاطر کسانی یافت که از پیش‌تازان و برترین‌های دعوت بوده‌اند و مخلصانه و صادقانه به آن ایمان آورده‌اند و در ایمان‌شان به دنبال هیچ سپاس و ستایشی از افراد نمی‌گشتند. به راستی درود و سلام الله بر کسی باد که این سخن خداوند در موردش نازل است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم:4]

(تو دارای خوی سترگ [صفات پسندیده و افعال حمیده] هستی).

چهارم: موقف انصار بعد از شنیدن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا بناک‌ترین نمونه از راستی ایمان و رقت قلب و به یاد آوردن فضل الله در هدایت و تقوا است، ایشان به یاد آوردند که اگر به پشتیبانی و تأیید و جهاد پرداختند، باز هم فضل خدا و رسولش بوده، زیرا اگر خواست خدا نمی‌بود هرگز هدایت نمی‌شدند، و اگر رسولش نمی‌بود هرگز قلب‌ها و چشمان‌شان به رؤیت حقایق باز نمی‌شد، و اگر اسلام نمی‌بود هرگز خداوند پراکندگی و دشمنی‌های‌شان را به وحدت بدل نمی‌کرد؛ بله! این اسلام بود که خون‌های‌شان را از هدر رفتن محافظت کرد، و ایشان را از سیطرهٔ یهود نجات داد و از شر همسایگان قدرتمندشان خلاص نمود، به همین جهت اعلان کردند که رسول الله صلی الله علیه و سلم را بر تمام مال و منال دنیا ترجیح می‌دهند، و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم برای‌شان و برای فرزندان‌شان و برای فرزندان فرزندان‌شان به رحمت الله دعا کرد، از شادی توجه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دعای مستجابش آن قدر خوش شدند که اشک‌های‌شان جاری شد، آیا بعد از این باز هم می‌توان در مورد صدق ایمان انصار پرسشی مطرح کرد؟ و آیا می‌توان محبتی پاک‌تر و عالی‌تر از این یافت؟ خداوند از آنها راضی باشد و آنها را راضی کند، یاد و خاطرهٔ‌شان را در هر دو جهان جاودانه گرداند، و ما را نیز در بهشت پُر نعمت با ایشان، به همراه رسول بزرگوار و محبوبش و با دیگر کسانی که شامل نعمت الله‌اند از پیامبران و صدیقان و شهدا و مقربین یکجا نماید.

و در آخر تذکر می‌دهم که این واقعه، یعنی آن چه را بین رسول الله صلی الله علیه و سلم و انصار اتفاق افتاد، باید هر دعوت‌گر و هر طالب علمی به یاد داشته باشد و آن را در خاطر خود حفظ نماید، زیرا این اتفاقی بود که ایمان را قوی می‌سازد، و محبت و شوق به رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب وی را

در قلب‌ها شعله‌ور می‌نماید.

ب- شکستن بت‌ها

حضرت ابراهیم علیه‌السلام که بعد از نوح به وی «ابو الانبیاء» گفته شده است. از جمله کسانی بود که با بت‌پرستی قومش مبارزه می‌کرد و این مسیر را تا جایی ادامه داد که بنا به روایت قرآن کریم قومش تصمیم گرفتند وی را در آتش بسوزانند، هنگامی که به سوی مکه آمد پسرش اسماعیل علیه‌السلام را به همراه مادرش در آنجا گذاشت و خود بازگشت، هنگامی که اسماعیل علیه‌السلام جوان شد، این پدر و پسر با هم کعبه را بنا نهادند، تا خاتمه‌ای باشد که در آنجا الله جل‌جلاله عبادت شود و مردم به سویش حج کنند، با گذشت زمان فرزندان اسماعیل که مورخان آنها را عرب «مستعربه» نام نهاده‌اند زیاد شدند و همچنان از عبادت بت‌ها و معبودهای ساختگی به‌دور بودند، بعد از چندی رسمی در بین‌شان پیدا شد که هر کس به قصد سفر به سوی مکه می‌آمد هنگام بازگشت سنگی از سنگ‌های حرم را به نشانه احترام و شوق و علاقه زیاد به حرم و مکه با خود می‌برد، کم‌کم این کار برای‌شان جالب تمام شد و آن تکه‌سنگ‌ها را می‌گذاشتند و مانند کعبه به دورشان طواف می‌کردند، و به آن تبرک می‌جستند و این نشان محبت و شوق‌شان به حرم بود، این کارها همچنان ادامه پیدا کرد تا این که «عمر و بن‌لُحی» پرستش بت‌ها را عملاً در بین‌شان رواج داد. بنا به آن چه گفته می‌شود این واقعه پنج‌صد سال پیش از بعثت نبوی بوده. او اولین کسی بود که دین اسماعیل علیه‌السلام را تغییر داد، مسأله این گونه شروع شد که وقتی این شخص توانست قبیله «جرهم» را از مکه و اطراف آن بیرون راند خود متولی پرده‌داری

خانه شد، بعد از چندی گرفتار بیماری شدیدی گشت، عده‌ای برایش گفتند: در سرزمین بلقاء شام چشمه آب گرمی است که اگر به آنجا بروی شفا خواهی یافت، او نیز حرکت کرد و به آنجا رفته در آن چشمه حمام کرد و صحت یافت، مردم آن سرزمین را دید که بت می‌پرستند به آنها گفت: این چه کاری است؟ گفتند: ما به کمک اینها طلب باران می‌کنیم و بر دشمنان پیروزی می‌طلبیم؛ از آنها خواست برای او هم از این بت‌ها بدهند، و سپس بت را به مکه آورد و در جایی اطراف کعبه نصب کرد، بعد از آن پرستش بت‌ها در جزیره العرب انتشار یافت، تا جایی که هر خانه از مردم مکه برای خود بتی داشتند که آن را می‌پرستیدند، وقتی فردی قصد سفر داشت آخرین کاری که در خانه‌اش انجام می‌داد دست کشیدن و تبرک جستن به بت بود، و هرگاه از سفر باز می‌گشت نیز اولین کاری که می‌کرد دست کشیدن بر بت بود.

بعد از چندی عرب‌ها به عبادت بت‌ها علاقه شدیدی پیدا کردند تا جایی که بعضی برای بت‌های‌شان عبادت‌گاه می‌ساختند و آن که نمی‌توانست چنین کند بتی را برای خود می‌گرفت و اگر بر این دو کار قادر نبود سنگی را در مقابل حرم یا هر جایی که می‌پسندید نصب می‌کرد و مانند کعبه به دورش طواف می‌نمود، مسافران هنگامی که در سفر در جایی منزل می‌زدند چهار سنگ را می‌یافتند از میان آنها بهترینش را برای خود خدا می‌گرفتند و سه دیگر را دیگران می‌ساختند تا بر آن چیزی بپزند، و هنگام حرکت همه را از جمله خدای خود را ترک می‌کردند و وقتی در جایی دیگر فرود می‌آمدند باز همان کار را انجام می‌دادند.

عرب‌ها سه بت بزرگ داشتند که برای‌شان خیلی اهمیت داشت و حتی به سوی‌شان حج می‌کردند و

برای شان قربانی می دادند، قدیمی ترین آنها «منات» بود که در ساحل بحر در ناحیه مثلث در قدید، - مکانی بین مکه و مدینه- نصب شده بود، و تمام عرب ها آن را بزرگ می شمردند، اما بیشترین احترام را به این بت دو قبيلة «اوس» و «خزرج» داشتند، هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال هشتم هجرت جهت فتح مکه حرکت نمود، علی رضی الله عنه را فرستاد تا آن را سرنگون کند، او نیز آن بت را منهدم کرده و چیزهایی را که با خود داشت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد، از آن جمله دو شمشیر بود که حارث بن ابی شمر غسانی پادشاه غسان آنها را به این بت هدیه کرده بود؛ این حارث همان کسی بود که نامه رسان پیامبر صلی الله علیه وسلم (حارث بن عمیر از دی رضی الله عنه) را به قتل رسانده بود، وقتی نامه رسول الله مبنی بر دعوت به سوی اسلام را برایش تقدیم نموده بود؛ حارث تنها نماینده پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که بقتل می رسید.

دومین بت «لات» بود که در طایف قرار داشت و به شکل یک صخره مربع بود، قریش و تمام عرب ها آن را تعظیم می کردند؛ زمانی که نمایندگان ثقیف بعد از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه نزدش آمدند از وی درخواست نمودند که تا سه سال دیگر «لات» را برای شان نگه دارد و نابودش نکند، پیامبر صلی الله علیه وسلم نپذیرفت، ولی آنها اسرار کردند و هر بار یک سال کم می نمودند تا این که بالآخره از رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواستند که لااقل یک ماه دیگر آن بت را برای شان نگه دارد، اما پیامبر صلی الله علیه وسلم نپذیرفت.

ابن هشام می گوید: اسرار ایشان به این دلیل بود که می خواستند خود را از شر بی خردان و زنان و



کودکان‌شان ایمن سازند، چرا که اگر آنها مطلع می‌شدند که بت را به مسلمانان تسلیم کرده‌اند بر ایشان خشم می‌گرفتند، و نمی‌خواستند پیش از این که مردم‌شان به اسلام داخل شوند بت آنها را منهدم سازند، اما رسول الله صلی الله علیه و سلم این قضیه را نپذیرفت و ابوسفیان پسر حرب و مغیره پسر شعبه را فرستاد تا آن بت را سرنگون سازند، هنگامی که مغیره با کلنگ بر بت می‌کوبید زنان ثقیف از خانه‌های‌شان خارج شده بودند و با حسرت و گریه و زاری به آن نگاه می‌کردند و می‌گفتند: و احسرتا بر آئی که از مادر مقابل دشمنان دفاع می‌کرد و بلاها را از ما دور می‌ساخت، ببینید که این لئیمان چگونه بدون هیچ دفاعی او را به سرنگونی سپردند و در راه محافظتش شمشیر نکشیدند.

و اما سومین بت «عُزَى» نام داشت که در سمت راست مسافران مکه به سوی عراق واقع می‌شد؛ این بت مخصوص قریشیان بود و ایشان آن را بسیار تعظیم می‌نمودند، و هنگامی که قرآن در معرفی بت‌ها، بدی‌های آنها را به مردم آشکار می‌کرد و این بت و دیگر بت‌ها را بد می‌دانست، این امر بر قریش بسیار سخت تمام می‌شد، درجه تعظیم ایشان را می‌توان از گفتگویی دریافت که بین ابواحیحه و ابولهب رد و بدل شده است، ابواحیحه که همان سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بود در بستر مرگ افتاده بود که ابولهب به قصد عیادتش بر او وارد شد، دید وی گریه می‌کند، گفت: ای ابواحیحه چرا گریه می‌کنی؟ آیا به خاطر مرگی که چاره‌ای از آن نیست؟ جواب داد: نه، از این می‌ترسم که بعد از من عزى پرستیده نشود؛ ابولهب گفت: به خدا قسم که در زمان زندگیت به خاطر تو او را نپرستیدیم که بعد از مرگت به دلیل نبود تو ترکش کنیم، ابواحیحه گفت: اکنون دانستم که جانشینی بعد از

خود دارم! و از این که دیده بود ابولهب به این شدت علاقمند پرستش بت‌ها است خوشحال شد.

در سال فتح رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید را دستور داد که برود و این بت را منهدم سازد، هنگامی که خالد به آنجا رسید، خادم این بت دبیه پسر حرمی شیبانی شروع به سرودن اشعاری در مدح بت و ذم خالد کرد و از خالد خواست که برای این گستاخی‌اش از عزی طلب بخشش کند تا گرفتار بلا نگردد، خالد در جوابش گفت: ای عزی تو را نمی‌پذیرم و هرگز از تو طلب بخشش نمی‌کنم چون دیدم که الله تو را پست و حقیر می‌داند. این بت از چوب ساخته شده بود، با قیافه‌ای که موهایی پراکنده داشت و دستاتش بر شانه‌هایش گذاشته شده بود و در داخل یک درخت قرار داشت، خالد آن درخت را قطع کرد و بت آشکار شد، سپس ضربه‌ای بر فرقش زد و به این ترتیب آن بت نابود گشت، هنگامی که اجرای دستور را به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داد ایشان فرمودند: «عرب دیگر عزی نخواهد داشت، و هرگز بعد از این پرستیده نخواهد شد». این سه بت مشهورترین بت‌های عرب در جاهلیت بودند که قرآن کریم نیز از آنها یاد کرده می‌فرماید:

{أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ. وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ} [النجم: 19-20]

(آیا چنین می‌بینید که لات و عزی. و منات، سومین بت دیگر معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می‌باشند؟).

هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه به بیت الحرام داخل شد دید تصویرهایی از ملائکه و دیگران در آن آویزان است، و همچنین تصویری از حضرت ابراهیم علیه السلام را دید که

در دستش تیرهای فال‌گیری است و دارد با آنها فال می‌گیرد، فرمود: «خدا اینها را بکشد شیخ ما ابراهیم را در حالی رسم کرده‌اند که دارد با تیرها فال می‌گیرد، ابراهیم را با تیرهای فال‌گیری چه کار؟»

{مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ} [آل عمران: 67]

(ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی، ولیکن بر حق و منقاد خدا بود، و از زمره مشرکان نبود). سپس دستور داد که تمام آن تصویرها را پاک کنند.

ابن عباس می‌گوید: در روز فتح رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که بر شترش نشسته بود وارد مکه شد، و در اطراف خانه حرکت کرد در آن هنگام دوروبر کعبه بت‌های زیادی بود که آنها را با سرب محکم کرده بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم با عصایی که در دست داشت به سوی بت‌ها اشاره می‌کرد و می‌فرمود:

{جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا} [الإسراء: 81]

(و بگو: حق فرا رسیده است و باطل از میان رفته و نابود گشته است. اصولاً باطل همیشه از میان رفتنی و نابود شدنی است).

سپس به سوی هر بتی که از روبرو اشاره می‌کرد آن بت به پشت می‌افتاد و هر بتی را که از پشت به آن اشاره می‌نمود به روی در می‌افتاد.

هنوز چند ماه از فتح مکه نگذشته بود که همه بت‌های سرزمین عربستان فروریختند و عبادت‌کننده‌هایشان به آنها کافر شدند، تا جایی که کسانی که دیروز آنها را می‌پرستیدند، امروز به خاطر آن

اعمال احمقانه خجالت می‌کشیدند که چگونه یک سنگی را که هیچ نفع و ضرری ندارد و هیچ حادثه‌ای از حوادث روزگار را مانع شده نمی‌تواند، می‌پرستیدند.

رسالت اسلام از همان روزهای اولش به معرفی و اقییت این بت‌ها و خدایان پرداخت و عبادت آنها را کاری زشت و نابرابر خواند و مردم را در مقابل آن به دین فطرت، و عبادت الله خالق هستی و پرورگار عالمیان فرا می‌خواند، اما تمام جزیره العرب و در پیشاپیش آن قریش با این دعوت مقابله کردند و به نظرشان این گفته‌ها بسیار عجیب می‌آمد:

{أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ} [ص:5]

(آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این چیز شگفتی است).

جزیره العرب از این دین جدید تکان خورد و پریشان شد و با تمام آن چه در دست داشت کوشید با این پیامبر دشمنی کند و نابودش سازد، اما در آخر رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از بیست و سه سال نبرد پی‌هم پیروز شد، و پایتخت بت‌پرستی را فتح نمود، خدایان‌شان را سرنگون کرد و لشکرهای این خدایان را نابود ساخت، و به دسیسه‌های بزرگان‌شان خاتمه بخشید؛ آیا عقل می‌پذیرد که تمام این کارها در این مدت کوتاه انجام شود، بدون این که الله در پشتیبانی این دعوت قرار داشته باشد و برایش لشکرهایی را فراهم نماید، و جنگ‌هایش را هدایت کند؟ در حالی که در ابتدا حتی یک نفر با رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه نبود.

{وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَكَانَ اللَّهُ رَمِيًّا} [الأنفال:17]

و [ای پیغمبر!] بدان گاه که مشت‌های خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرو رفت، در اصل این تو نبودی که خاک را به سوی آنان پرتاب کردی، بلکه خداوند آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان پرتاب کرد و به چشمان آنان رساند.

محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم به بدبختی فکری ای که بیش از پانصد سال بر عرب سایه افکنده بود خاتمه داد و عقل عرب را از زنجیر بت‌پرستی و خرافات نجات داد، و شخصیت ایشان را از پستی و حقارت بت‌پرستی رها ساخت، دروازه‌های جاودانگی را به گونه‌ای برای شان گشود که دیگر از آن خارج نشوند، و به راستی حقیقت بود آن چه محمد صلی الله علیه و سلم می‌گفت: «دیگر عرب عزّی ندارد و هرگز بعد از این عرب‌ها بت نخواهند پرستید». جزیره العرب با زندگی شرک‌آلود خویش وداع کرد، و عقل عربی به سن رشد خود رسید، و هرگز بعد از آن نپسندید که به طفولیت خود باز گردد، بی‌عقلی که دکانه‌ای که فرد را مجبور می‌ساخت پیشانی‌اش را در مقابل پاهای سنگی کور و کر بگذارد؛ بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم جنگ‌ها و فتنه‌ها آغاز شد، و تعدادی ادعای پیامبری کردند، با قرآن دشمنی‌هایی صورت گرفت، اما با وجود همه اینها در هیچ جا شنیده نشد که حتی یک عرب به فکر بازگشت به بت‌پرستی افتاده باشد، چرا که انسان بالغ کامل، هرگز به طفولیت باز نمی‌گردد؛ و همه اینها به فضل محمد صلی الله علیه و سلم و دین وی بود، او تا آخر دنیا بر گردن هر عرب منت آزادی و رهایی دارد و بعد از ایشان بر همه عالم، بر هر کسی که هدایت را پیروی می‌کند و حتی بر تمام کسانی که این دین را نمی‌پذیرند. او به همه نعمت بخشید، و چه زیبا می‌فرماید الله متعال آنجا که می‌گوید:

{هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ} [الجمعة: 2]

(الله ذاتی است که از میان بی سوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سوی شان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب و شریعت را می آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند).

ج- غزوة تبوك

مهمترین درس های این غزوه عبارت اند از:

اول: علت غزوة تبوك این بود که روم لشکر بزرگی را در شام تهیه دید، و آمادگی های زیادی برای آن گرفت شد تا جایی که گفته می شود «هرقل» غذای یک ساله شان را نیز برای آنها فراهم نمود، بعضی از قبایل عرب از جمله: «لخم»، «جدام»، «غسان» و «عامله» نیز با این لشکر همراه شدند، پیش قراولان این لشکر به منطقه «بلقاء» (سرزمینی بین شام و وادی القری رسیدند) هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این موضوع باخبر شد مردم را برای خارج شدن به سوی «تبوك» آماده ساخت و از آنها خواست تا ساز و برگ جنگ را فراهم کنند، و ثروتمندان را نیز به بخشش و انفاق تشویق نمود. این خود ویژگی جنگ در اسلام را برای ما تفسیر می کند، که جنگ در اسلام برای ستم و بدخواهی و یا وحشت افکنی نیست، بلکه برای دفاع از دین و سرزمین، کوتاه کردن دست تجاوزپیشگان، و مانع

اذیت و فساد شدن است؛ در آیات زیادی از قرآن کریم نیز صراحتاً به این موضوع اشاره شده است، و ما کمی پیش‌تر در مورد اسباب مشروعیت جنگ در اسلام و اهداف و روش‌های آن صحبت نمودیم، و بیرون شدن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به سوی تبوک بعد از آمادگی روم و جمع شدن آن لشکر عظیم تأییدی است بر آن بیانات.

و اما این که بعضی از قبیله‌های عرب با روم بر ضد مسلمانان هم‌دست شدند، نشان دهندهٔ عدم درک درست ایشان از فهم اسلام و رسالت آزادی‌بخش آن می‌باشد، که در قدم نخست عرب و بعد از آن همهٔ مردم را در بر می‌گرفت؛ اگر ایشان به خوبی این مسأله را می‌فهمیدند امکان نداشت با روم علیه فرزندان مسلمان قوم خود همکار شوند.

دوم: فراخوان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای آماده‌سازی لشکر، در موعد سختی و مشقت و جمع‌آوری محصول بود، با وجود این مؤمنان صادق به این فراخوان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بدون این که به مشقت‌ها و محرومیت‌ها اهمیت دهند لیبیک گفتند، اما منافقان از پذیرش این فرمان خود را عقب کشیدند، و شروع به بهانه‌تراشی و عذرخواهی نمودند؛ و این قانون هستی است که در روزگار سختی و محنت، مخلصان از منافقان جدا می‌شوند، و حقیقت لاف‌زنان بر ملا می‌گردد، آن گونه که الله تعالی می‌فرماید:

{الم، أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ} [العنكبوت: 1-3]

(آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟! ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا معلوم کند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند).

باید دانست که دعوت‌ها و ملت‌ها هنگامی قدرت می‌یابند و می‌توانند برخیزند که صف‌های‌شان از لوٹ منافقان و فریب‌کاران پاک‌سازی گردد، چرا که در هنگامهٔ سختی‌ها تنها افرادی که عزمی صادق، نیتی خالص و انگیزه‌هایی ثابت دارند می‌توانند دوام بیاورند؛ انسان‌های ضعیف و فریب‌کار، مانع حرکت دعوت‌های اصلاحی در جامعه می‌شوند، و از کامیابی‌ها جلوگیری می‌نمایند و یا این که حداقل این پیروزی را برای مدتی به تعویق می‌اندازند. سپاه سختی در جنگ تبوک از امثال این افراد پاک‌سازی شد، آن هم به فضل رسوایی و کشف ضعف ایمان و سستی اراده‌های‌شان. بله! لشکری که صفی فشرده، شعاری واحد، ایمانی قوی، و پیمان‌هایی صادقانه داشته باشد، هر چند از لحاظ تعداد زیاد نباشد برای ملت بسی به‌دردخورتر و سودمندتر از لشکر بسیار بزرگی است که در افکار و قدرت و ثبات خویش ناپایدار و متفاوت باشند، آن گونه که الله متعال می‌فرماید:

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ {البقرة: 249}

(چه بسیاری از گروه‌های اندکی که به فرمان خدا بر گروه‌های فراوانی چیره شده‌اند. و خداوند با بردباران است).

سوم: در این جنگ ثروتمندان صحابه همچون ابوبکر، عمر، عثمان، و دیگران



رضی الله عنهم اجمعین در بخشش مال‌های‌شان از یکدیگر پیشی می‌گرفتند، و این نشان می‌دهد که ایمان در نفوس مؤمنان قدرتی است که ایشان را به انجام کار خیر و مقابله با هوای نفسانی و غرایز مادی توانا می‌سازد، و این چیزی است که هر امت و دعوتی برای تضمین کامیابی بر دشمنان و تأمین موارد لازم خویش به آن نیازمند است، این مسأله‌ای است که امروز ملت ما به شدت به آن احتیاج دارد چرا که بدخواهان زیادند، مشکلات سنگین است، میدان مبارزه وحشت‌زا شده، و دشمن قدرتمند و حيله‌گر است، و ما نمی‌توانیم در چنین حالتی پیروز شویم مگر با قربانی دادن جان و مال و هواهای نفسانی و خواسته‌های شهوانی بسیاری، و این معنی نیز تحقق نمی‌یابد مگر از طریق دینی با مفهوم صحیح که بر اساس وجود حقیقی‌اش نفس‌ها را به گونه‌ای تربیت کند که انفاق و تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها برای امت را جهادی بدانند که پروردگار برای‌شان ثوابی همچون ثواب جهاد مجاهدان در میدان مبارزه با گمراهی‌ها را می‌دهد.

به این اساس بهترین چیزی که مصلحان و رهبران انقلاب‌ها می‌توانند انجام دهند کاشتن و ریشه‌دار نمودن فهم خوب دین در جان مردمان است، و باید دانست که هر مقاومتی در مقابل دین، و یا هر تلاشی در جهت رهایی از دستورات آن، و یا صحنه‌سازی‌ای برای نشان دادن بی‌اهمیتی و ناچیز بودن دین، جنایتی ملی‌شمرده می‌شود که نتایج بس ناگوار و خطرناکی را به بار خواهد آورد، این موضوعی است که هم خدا برای‌مان تعلیم داده، و هم تاریخ گذشته برای ما ثابت می‌سازد، و فعلاً هم تجربه همین چیز را نشان می‌دهد، و هر سخنی در جهت انکار این موضوع تفسیری اشتباه برای گمراه کردن مردم به شمار می‌رود، و هیچ‌کس چنین کاری نمی‌کند مگر آنانی که نتوانسته‌اند نفس‌های خود را برای پذیرش حق آماده و پاک گردانند و قلب‌های‌شان را به روی خیر و خوبی بگشایند و طبیعت‌شان را برای عروج و

چهارم: در جنگ تبوک کسانی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم می آمدند و از وی می خواستند که ایشان را همراه خود به جهاد ببرد، اما رسول خدا چون مرکبی نمی یافت که به ایشان بدهد آنان را پس می فرستاد، و آنها در حالی باز می گشتند که چشمان شان از اندوه محرومیت جهاد در رکاب رسول الله صلی الله علیه و سلم اشک ریزان بود؛ داستانی که خداوند در کتابش به عنوان تابناکترین مثال از معجزه های ایمان برای ما نقل کرده است؛ چرا که طبیعت انسان این است که برای نجات از خطرها و دور شدن از جنگ ها خوشحال می شود، اما این مؤمنان صادق برای شرکت در آن گریه می کردند، زیرا به یاد می آوردند که چه بهره بزرگی را در کسب ثواب الهی و شهادت در راه او از دست داده اند؛ کدامین مبدأ را می توان یافت که با روح و روان فرد چنین کند؟ و به راستی امت را چه خسارت بزرگی می رسد هنگامی که از امثال این مؤمنان خالی باشد؟

پنجم: در داستان سه نفری که با وجود ایمان صادق، صرفاً به دلیل ترجیح راحتی بر دشواری، سایه سرد زیر درختان بر گرمای بیابان و در خانه بودن بر سفر، خود را از جهاد عقب کشیدند، درس اجتماعی بزرگی نهفته است؛ بعد از مدتی کوتاه ایمان در جان این عده زنده شد، و دانستند که با این کار خود مرتکب گناه بزرگی شده اند، اما با وجود این پشیمانی از مجازات عفو نشدند، و کیفری بس سخت و آزار دهنده برای شان تعیین شد، آنها از اجتماع به کلی جدا گشتند، و مردم حتی همسران شان از سخن گفتن و حرف زدن با ایشان منع گردیدند، این حالت همچنان ادامه داشت تا این که خداوند دانست که از صدق دل توبه کرده اند، و پشیمانی و ناراحتی و حسرت شان به نهایت رسیده است، آن گاه بود که

پروردگار آنان را بخشید؛ هنگامی که خبر عفو و بخشش را شنیدند از خوشی در پوست نمی‌گنجیدند، حتی یکی از ایشان لباس‌ها و دارایی خود را به نشان شکرگذاری بر نعمت الله بخشش کرد.

درس‌هایی مانند این، مؤمن صادق را وامی‌دارد تا از کارهای واجبی که بدان فراخوانده می‌شود تخلف نرزد و صرفاً برای رضای خاطر خویش و بهره‌وری از نعمت‌ها، از کاری که همه مردم به آن مصروف‌اند روی نگرداند، و بهره‌وری از نعمت را در کنار بدبختی مردم نپسندد؛ چون این طبیعت ایمان است که انسان مسلمان باید همیشه خود را فردی از اجتماع و جزیی از کل بداند، اگر مصیبتی بر جامعه وارد می‌شود گویا به او رسیده است، و اگر نفعی به اجتماع رسیده باید بداند در حقیقت به فایده او نیز می‌باشد؛ خوشبختی در کنار بدبختی و بیچارگی ملت معنایی ندارد؛ و راحت و لذت، با رنج و مشقت مردم بی‌مفهوم است؛ بنابراین کسی که از کار واجبی کنار بکشد این نشان نقص در ایمان و خلل در دینش می‌باشد و گناهی است که باید از آن به سختی توبه کند و پشیمان شود.

این داستان برای مادر دیگر نیز در بر دارد و آن این که مسأله عقیده مافوق رابطه‌ها، و اجرای قوانین حاکم، مقدم بر اطاعت از خواسته‌ها و احساسات است، و رابطه‌ها نمی‌تواند جلودار خشم و غضب الله گردد:

﴿فَلْيَخْذِرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63]

(آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی گریبان‌گیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود).

حجة الوداع تنها حجی بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت خویش انجام داد، هنگامی که مردم باخبر شدند پیامبر صلی الله علیه وسلم در این سال قصد حج دارد از گوشه و کنار عربستان گروه گروه به نیت حج بیرون آمدند که بنا به قول مورخان این تعداد به یکصد و چهارده هزار نفر می‌رسید، البته به گمان من این عدد تخمینی بوده و امکان این وجود نداشته که در آن زمان بتوانند به شکل دقیق تعدادی به این زیادی را بشمارند.

در این سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنرانی مشهورشان را ایراد نمودند که هر دانشجویی باید آن را حفظ کند زیرا تمام اصول اساسی اسلام را در آن اعلان نمودند؛ این آخرین خطبة پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، فرمایشات ایشان شامل این سخنان بود:

«ای مردم! به سخنانم گوش دهید، شاید بعد از امسال هرگز نتوانم شما را در این مکان ملاقات کنم.» و این از معجزات پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز بود.

«ای مردم! جان و مال‌تان بر یکدیگر شما تا روزی که با پروردگار خود ملاقات می‌کنید حرام است، همان طور که امروز بر شما حرام است، و همان گونه که این ماه برای‌تان حرام است؛ بدانید که به زودی با پروردگارتان روبه‌رو خواهید شد، و او از شما در مورد کارهای‌تان خواهد پرسید، این را برای‌تان واضح و روشن می‌گویم، پس هر کس از شما که امانتی نزد خود دارد آن را به صاحبش باز گرداند، و هر نوع ربا و سودی از بین رفته است، اما اصل مال‌های‌تان از خودتان است، نه به شما ظلم می‌شود و نه شما به کسی ظلم می‌کنید؛ خدا این گونه فیصله کرده است که ربایی وجود نداشته باشد،

ربایی که متعلق به «عباس بن عبدالمطلب» بود همه باطل است؛ هر خونی که در جاهلیت ریخته شده بود، خون‌بهای آن باطل است، و اولین خونی را که باطل می‌کنم خون «ابن ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب» است - او شیرخواری در «بنی لیث» بود که «هدیل» او را به قتل رسانده بود - این اولین حکمی است که در مورد خونریزی‌های دوران جاهلیت صادر می‌کنم.

اما بعد؛ ای مردم! بدانید شیطان از این که در این سرزمین باری دیگر پرستیده شود، ناامید گشته است، اما در هر چیزی غیر از آن اطاعت می‌شود، حتی اگر شده به دور کردن‌تان از ناچیزترین اعمال خیر نیز راضی می‌گردد، پس مراقب دین‌تان باشید.

ای مردم! به تأخیر انداختن ماه حرام به ماه دیگر زیاده‌روی در کفر است، و کافران به وسیله آن گمراه شدند که یک سال ماهی را حرام می‌دانند و سال دیگر آن ماه را حلال می‌شمارند، تا تعداد ماه‌های حرام را برابر کنند، ایشان با این کار خود حرام خدا را حلال می‌کنند و حلال الله را حرام می‌گردانند، بدانید که گردش زمان به همان کیفیت روزی است که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ تعداد ماه‌ها در نزد الله جل‌جلاله دوازده ماه است که چهار ماه آن حرام است، سه ماه پی‌درپی (ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم) و یکی دیگر ماه (رجب) است که بین جمادی و شعبان قرار دارد.

اما بعد؛ ای مردم! شما بر زنان‌تان حقوقی دارید و ایشان نیز بر شما حقوقی دارند، حقوق شما بر آنها این است که کسی را که نمی‌پسندید به خاتمتان راه ندهند، و از انجام کار فحشا خودداری کنند، و در صورتی که مرتکب این گناهان شدند الله به شما اجازه داده است که آنها را در خوابگاه‌های‌شان ترک

کنید، و ایشان را تشبیه بدنی کنید، البته نه شدید و سخت؛ و اگر از کارهای زشت‌شان دست کشیدند باید مصارف خوراک و پوشاک‌شان را به خوبی تأمین کنید؛ همدیگر را به نیکی با زنان توصیه کنید، چرا که ایشان در نزد شما اسیراند، و از خود چیزی ندارند و همچون امانتی از جانب خدا در نزد شما می‌باشند که بانام خدا بهره‌مندی از وجودشان برای تان حلال گشته است.

ای مردم! به سخنانم دقت کنید و ببینیدشید، من موضوع را به روشنی رساندم، در میان تان چیزی را می‌گذارم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید، موضوعی روشن و واضح است، و آن کتاب خدا و سنت رسولش می‌باشد؛ ای مردم! سخنانم را بشنوید و خوب ببینیدشید، هر مسلمان باید بداند که برادر مسلمان دیگر است، و مسلمانان با هم برادراند، پس برای هیچ شخصی جایز نیست که چیزی از مال برادرش را بگیرد مگر با رضایت وی، بنابراین بر خویشان ظلم روا ندارید؛ بارالها! آیا موضوع را رساندم؟»

اولین موضوعی که در حجة الوداع جلب توجه می‌کند، جمعیت عظیمی است که از گوشه و کنار عربستان به خاطر همراهی رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر شده بودند، عده کثیری که به وی ایمان داشتند و رسالتش را تصدیق می‌کردند و به فرمایش گردن نهاده بودند، در حالی که در حدود بیست و سه سال قبل تمام این جمعیت مشرک و بت پرست بودند و اصول رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم را نمی‌پذیرفتند و اصلاً از دعوت توحیدی وی متعجب بودند و از این که پدران بت پرست‌شان را عیبجویی می‌کرد و خواب و خیال‌های‌شان را بی‌خردی می‌دانست از او متنفر بودند، حتی بسیاری از ایشان آشکارا با وی اعلان جنگ کردند، و برایش خواستار شر شدند و نقشه قتلش را کشیدند، مردم را بر

علیه او شورانیدند و با شمشیر و نیزه با او جنگیدند؛ پس چطور می‌توان باور کرد که این انقلاب عجیب در این مدت کوتاه به وقوع پیوست! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم چگونه توانست که این مجموعه را از بت‌پرستی و جاهلیت و سقوط و تفرقه به سوی توحید الله و دانش ذات و صفات وی و یگانگی در شعار و هدف و نهایت، برگرداند؟ چطور توانست بعد از آن همه دشمنی، دروازه قلب‌های ایشان را به روی خویش بگشاید در حالی که این مردم به سرسختی و بدکینه‌گی معروف بودند؟ انسان هرچه نبوغ داشته باشد و زیرکی و دانایی‌اش به هر میزانی برسد، و هرچند که شخصیتی قوی داشته باشد، باز هم محال است که این دست‌آوردها را در صدها سال حاصل کند، و عملاً هرگز مانند این رانه در گذشته‌ها دیده‌ایم و نه در این اواخر کسی برایش نمونه‌ای سراغ دارد؛ آیا غیر از این است که این کار نشانی دقیقی بر صدق رسالت پیامبر و تأیید آسمان از وی و یاری الله تعالی از او می‌باشد، و خود معجزه این دین شامل و کامل است که خداوند با فروفرستادن آن نعمت خود را بر بندگانش تمام کرد و رسالت خویش را خاتمه بخشید، و خواست تا با این دین به بدبختی مردم که در بین شیوه‌های مختلف زندگی سرگردان بودند و بنده ذلیل هواهای نفسانی و عصبیت‌ها شده بودند پایان دهد، و آنها را به راه هدایت رهنمایی کرده چشمان‌شان را بر روشنایی خورشید بگشاید و رهبری ملت‌ها را به ایشان بسپارد، تا مسیر تاریخ را تغییر دهند و با این دین انسان را از پستی برهاند و او را میراث‌بر حکمت و کتابی گردانند که هدایت است و یادآوری برای خردمندان.

یک‌صد و چهارده‌هزار نفر مخالف و تکذیب‌کننده، تبدیل به تصدیق‌کنندگان شده بودند؛ قبلاً با او می‌جنگیدند اما اینک برایش منقاد و مطیع شده بودند؛ بر او خشم داشتند، ولی اکنون به او محبت

می‌ورزیدند؛ نافرمان و سرکش بودند، فرمانبردار و خواهانش شده بودند؛ و همه اینها در بیست و سه سال صورت گرفت؛ بلکه این کار الله حق و مبین است؛ به راستی که الله جل جلاله برتر از آن است که مشرکان می‌گویند، و ذات پیامبرش نیز پاکیزه‌تر است از آن چه بی‌دینان ملحد می‌گویند؛ یارب! ای پروردگار باعزت، تو پاکی از تمام آن چه تو را بی‌خردان بدان توصیف می‌کنند؛ سلام می‌فرستم بر تمام فرستادگانت و سپاس بی‌حد تقدیم می‌کنم به پیشگاه بی‌نیازت.

و اما دومین چیزی که در حجة الوداع نظرهارا به خود جلب می‌کند سخنرانی قوی و محکمی است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آن تمام مردم را مخاطب قرار داده، بعد از اتمام رسالت‌شان یک سلسله اصول و قواعد را اعلان می‌کنند، و در ضمن بر اصولی تأکید می‌ورزند که در آغاز دعوت خویش، روزی که تنها و ستمدیده بودند و پیروان‌شان کم و مستضعف بودند، آن اصول را اعلان نموده بودند؛ بلکه اصول مورد تأکید پیامبر صلی الله علیه و سلم قواعد ثابتی است که به قلت و کثرت بستگی ندارد، و در جنگ و صلح و شکست و پیروزی، و زمان ثروت و فقر، و هنگام قدرت دشمنان یا ضعف‌شان، تغییر نمی‌کند؛ در حالی که آن چه ما از رهبران دنیا می‌دانیم چیز دیگری است، ایشان در چنین موقعیت‌هایی در قسمت عقاید و اصول خویش کاملاً دگرگون می‌شوند، و در هنگام ضعف و قدرت و ویژگی‌های‌شان با هم مغایرت دارد، در وسایل و اهداف‌شان تغییر می‌آید، هنگامی که ضعیف‌اند خلاف واقعیت‌شان تظاهر می‌نمایند، و شعارهایی را سر می‌دهند که اصلاً به آن معتقد نیستند، در هنگام ناتوانی لباس راهبان را می‌پوشند، و در زمان قدرت به پوست گرگ می‌خزند، و تمام این تفاوت‌ها برای این است که ایشان رسولان مصلحت‌طلبی خویش‌اند و آنان رسولان الله متعال؛ و کوه‌ها فاصله است



بین کسی که به اطراف مُردار می‌گردد و آن کسی که در دریا‌های نور شناور است، فاصله‌ای بس بعید است بین کسی که کارگر نفس خود است و کسی که برای انسانیت خویش کار می‌کند؛ بلکه تفاوت بسیار است بین دوستان شیطان و دوستان رحمان:

{اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ} [البقرة: 257]

(خداوند متوَلّی و عهده‌دار [امور] کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌شود. و کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت متوَلّی و سرپرست ایشانند. آنان را از نور بیرون آورده به سوی تاریکی‌ها می‌کشاند. اینان اهل آتشند و در آنجا جاویدانه می‌مانند).

ه- فرستادن اسامه

آخرین کاری که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نشر دعوت و حمایت از آن و کوتاه کردن دست تجاوزکاران و فرصت‌طلبان از دولت جدید انجام داد، آماده ساختن لشکری جهت حرکت به سوی شام به رهبری اسامه بن زید رضی الله عنه بود؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی فرمان داد تا لشکر را تا سرحدات بلقاء و داروم از سرزمین فلسطین به پیش ببرد؛ در این لشکر تمام مهاجران و انصار و مسلمانان اطراف مدینه شرکت داشتند و هیچ کس از همراهی سپاه خود را عقب نکشید؛ هنگامی که لشکر در بیرون مدینه ساز و برگ حرکت را فراهم می‌کرد بیماری رسول خدا صلی الله علیه وسلم که

سبب فوت‌شان شد، آغاز گردید، و لشکر در انتظار بهبودی رسول خدا و به خاطر علاقمندی به ارشادات و تعالیم‌شان قبل از حرکت منتظر ماند، اما رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از چند روز وفات نمودند، و الله جل جلاله رسولش را به سوی خود فرا خواند، بعد از این که امانتش را ادا کرده بود و رسالتش را به بهترین وجه به اتمام رسانده بود و تمام جزیره العرب را برای به دوش کشیدن بیرق اسلام و نشر تمدن و تعالیمش در گوشه و کنار جهان آماده ساخته بود و بعد از آن که لشکری را برای تحمل دشواری‌های این امانت عظیم اثرگذار در تاریخ بر پا نمود و سربازان صالحی را برای ورود به معرکه‌ها، و رهبران با کفایتی را جهت رهبری جنگ‌ها و مردان بزرگ و باصلاحیتی را برای اداره دولتش تربیت کرده بود؛ الله تعالی بر این پیامبر عظیم الشان درود و سلام بفرستد و او را به خاطر این همه خدمت به ما و به انسانیت جزای خیر دهد، چون اگر او و لشکر وفادارش که بعد از وی امانتش را ادا کردند نمی‌بودند، ما اینک در گمراهی آشکاری به‌سر می‌بردیم.

خداوند رسولش را به گونه‌ای تکریم کرد که هیچ پیامبری قبل از وی را آن گونه حرمت نکرده بود، زندگی‌اش را آن قدر ادامه داد تا ثمره دعوتش را ببیند و شاهد پیروزی‌اش باشد که تمام جزیره العرب را در بر می‌گیرد، و آن را از بت‌پرستی برای همیشه پاک می‌سازد، شاهد باشد که چگونه کسانی که قبلاً این بت‌ها را می‌پرستیدند و پیشانی‌های‌شان را برای سجده کردن در مقابل‌شان به خاک می‌مالیدند و تلاش می‌کردند به آنها تقرب جویند، اینک آن بت‌ها را با داستان‌شان به زمین می‌کوبند و به نعمت الله و آزادی از گمراهی شاداند، و در کنار این با تمام امکانات‌شان آماده‌اند تا در روی زمین به پیش تازند و برای مردم نور هدایتی که خدا به ایشان بخشیده را هدیه کنند، اینها تنها نسلی بودند که در بخشی از زندگی خود بت‌ها را پرستیده، آنها را خدا می‌گفتند و در جاهلیتی روان بودند که تمام نیرومندی‌ها و

استعدادهای‌شان را نابود و تارومار کرده بود، سپس در بخشی دیگر از زندگی خویش بت‌ها را شکستند و اولین دولت عرب را در تاریخ این ملت برپا ساختند، دولتی که رسالت و هدفی مشخص برای خود داشت، و در میان ملت‌های اطرافش ملتی قوی گشت که حیثیت معلمی نجات دهنده و راهنمایی سرفراز را برای آنها ایفا می‌کرد؛ برای امت‌هایی که در جهالت و تاریکی و نابسامانی فروغلطیده بودند، ارمغان هدایت و نور و خیری مهرباتانه را به همراه داشت؛ در حالی که عرب‌ها قبل از اسلام به این مردم با دیدهٔ اکرام و تعظیم می‌نگریستند، و از نگاه سیاسی، فکری و اجتماعی از آنها دنباله‌روی می‌کردند؛ این واقعه حادثه‌ای یگانه در تاریخ قدیم و جدید عالم بود که فرستادن اسامه نیز چیزی جز مقدمهٔ این حادثه و نتیجهٔ این رسالت میمون و مبارک نبود.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم رهبری سپاه اسلام را به «اسامه بن زید» که جوانی بیست ساله بود سپرد، و بزرگان مهاجر و انصار، همچون ابوبکر، عمر، عثمان، علی و دیگر سابقه‌داران اسلام که از لحاظ تجربه و سن و جایگاه اجتماعی از اسامه بالاتر بودند در زیر بیرق وی آمادهٔ جنگ شدند، این مسأله نشان دهندهٔ قانونی پسندیده از قوانین اسلام در از بین بردن برتری‌ها بر اساس سن و جایگاه اجتماعی و فضل می‌باشد، و مقدم دانستن فردی که توانمندی و مناسبت کافی با مسأله را دارد، حال سن و جایگاهش هر چه می‌خواهد باشد؛ قضیهٔ دیگری که می‌توان برداشت کرد رضایت این بزرگان است که تاریخ ثابت ساخته که هرگز در عظمت و صلاحیت کسی بعد از آنها نتوانسته با ایشان برابری کند، اما آنها راضی می‌شوند که تحت امر اسامهٔ جوان قرار گیرند، که این دلالت بر تهذیب نفس و اخلاق این مردم دارد که همه و همه به خاطر تربیت و رهنمایی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بوده است.

امیر ساختن اسامه بر کسانی مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی امری عظیم و بی سابقه در میان تمام ملت‌ها است، که نشان می‌دهد باید زمینه را برای استعداد‌های جوان و نبوغ ایشان مساعد ساخت، و در صورتی که توانایی کارها را دارند سرپرستی امور را به آنها واگذار نمود، این درسی بس بزرگ است که اگر مسلمانان آن را به یاد می‌داشتند هرگز در تاریخ خود با این همه محنت و مشکل روبه‌رو نمی‌شدند، هرگز تاریخ دولت اسلامی شاهد این طوفان‌ها و مصیبت‌ها نمی‌شد تا ارکانش بلرزد و قدرتش رو به ضعف نهد، به راستی که رسول الله صلی الله علیه و سلم چه کار زیبایی انجام داد، و همه این درایت در پرتو وحی آسمان و موهبت حکمت و سنجیدگی و دوراندیشی و سیاست‌مداری بود که حتی به پیامبری قبل از وی هم بخشیده نشده بود، و ما در هیچ جای تاریخ قبل و بعد از وی کسی را مانند او نمی‌یابیم؛ خداوند از اسامه جوان راضی باد و بر او گوارا باد اعتماد رسول الله صلی الله علیه و سلم، به توانمندی رهبری و راستی عزم و خوبی اسلامش؛ الله تعالی از وی راضی باشد و او را برای جوانان مؤمن و پرتلاش ما الگویی فراموش ناشدنی قرار دهد.

و- وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم

رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از این که از طریق وحی به نزدیک شدن اجلش آگاه شد وفات نمود، با مردم در حجة الوداع خدا حافظی کرد، و بعد از آن قلب‌های یارانش در هول و ترس نزدیک شدن اجل رسول خدا صلی الله علیه و سلم ناشکیبا شده بود، اما اجلی که خداوند تعیین کرده از موعد خود تخلف نمی‌کند؛ هنگامی که خیر وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم بین مسلمانان پخش شد، تمام صحابه از وحشت این مصیبت بزرگ پریشان گشتند، و مدینه به شدت تکان خورد، بسیاری از بزرگان صحابه و

سابقه‌داران مسلمان عقل خود را از دست داده بودند، بعضی زبان‌شان بند آمده بود و تعدادی از حرکت مانده بودند، و عمر در حالی که شمشیرش را کشیده بود مردم را از این که بگویند رسول الله صلی الله علیه و سلم مرده است منع می‌کرد، گمان می‌نمود وی غایب گشته و به زودی به نزدشان باز می‌گردد، و اما ابوبکر تنها کسی بود که توانست احساسات و پریشانی فکر خویش را کنترل کند، به خاتمه رسول الله صلی الله علیه و سلم وارد شد، دید ایشان بر بستر خویش آرام گرفته است، او را بوسید و برایش گفت: مادر و پدرم فدایت یا رسول الله در زندگی و مرگت خوش بو بودی! مرگی را که خدا برایت مقدر کرده بود چشیدی و دیگر هرگز بعد از این نخواهی مرد، یا رسول الله ما را نزد پروردگارت به یاد آور.

بعد از آن ابوبکر رضی الله عنه به سوی مردم خارج شد، و برای‌شان سخنرانی کرده گفت: ای مردم! هر که محمد را می‌پرستید بدانند که محمد مرده است، و هر که الله را می‌پرستند، الله زنده‌ای است که نمی‌میرد، و سپس این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: 144].

(محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا دور می‌زنید و به عقب برمی‌گردید؟) و هر کس به عقب بازگردد، هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند، و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.

هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد همه از هول این حادثه بزرگ به هوش آمدند، گویا تا به حال این سخنان را نشنیده بودند، ابوهریره از عمر رضی الله عنه روایت می کند که گفت: به خدا قسم همین که ابوبکر این آیه را تلاوت کرد حیران و وحشت زده شده بودم تا جایی که پاهایم دیگر توان نداشت و به زمین افتادم و دانستم رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات نموده است.

دو درس مهم

و اما در این موضوع دو درس مهم نهفته است:

اول: اصحاب از مرگ رسول الله صلی الله علیه و سلم وحشت کردند، گویا گمان می کردند که او نباید بمیرد، در حالی که مرگ نهایت هر موجود زنده ای است، و این تصور چیزی جز محبت ایشان به رسول الله صلی الله علیه و سلم نبود محبتی که با رگ و پی شان عجین شده بود، و همه می دانیم که صدمه از دست دادن عزیزان به میزان محبت به ایشان است، دیده ایم کسانی را که وقتی فرزند یا پدرشان را از دست می دهند تا چندین روز باورشان نمی شود که او مرده است، و کدام علاقه و عشق در دنیا با محبت و عشق این صحابه و الامقام نسبت به رسول الله صلی الله علیه و سلم برابری می کند، کسی که خداوند ایشان را به وسیله وی هدایت کرد، و از تاریکی به سوی نور نجات شان داد، زندگی شان را تغییر داد و عقل ها و چشم های شان را گشود، و آنها را تا مرتبه بزرگترین رهبری رساند؛ با وجود همه اینها در زندگی اش برای شان هم مربی بود و هم قاضی و هم هدایت گری که در تمام مشکلات به او پناه می بردند، و او در حوادث زندگی هدایت شان می کرد، و او بود که خطاب الله و سخنان و تعلیمات وی را به ایشان

می‌رساند، هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات نمود همه اینها تمام شد، به راستی کدام صدمه می‌تواند سخت‌تر و شدیدتر از این حادثه اثر گذارد؟

دوم: کیفیت برخورد ابوبکر رضی الله عنه در این مورد نشان دهنده توانمندی برکنترول احساسات، و قدرت اعصاب و روان وی در هنگامه مصیبت‌ها است، که اصحاب دیگر هیچ کدام به پای او نمی‌رسیدند؛ و این ویژگی‌ای بود که او را شایسته‌ترین فرد برای جانشینی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌کرد، که بعدها در حرکت مرتدین در جزیره العرب این مسأله به خوبی ثابت شد.

ملاحظه: در اینجا خلاصه دروسی که در برنامه فقه السیره دانشجویان سال دوم القا شده بود به پایان می‌رسد، و از برنامه این سخنرانی‌ها سه فصل باقی مانده است، همان طور که در مقدمه مباحث سال اول نوشتیم، هنوز فرصتی دست نداده تا بقیه فصل‌های مشخص شده در منهج را بنویسم، چون بسیار کم وقت دارم؛ از الله توفیق می‌طلبم تا مرا بر نوشتن باقی‌مانده این منهج توانا سازد؛ و آخرین سخن این است که سپاس و ستایش از آن پروردگار عالمیان است.

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	1
ویژگی های سیرت پیامبر صلی الله علیه و سلم	4
مصادر سیرت نبوی	15
1- قرآن کریم:	15
2- سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و سلم:	17
3- اشعار عرب های عصر رسالت:	18
4- کتاب های سیرت:	19
مراحل پیشرفت تألیف سیرت:	21
فصل اول زندگی پیامبر صلی الله علیه و سلم قبل از بعثت	23
الف- رویدادهای تاریخی	23
ب- درس ها و اندرزها	28



فصل دوم زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم از بعثت تا هجرت به حبشه 35

الف- رویدادهای تاریخی

.....35.....

ب- درس ها و اندرزها

.....42.....

فصل سوم زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت به حبشه تا هجرت به مدینه 46

الف- رویدادهای تاریخی

.....46.....

ب- درس ها و اندرزها

.....49.....

فصل چهارم از هجرت تا استقرار پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه 55

الف- رویدادهای تاریخی

.....55.....

ب- درس ها و اندرزها

.....62.....

فصل پنجم مبارزات جنگی رسول الله صلی الله علیه وسلم

الف- رویدادهای تاریخی

.....76.....

.....76.....

1- غزوة بدر کبرا

.....76.....

2- غزوة احد

.....81.....

3- غزوة بنی نضیر

.....88.....

4- غزوة احزاب

.....90.....

.....93.....	5- غزوة بنى قريظه
.....96.....	6- غزوة حديبيه
.....102.....	7- غزوة خيبر
.....103.....	8- غزوة موته:
.....106.....	9- غزوة فتح
.....109.....	10- غزوة حنين
.....111.....	11- غزوة تبوك
.....114.....	ب- پندها و اندرزاها
144	فصل ششم مهمترین رویدادهای بعد از فتح مکه تا وفات رسول الله ﷺ
.....144.....	الف- غزوة حنين
.....174.....	ب- شکستن بتها
.....182.....	ج- غزوة تبوك
.....188.....	د- حجة الوداع
.....193.....	هـ- فرستادن اسامه
.....196.....	و- وفات رسول الله ﷺ

زندگی پیامبر اسلامت  
(درس های و اندرزها)

نویسنده: دكتور مصطفى سباعى  
مترجم: مسعوده جامى الاحمدى

## معرفي كتاب

نام كتاب: زندگي پيامبر اسلام صلى الله عليه وسلم

نام عربي كتاب: السيرة النبوية دروس و عبر

نويسنده: دكتور مصطفى سباعي

مترجم: مسعوده جامي الاحمدى

ويرايش و تدقيق: امين الله معتصم

شماره چاپ: اول

تيراژ: چهار هزار جلد

تاريخ چاپ: حمل سال 1392 هجري شمسي

ناشر: انتشارات اصلاح افكار

بخش نشرات جمعيت اصلاح و انكشاف اجتماعي افغانستان

آدرس: کابل، خوشحال مینه، ساحة الف، عقب بلاک‌های شاداب ظفر، کوجه اصلاح

آدرس انترنتی: Email:eslahmilli@gmail.com

حق چاپ برای جمعیت اصلاح محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم